نوت بجای شماره های ۳ و ۴ و ۵ مجله ادب دو جلد کتاب بنام های برهان وجودی و احوال و آثار میرزا عبدالقادر بیدل چاپ شده است.

دورهٔ بیستم
سال ۱۳۵۱

Adab. Kabul
Vol.20, No.6, Dalw-Hut 1351
(January-February 1973)

ادب

نوت: بجای شماره های ۳ و ۴ و ۵ مجله ادب دو جلد کتاب بنام های برهان وجودی و احوال و آثار میرزا عبدالقادر بیدل چاپ شده است و شماره های ۱، ۲ و ۶ کلکسیون همین سال ادب است.

نشریهٔ دری پوهنځی ادبیّات و علوم بشری
پوهنتون کابل

مدیر مسؤول: پوهنمل دکتور عبدالخالق وفایی

شمارهٔ ـ ۶

ادب

مجلهٔ دو ماهه

علمی ، ادبی ، تاریخی وفلسفی

صاحب امتیاز : پوهنځی ادبیات وعلوم بشری

موسس : پوهاند میرامان الدین انصاری

آدرس

پوهنتون کابل ، پوهنځی ادبیات وعلوم بشری، مدیریت مجلهٔ ادب

وجه اشتراک سالانه

محصلان مرکز (۲۰) افغانی، مشترکان مرکز (۲۵) افغانی

مشترکان ولایات (۳۰) افغانی

مشترکان خارجی (۲) دالر

مقالات وارده‌ییکه نشر نشود، مسترد میگردد. نقل واقتباس مضامین مجلهٔ ادب باذکر نام این مجله مجاز است

مهتمم : عبدالله امیری

قیمت این شماره: (۵) افغانی

هیئت تحریر

پوهاند میرامان‌الدین انصاری، پوهاند مجددی، پوهاند دکتور جاوید
پوهاند میرحسین‌شاه، پوهاند زهما وپوهنوال الهام

فهرست

مضمون	مؤلف - یامترجم	صفحه
پیشگفتار	پوهنمل دکتوروفایی	۱
استدلال شرطی	ترجمهٔ پوهاند مجددی	٤
تکامل نقدنثردر...	ترجمهٔ پوهاند میرحسین‌شاه	۲۷
اصول نقد ادبی	ترجمهٔ پوهاندمیرامان‌الدین انصاری	۳۵
ابربهاری	پوهنوال محمدرحیم الهام	٤۳
بخش‌اشعار :		
مقام حیرت	کیوان‌رستاقی	٤۵
دیدهٔ پیمانه	محمدنبی بلخی	٤٦
هستم خو . . .	پوهنوال الهام	٤۷
مطالعهٔ هنرقدیم افغانستان	پوهاند داکترعلمی	٤۹
اصول فونولوژی	ترجمهٔ پوهنیارشاه‌علی اکبرشهرستانی	۵۵
سلطنت افغانها درهند	ترجمهٔ پوهنمل حمیدالله امین	۷٤
بررسی مکتب مینیاتوردر...	دکتوربنووال	۸۵
تحقیقاتی دربارهٔعددهفت	عبدالله امیری	۹۱
آرشیف ملی افغانستان	پوهنمل‌عبدالرسول رهین	۱۰۲
لغات‌مستعمل‌درلهجهٔ‌دری‌بدخشان	عنایت‌الله شهرانی	۱۰۷
واقع گرایی علم بدیع و . . .	پروفیسور خریستوف بورگل	۱۲۹
اصول تحقیق متون قلمی	دوبورکوی	۱٤۷

ادب

علمی، ادبی، تاریخی، فلسفی

سال بیستم | حوت ۱۳۵۱ | شمارهٔ ۶

«کوتاهترین راه به آینده همیشه راهی
است که از تعمق در گذشته میگذرد»

«امه سرز»

در ین شماره طبق معمول جریده نگاری میخواستم بحیث مدیر مجله (ادب) راجع به مسؤولیتی که تازه بردوشم گذاشته شده با «ادب» دوستان صحبتی داشته باشم.

اما شنیدن خبر انعقاد مجلسی در این اواخر از رادیو افغانستان ناخودآگاه قلمم را بسوی خود کشانید ومرا از عرض مرام ونوشتن سرمقاله معمول ومروج منصرف ساخت.

برای اینکه این انصراف را دوستان «ادب» انحراف تعبیر نکنند لازم دیده شد که پیش از

بیان‌خبر وتبصره بالای آن‌به‌عرض نکته‌ای‌غرض روشن‌شدن‌جوانب‌این‌اقدام‌پرداخته‌شود :

صحیح است که پالیسی نشراتی مجله ادب نشراخبار وشاخ برگ دادن مطالب روز نیست در حالیکه ماهم این فرمایش را تایید میکنیم ومیگوییم که وقت گرانبهای محققین ودانشمندان‌ادب دوست نبایدصرف شنیدن اخباری شود «که بر هر سر بازاری‌هست» واگر بازهم در اطراف این خبرمی پیچیم علتی‌دارد وآن اینکه ما به اطراف وجوانب این خبر دقیق شدیم واین غیر از اخبار عادی است که روزانه صدها وهزارهای آن را میخوانیم ومیشنویم وفراموش میکنیم.

اما باشنیدن این خبر که غرض آن ارضای غرور ملی و منظور آن احیای مفاخرفرهنگی‌ماست‌نه‌تنهاخود رامجبور به‌نشر وتبصره بالای آن‌دیدیم بلکه آنرابحیث یک مژده نیک واقدام مفید ستوده سرمقاله خود را وقف آن می‌نمایم.

خبرازاین قراراست که‌هزاره‌بزرگمرد جهان‌علم ودانش‌ابوریحان محمدالبیرونی به ابتکار وزارت اطلاعات وکلتور وهمکاری یونسکو بمناسبت بزرگداشت وتجلیل ازمقام پرارجش‌درکابل برگزارمیشود . ودراین‌مجلس بزرگداشت‌علاوه‌برعلما وفضلای‌افغانستان‌دانشمندان وعلمای کشور های‌دوست وهمسایه‌نیزاشتراك مینمایند .

خبر انعقاد این مجلس عظیم پرافتخار نه تنها موجب نهایت مسرت ما گردید بلکه نزد هر افغان وهرمسلمان مایه خوشوقتی ودر خور امتنانی خاص است .

زیرا ابوریحان محمد بن‌احمد بیرونی خوارزمی که در بامداد پنجشنبه سوم ذی‌الحجهٔ سال «۳٦۲» هجری قمری مطابق مهروز(۱٦) شهریورماه «۳۴۲» یزدگردی و(۴) ایلول«۱۲۸۴» اسکندری وسنه(۹۷۲) میلادی دربیرون یعنی‌حوالی‌خوارزم از افق طلوع کرد وبعد از غروب شب‌جمعه دوم رجب(۴۴۰) هجری قمری موافق (۱۰۴۸) مسیحی(۱۳٦۰) اسکندری در غزنه روی در نقاب خاک بپوشید(۱) یکی

---

۱ ـ صفحهٔ ج مقدمه «التفهیم‌لاوایل صناعةالتنجیم »بقلم استادجلال همائی چاپ تهران .

از علما و دانشمندان بزرگ و جلیل القدری است که گهواره دانش و فرهنگ افغانستان عزیز در آن زمانیکه اکثر مردم جهان مشغول برادر کشی و مغروق گرداب جهل وظلمت بودنددردامان شریف وفضل پرور خود پرورده واین در گرانبهای محیط دانش وفرهنگ را سربرآورده ساخته است.

آثار گرانقدر این عالم شهیر در جهان علم ودانش از جمله آثار مفید وباارزش فرهنگ افغانی واسلامی قبول ومورد تأییدوپیروی قرارگرفته که علمای جهان امروز بااینکه چندین قرن از عمر این آثار سپری شده است هنوز هم بدیده تکریم به آنها مینگرند (۱) واز طرف خرمن پرفیض آن دانه چینی میکنند. ودر صدر آثار علمی جهان امروز قرار میدهند. (۲)

مادر حالیکه این توجه به شناخت میراثهای فرهنگی گذشته سرزمین خود را میستاییم وآن را یک اقدام اساسی ونیک میدانیم‌چشم آن داریم که باختم این مجلس کار را به همین جاپایان ندهند بلکه اعضای دانشمند این محفل یاد وبود مساعی بخرج دهند تاآثار ابوریحان وابوریحان هارا از گوشه های گمنامی کشیده به چاپ وانتشار آنها بیدرنگ اقدام شود. باشد که همه دو ستد اران فرهنگ کهن کشور ما وهمه علاقمندان‌علم ودانش وادب جهان ازآنها بهره ها گیرند.

(اداره)

نویسندگان‌قانونگذاران‌ناشناس
وتشویق نشدهٔ بشریت‌اند»
(رادها گرایشنیان)

---

۱ ـ م ـ س عظیموف رئیس وعضوا کادمی علوم تاجکستان اتحادجماهیرشوری مینویسد:
«طوریکه جارج سارتون‌اظهار نموده‌البیرونی یکی از بزرگترین دانشمندان‌بوده که به‌عصرما نزدیکتراند بقول سارتون البیرونی یك نفرسیاح فیلسوف، ریاضی‌دان، منجم، جغرافیه‌نگاروعالم گرانمایه ویکی از بزرگترین‌دانشمندان بوده که تاکنون به جهان آمده اند»

۲ ـ G· Bühlers در لغت نامه دهخدا: «نوشته‌ها ویاد داشتهای که از یونانی‌ها وزوارچینی بمارسیده درمقابل کتاب بیرونی درست همانند کتابهای کودکان یامسودات مردم عامی وخرافی است که بعالم پرازعجایب لفتاده وازشهودات خود دچارشگفتی وبهت شده ونتواسته باشند. از حقایق وامور واقعی جزمقداری ناچیزدرك کنند»

بحثی در منطق

ترجمهٔ پوهاند غلام حسن مجددی

بروش نوین

(۳)

استدلال شرطی

اول ـ اهمیت ارتباط (اگر ـ پس) (۱) دراستدلال :

یك شخص استدلالی ماهر کسی است که لیاقت آنرا داشته باشد که روابط بین قضا یا را بدرستی قضاوت کند. توصیه (بامور واقع علاقه مند بودن) تا انجا یی خوب است که کار دهد . بغرض نایل شدن به نتائج مضبوط که‌هم قانونی وهم صحیح باشند ضرور است که (امور واقع) ویا مقدمات صحیح مورد استعمال قرار گیرند لیکن ملتفت باید بود کسی که خود را وابسته سازد که از مقدماتی که عبارت از امور واقع است نتایج قانونی استخراج کند، یك متفکر موفق نخواهد بود.

۱ـ (If-then) ودر عربی (اذا ـ اذن)

دریك موقفی که در آن میکوشیم تا در بارهٔ یك مشکل عملی بطور معقول فکر کنیم ، معمولاً ما باید دربین متنا وبها ویا احتمالات، انتخابی بعمل آوریم . تفکر عاقلانه در باره یك مساله چنین معنی میدهد که (نتایج) هر یکی ازین احتمالات باالتفصیل ایضاح شود ودرروشنی این نتایج، دربین آنها انتخابی صورت گیرد. بطور مثال شخصی میخواهد بجایی سفر کند ودر بین این د واحتمال موازنه میکند. « اگرتوسط ریل‌سفرکنم پس باید دوساعت انتظاربکشم تا وقت‌حرکت آن فرا رسد» و«اگر توسط بس‌حرکت نمایم پس‌درنوشتن‌مکاتیبی دچارمشکلات خواهم‌شدکه میخواهم آنها را ارسال کنم » .

اگر ما ناگزیر باشیم که خویش را به « امور واقع» منحصر گردانیم درین صورت ما نخواهیم توانست چنین عباراتی را در بارهٔ احتمالات مربوط ترتیب دهیم زیرا ما بطور قبلی نمیدانیم که با ریل سفر خواهیم کرد . اگر این یك امر فیصله شده باشد درین صورت ضیاع وقت خواهد بود که دربارهٔ آن به استدلال بپردازیم . ما ضرورت داریم که تعیین نمایم که وضع چطور خواهد بود که اگر احتمالات معینی به تحقق پیوندد . معلومات ما راجع بچنین ارتباطی معمولاً توسط یك قضیه مرکبی‌افاده میگردد که چنین صورتی را بخود میگیرد .

اگر A ، پس B

چون درینجا صحت حالت B مربوط به صحت‌حالت A است ، پس ما اینگونه قضایای را که دارای صورت اگر A ، پس B باشد به(قضایای شرطی) تعبیر میکنم و استدلالهایی را که در آنها قضا یای شرطی همچو مقد مات استعمال گردند (استدلال های شرطی) مینامیم .

قضایای شرطی در همه استدلالها دارای اهمیت است ، خواه در فیصله های بس عادی راجع با مور روزانه باشد وخواه د ر تفحصات بسیار مرکبی راجع به ساینس و تکنالوجی باشد .

باید ملتفت بود که وظیفه منطق نیست که باثبات صحت قضایای شرطی خاصی راجع به سفر وامثال اینها بپردازد، بلکه دانشمندان منطق خویشتن را بچنان اوصاف استدلالهای شرطی مشغول میسازند که بهمه موضوعات صدق کند. وچنین تدقیقاتی متعلق باوصاف صوری استدلالهای شرطی خواهد بود . وازین چنان نتایجی بدست خواهد آمد که بهمه استدلالهای که مربوط به شرایط ونتایج باشند ، قابل تطبیق خواهد بود .

دوم- تحلیل عملیهٔ (اگر - پس) :

اگر به ما دوعددی از قبیل ٦ و ٢ داده شود ، ما میتوانیم آنها را بطرق مختلفی ترکیب دهیم تا اعداد دیگری بدست آریم . چنانکه ما میتوانیم این اعداد را استحصال کنیم ٦+٢ ، ٦-٢ ، ٦÷٢ ، ٦×٢ ، $٢^{٦}$ ، $٦^{٢}$ وامثال اینها . وقتی که ما به تحصیل حساب بسیط اشتغال میورزیم ، ما باید بطرق مختلف ترکیب اعداد مراجعت کنیم وبه ایضاح آنها بپردازیم .

اگر به ما بجای دو عدد ، دو قضیه داده شود، ممکن است طریقه متشابهی را تعقیب کرده وآنها را بطرق مختلفی ترکیب دهیم تا قضایای دیگری بدست آوریم چنانکه اگر قضایا چنین باشد. (امروز دوشنبه است(و)امروز هوا صاف است) که اگر ما آنها را توسط M و W نمایش دهیم چنین صورتی را بخود میگرند .

اگر M پس W

M و W

W اگر وتنها اگر M

وامثال اینها . درهر یکی از اینها عناصر توسط عملیهٔ معین منطقی ، با هم ترکیب یافته اند، که میتوان آنها را بانام مناسبی یاد کرد. ولی کنون ماتنها به عملیه یی علاقمندیم که توسط استعمال کلمات (اگر- پس) بان اشاره گردیده است وما این عملیه را به(دلالت) (١) تعبیر میکنیم .

١- دلالت : (Implication) که بمعنای استلزام نیز میاید .

ما تاکنون مثالهایی برای عملیات ، دریك وقت برای دوچیز داده ایم. این نیز ممکن است که عملیاتی را مورد ملاحظه قرار دهیم که تنها مشتمل بر یك چیز باشد چنانکه ۵ توسط عملیه نفی به ـ ۵ (پنج مثبت ویا منفی) تبدیل میشود. و۸ توسط عملیه تقابل به $\frac{1}{8}$ تبدیل میشود.مهمترین‌عملیه منطقی که‌مشتمل بریك قضیه‌است‌عبارت از نقض (نوعی از نفی منطقی) است. عملیه نقض M و W را بالترتیب به (امروز دوشنبه نیست) و(امروز هوا صاف نیست) تبدیل میکند .

بطور عموم اگر P یك قضیه یی باشد، عملیه‌نقض(نتیجه‌تطبیق‌عملیه نقض‌به P) قضیه یی‌خواهد بود که‌صادق است وقتی که P کاذب باشد، وکاذب است وقتی که P صادق باشد .

عملیات میتوانند به نتیجه عملیات تطبیق کردند. چنانکه در حساب ممکن است که ما چنین رموزی را داشته باشیم (۴ ÷ ۳) ویا ۷×(۳+۲) فرض میکنم ممارسه حساب را تعقیب میکنیم ، ورموز بسیطی را در عملیات منطقی ای که ما از آنها نام بردیم، تطبیق‌میدهیم.چنانکه‌تصور میکنم $B \subset A$ عین معنایی‌راداشته‌باشد که (اگر A ،پس B) دارد. ونیز تصور میکنم که « A » عین‌معنایی را دارد که‌نقیض A (یعنی غیر A) دارد با مساعدت این دورمز بسیط (⊂) و (′) ما میتوانیم تمام‌طرزهای‌قضایای‌مرکب را تشکیل بدهیم . مانند $B \subset A'$ ، $(B \subset A')'$ ، $(B \subset A)'$ ، $(A \subset B)'$. (ملتفت باید بود که استعمال قوسها ترتیبی را نشان میدهد که بر حسب آن عملیات انجام می پذیرند) .

ما عملیه دلالت ضمنی را نام گذاری کردیم ورمز مختصری را که توسط آن‌ارائه میگردد، شرح دادیم . کنون ما باید راجع به خواص آن چیزی بدانیم . اگر قدری تأمل کنیم ملتفت خواهیم شد که‌صدق ویا کذب‌قضیه‌مرکب $H \subset S$ به نحوی‌از انحاء مربوط به صدق ویاکذب‌قضایای جداگانه S و H است. (همین ارتباط صدق وکذب

قضایای سه گانه است که قضایای شرطی را در استدلال ، مقید میگرداند) لیکن این ارتباط در واقع چیست. ؟

برای اینکه افکار خویش را معین‌تر سازیم فرض میکنیم که S قضیه ایست : « آفتاب امروز خواهد درخشید» و H قضیه‌ایست: « احمد آمروز خوش خواهد بود» وقضیه شرطی $H \subset S$ را توسط « C »نمایش میدهم. کنون جوابات سوالهای آتی رامورد ملاحظه خویش قرار میدهیم :

اگر C صادق باشد، لازم است که S بالضرور صادق باشد؟

اگر C صادق باشد، لازم است که S بالضرور کاذب باشد ؟

اگر C صادق باشد، لازم است که H بالضرور صادق باشد ؟

اگر C صادق باشد لازم است که H بالضرور کاذب باشد ؟

فهمیدن این امر مشکل نیست که جواب هر چهار سوال (نه) است. (چنانکه اگر سوال سوم را مورد نظر قرار دهیم ، گر چه این صحیح است که « اگر آفتاب امروز می درخشد احمد خوش خواهد بود» لیکن از آن چنین بر نمیاید که امروز احمد خوش خواهد بود. کنون S و H را بالتر تیب به (مقدم) و (تالی) قضیه‌شرطی تعبیر میکنم ، وباید ملتفت باشیم که درینجا بیك نتیجه دلچسپی نایل گشته ایم وآن اینکه« گرچه صدق قضیه شرطی به صدق ویا کذب قضایایی مربوط است که آنرا ترکیب میدهندلیکن صدق قضیه شرطی ، صدق ویا کذب مقدم ویا تالی را بطور جداگانه تعیین نمیکند.»

کلید فهم این نتیجه در کلمه (جداگانه) نهفته است . کنون احتمالات صدق وکذب S و H را (یکجا) ملاحظه مینماییم.ممکن است ما به چهارحالت‌مرکبی‌مواجه گردیم : S ـ صادق‌و H ـ صادق ،ـ S کاذب و H ـ صادق ، S ـ صادق‌و H ـ کاذب ، و S ـ کاذب و H ـ کاذب . ما میتوانیم آنها را ذریعه تصاویر چنین ارائه دهیم :

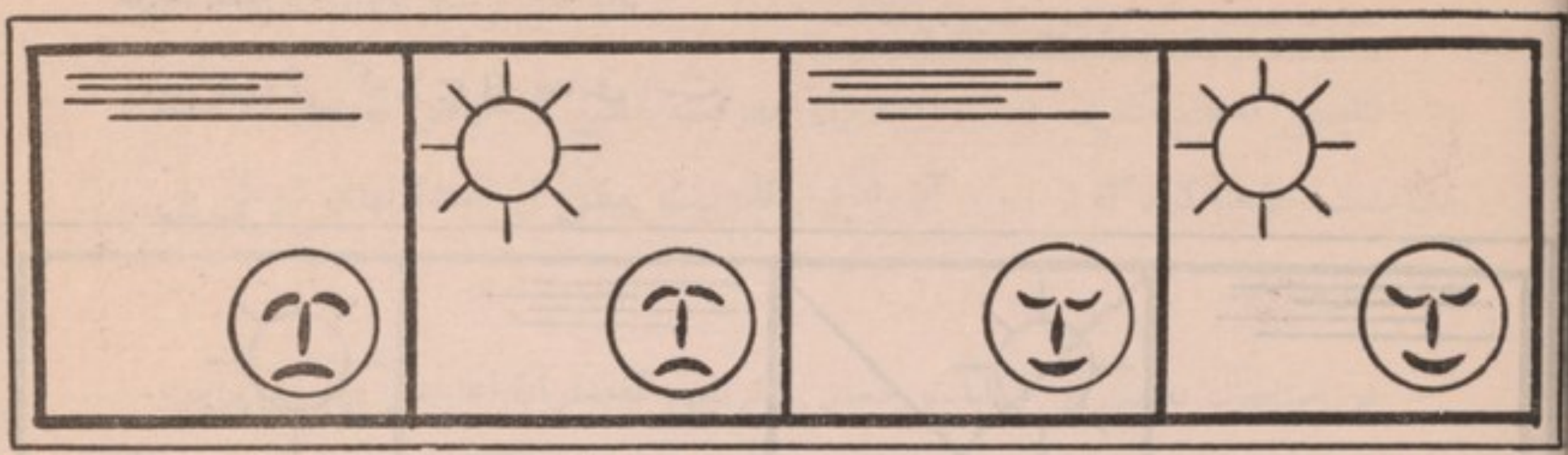

(۱) (۲) (۳) (۴)

کنون فرض میکنیم C (یا $H \subset S$) صادق باشد: آیاچیزی‌راجع باین‌چهارحالت تعیین شده است؟ نخست، موقف مرکب(۱) به تحقق خواهد پیوست . به فرض ما بکلی موافقت دارد، آفتاب می درخشد در حالیکه احمدخوش است . این نیز بخوبی ظاهر است که موقف(۴) واقع خواهدشد . آفتاب نخواهد درخشید ، پس احمد نیز خوش نخواهد بود. موقف (۲)مستلزم تفکر بیشتری است. فرض کنیم که صحیح است اگر آفتاب می درخشد، احمد خوش خواهد بود. پس آیا چنین واقع خواهدشد که آفتاب ندرخشد واحمد هنوز هم خوش باشد؟ جواب (بلی) است. زیراقضیه شرطی« C » اگر آفتاب بدرخشد راجع بآنچه واقع شد نی است‌سخنی میزند، اگر آفتاب ندرخشد راجع بآنچه‌واقع شدنی است چیزی‌نمیگوید. ودرینجالت ممکن است علل دیگری وجود داشته باشد که احمدخوش باشد. پس‌موقف (۲) نیز توسط صدق $H \subset S$ اخراج نشده است. بالاخره دانستن این امر سهل‌است که‌صدق $H \subset S$ وقوع موقف (۳) را خارج میسازد .

کنون مالااقل باین مرحله رسیده‌ایم که علاقه‌صدق $H \subset S$ را به صدق وکذب اجزای ترکیبی (قضایای ترکیب دهنده) آن S و H ایضاح‌نماییم. صدق $H \subset S$ بطور سهل‌وساده موقف مرکب S ـ صادق و H ـ کاذب را رد میکند. این نتیجه‌بسیارمهم را

ذریعه‌تصاویر میتوان چنین ارائه داد :

وقتی که $H \subset S$ صادق است.

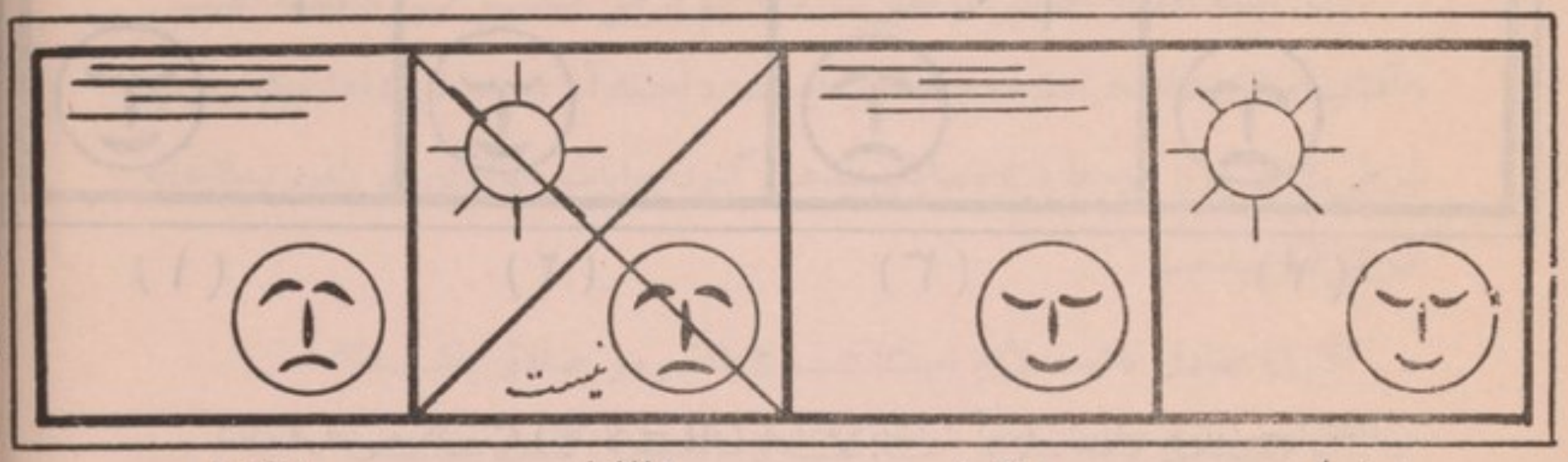

(۴) (۳) (۲) (۱)

در مذاکرات سابقه ما ضرورت نداشتیم که کدام معلومات‌خاصی راجع به آفتاب وخوشی وچیز ها ی د یگری که در S و H تذکر رفته‌استخراج کنیم . و نتایج کاملاً عمومی بوده وبر هر قضیه شرطی قابل تطبیق است. پس ما میتوانیم بگوییم « وقتی که یك قضیه شرطی صادق باشد، چنین شده‌نمیتواند که (مقدم) صادق و(تالی) کاذب باشد.

کنون(و) را که حرف (عطف) در بین‌قضایا است باین‌علامه (&) نشان میدهیم پس نتیجه یی که بدست آمده بطور مختصر میتواند باین شکل ارائه شود :

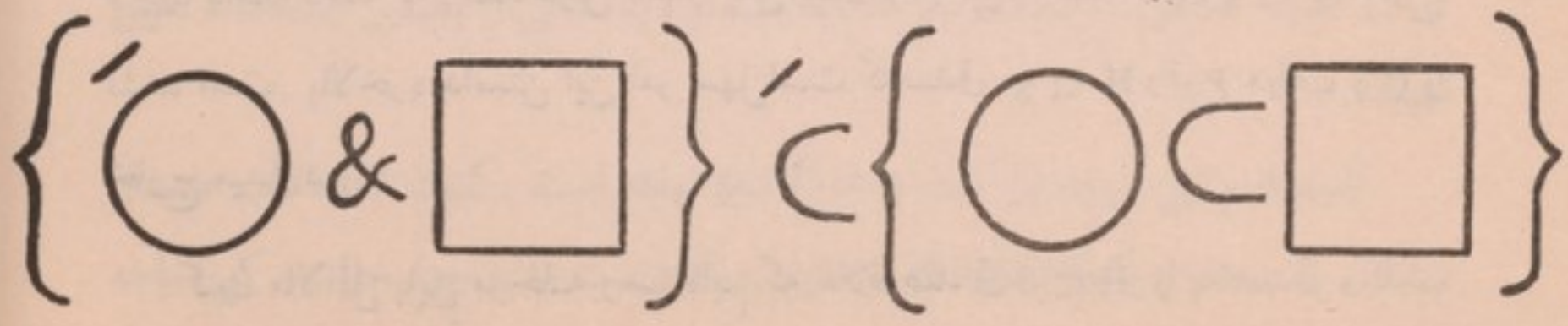

ویا بطور مختصر تر ، توسط استعمال متغیرات چنین میشود:

$$(Y \subset X) \subset (Y \& X)'$$

سوم ـ بعضی از خواص صوری دلالت:

نتایجی که هم اکنون بدست آمده برای معرفت بعضی از خواص صوری دلالت مساعدت خواهد کرد که از روی آن راجع به‌قانونیت بعضی از استدلالهای شرطی پی برده خواهد شد.

در استعمال بعضی از عملیات حسابی، ترتیبی که‌مادرآن اعداد را بکارمی بریم، در نتیجه آخرین کدام فرقی وارد نمیکند: چنانکه ۲+۶ عین ۶+۲ است. درعملیات دیگر حسابی نظر به ترتیبی که در استعمال حدود بکار می بریم نتایج متفاوتی استحصال میشود: چنانکه ۲÷۶ عین ۶÷۲ نیست. عملیات منطقی دلالت نیز همینگونه است: یعنی $Q \subset P$ بالعموم عین قضیه $P \subset Q$ نخواهد بود. وما قضیه شرطی دوم را (عکس) قضیه شرطی اول میخوانیم.

یك یا دومثال کافی خواهد بود که نشان دهد که یك قضیه وعکس آن بالعموم متفاوت است: «اگر احمد چیچك میکشد، مریض میشود» عین قضیه یی نیست که «اگر احمد مریض میشود، چیچك میکشد» در حالیکه قضیه شرطی دوم کاذب است قضیه اول که عکس آنست صادق میباشد).

آزمایش شکل اول (صفحه۱۰) این قول ما را تایدخواهد کرد. ما دیدیم که صدق $H \subset S$ موقف (۳) را اخراج نموده است که درآن S ـ صادق، و H کاذب است. استدلالهایی که درارائه آن بکار بردیم، مارا بوضاحت رهنمایی خواهد کرد که بگوییم که صدق عکس $S \subset H$ مستلزم آنست که موقف H ـ صادق و S ـ کادب یعنی حالت (۲)را اخراج نماید.

اختلاط در بین یك قضیه وعکس آن یکی از عمومی ترین علل خطاها در استدلال میباشد. اگر ما بکوشیم استدلالهای بسیطی تشکیل بدهیم که در آن عملیه نقض واقع نگردد وتنها یك استنباطی صورت گیرد، ما باین دو صورت مواجه خواهیم شد:

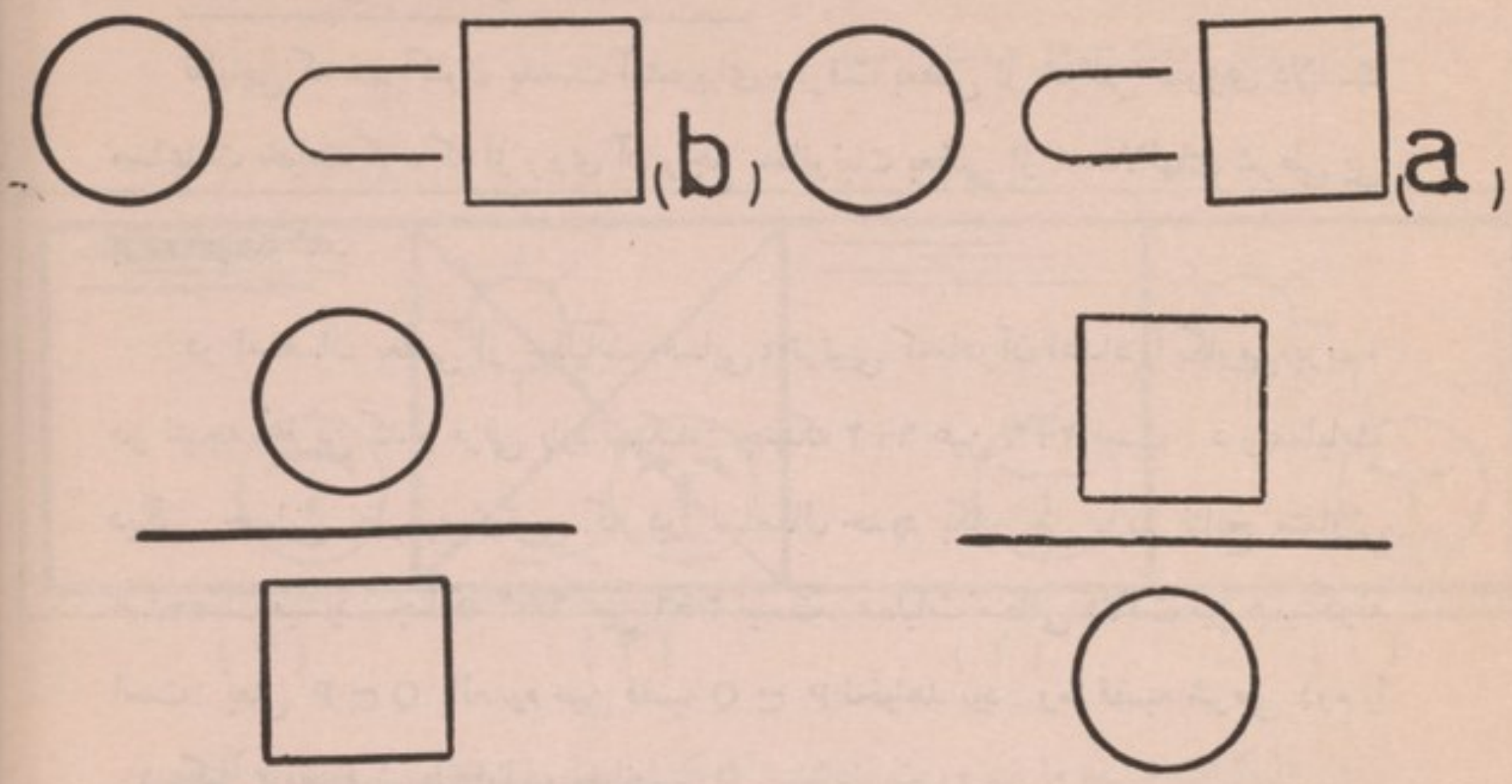

(ملتفت باید بود که ماکنون خط افقی را بجای کلمه « لهذا» استعمال میکنیم تا که مقدمه ما از نتیجه جدا گردند) .

اگر بامساعدت متغیرات افاده کنیم ، این دو صورت چنین شکلی را اختیار خواهد کرد:

$$Y \subset X_{(b)} \qquad Y \subset X_{(a)}$$

$$\frac{Y}{X} \qquad \frac{X}{Y}$$

فرض کنید که ما نامهای قضایای معین (آفتاب امروز خواهد درخشید) و (احمد امروز خوش خواهد بود) را درین شکل درج میکنم ، بنحوی که ما این دو استدلال معین را بدست خواهیم آورد:

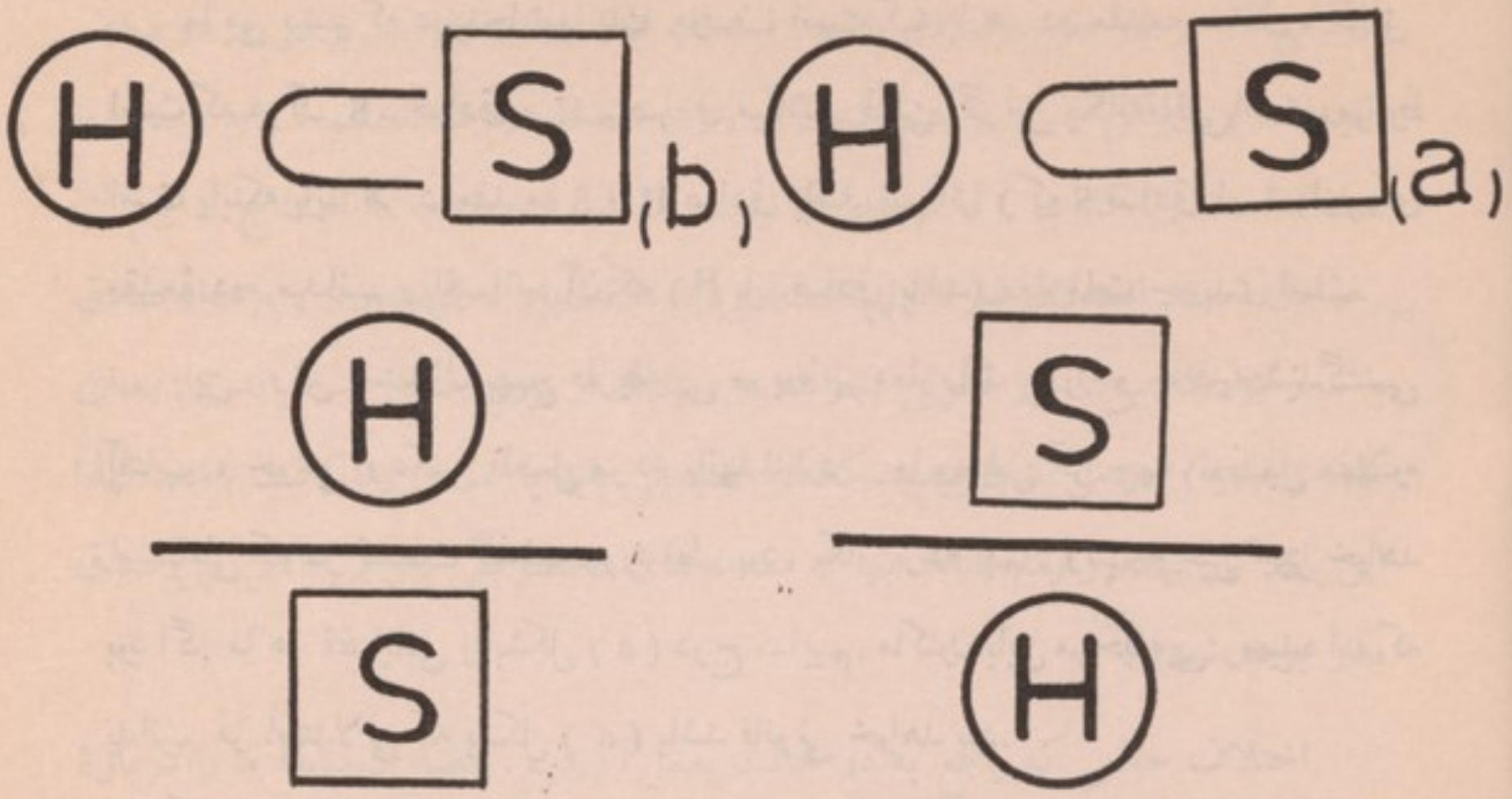

کنون استدلال (a) را با تصویر نمایش میدهیم ، اگر مقدمه اول صادق باشد موقف (۳) (به صفحه ۹ مراجعه کنید) مانند قبل اخراج خواهد شد. اگر علاوه بر آن، مقدمه دوم(S) صادق باشد موقف (۲) وموقف (۴) نیز اخراج خواهدشد. زیرا هر دوی آنها حالاتی است که در آنها آفتاب نمی درخشد. توسط تصاویر این نتایج بر حسب آتـی نمایش داده میشونـــد :

وقتی که $H \subset S$ صادق است ونیز S صادق است .

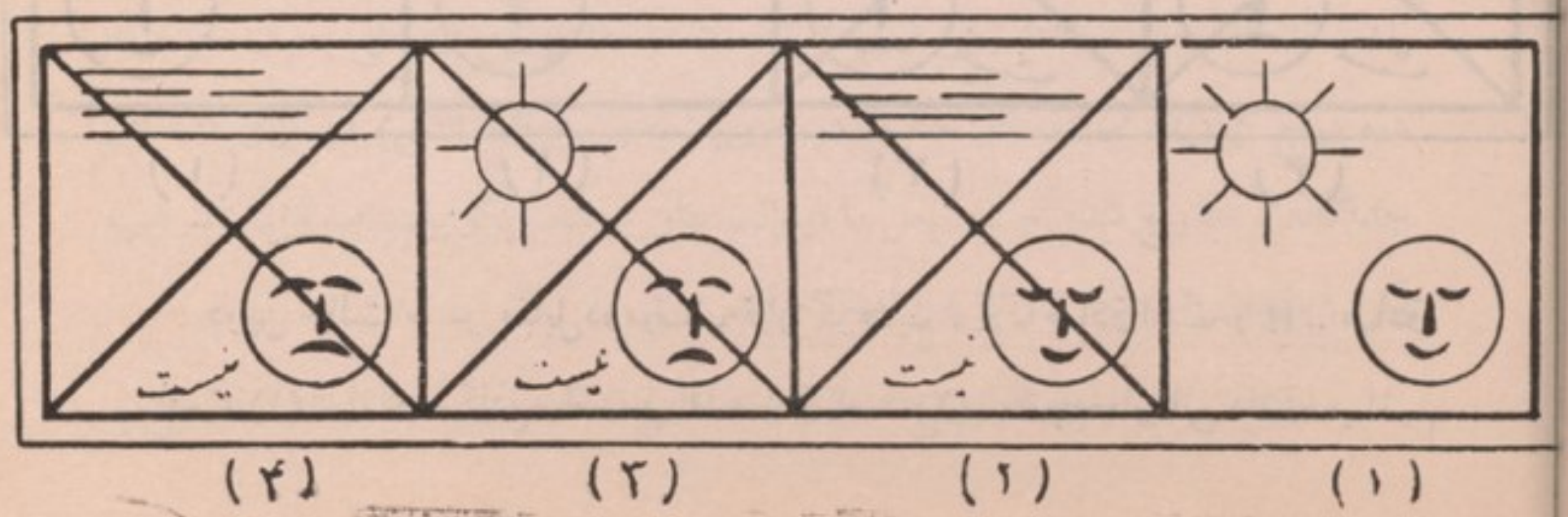

ما می بینیم که درینجا تنها یك موقف است که با هر دو مقدمه صادق، موافق است که درآن S ـ صادق و H ـ صادق میباشد. لیکن اگر این یگانه‌موقفی است، مربوط است باینکه باید هر دومقد مه S و H صادق باشد. نیم آنرا (که S صادق است) ازروی مقدمهٔ دوم میدانیم وباقیمانده آن که (H بایدصادق باشد) معلومات جدیدی است.

این روش استدلال بهیچ طریقه یی مربوط بر معلومات ما راجع به درخشندگی آفتاب، خوشی وعکس العمل مردم بانها ندارد. ما محض آنرا جهة تحلیل مفهوم استنباطی که در قسمت گذشته مورد نظر بود، بکار برده ایم. ونتیجه عین چیز خواهد بود اگر ما هر قضایایی را بشکل (a) درج نماییم. ماکنون باین مرحله‌یی رسیده ایم که بدانیم هر استدلالی که بشکل (a) باشد قانونی خواهد بود.

اگر ما عین روش را درباره استدلال (b) تعقیب کنیم، خواهیم دریافت که صدق مقدمه دوم (H) مقتضی اخراج موقف (۳) و (۴) میباشد (به‌صفحه ۹ مراجعه کنید) ولهذا قوه مرکب دو مقدمه ذریعه تصویر چنین ارائه میشود:

وقتی که $H \subset S$ صادق است ونیز H صادق است:

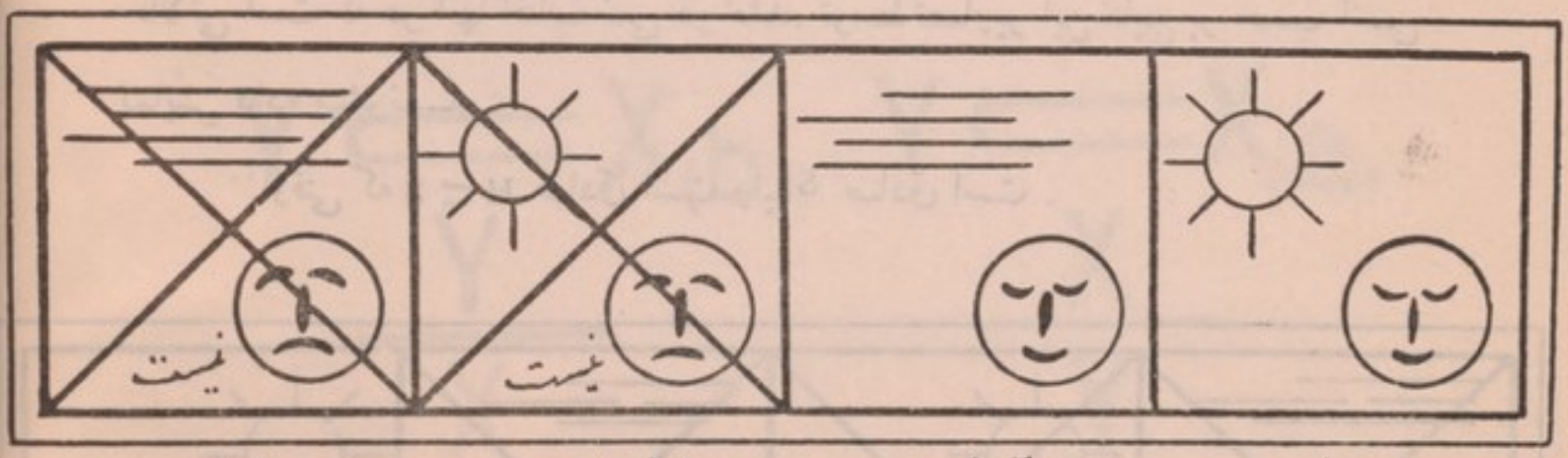

(۱) (۲) (۳) (۴)

درین حالت ما در مقابل دوموقف قرار گرفتیم، S ـ صادق‌است و H ـ صادق است (۱)، و S ـ کاذب است و ـ H صادق است (۲). ما چه‌معلوماتی داشته میباشیم

هنگامی که هر دو مقدمه صادق باشند؟ نخست اینکه H صادق است (در هر دو موقف باقیمانده) ؛ لیکن ما این را هم اکنون از روی مقدمه دوم میدانستیم ؛ دوم اینکه S یا صادق است ویا کاذب . ما مستحق آن نیستیم که از روی مقدمه ها استنتاج نماییم که صادق است. استدلال غیر قانونی است. (باید ملتفت بود که نتیجه (S) ، خواه صادق باشد وخواه کاذب ، غیر قانونی نخواهد بود، بلکه از روی منطق اشکار است: معنای کلمه (قضیه) خودش نشان میدهد که هر قضیه یی باید یا صادق ویا کاذب باشد. لهذا این یك کار بیشعور رانه خواهد بود که مقدمه های مخصوصی بغرض تأمین این صدق بکار برده شود) .

اختلاف حکمی که راجع به دو حالت بعمل آوردیم، قضاوت سابقه ما را در بارهٔ این امر تایید میکند که یك قضیه از عکس آن متفاوت است. زیرا یگانه اختلاف بین صورت (a) وصورت (b) همانا درین است که در اخیر الذکر مقدمه شرطی با عکس آن عوض شده است. ما نظر خواننده را به تبادل دایره ومربع در شکل (a) صفحه گذشته جلب مینماییم وبا زیاد آور میشویم که تفریق بین یك قضیه وعکس آن اهمیت خاصی دارد ، چونکه تبادل آنها کافی است که یك استدلال قانونی را بیك استدلال غیر قانونی تبدیل کند.

این امر خیلی مفید خواهد بود که ما اصطلاحاتی داشته باشیم که توسط آنها صورتهای (a) و (b) را از یکدیگر تفریق نماییم. هردوی این صورتها محتوی یك مقدمه شرطی میباشند. در صورت نخست، (مقدم) این شرطی بحیث مقدمه دوم درج گردیده است، در حالیکه در صورت دوم بحیث(تالی) ای برای ادعای جداگانه ، مندرج شده است . پس ما میتوانیم بطور مختصر بگوییم: صورتها بالترتیب یکی (مقدم) را ودیگری(تالی) را ادعاء میکند .

صورت دوم غیر قانونی استدلال ، علی الاکثر در مذاکرات منطقی به

(نغالطهٔ ادعای تالی(۱) تعبیر میشود .

توسط استعمال عملیه نقض ما میتوانیم صورتهای بسیط دیگری از استدلال شرطی را تشکیل دهیم .

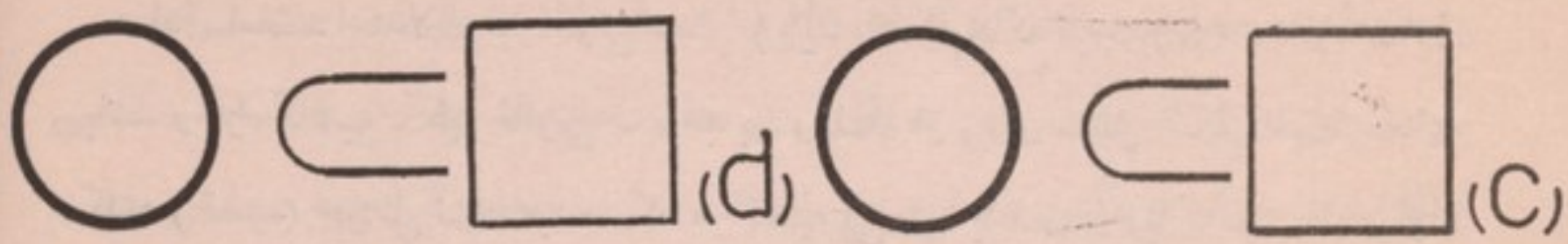

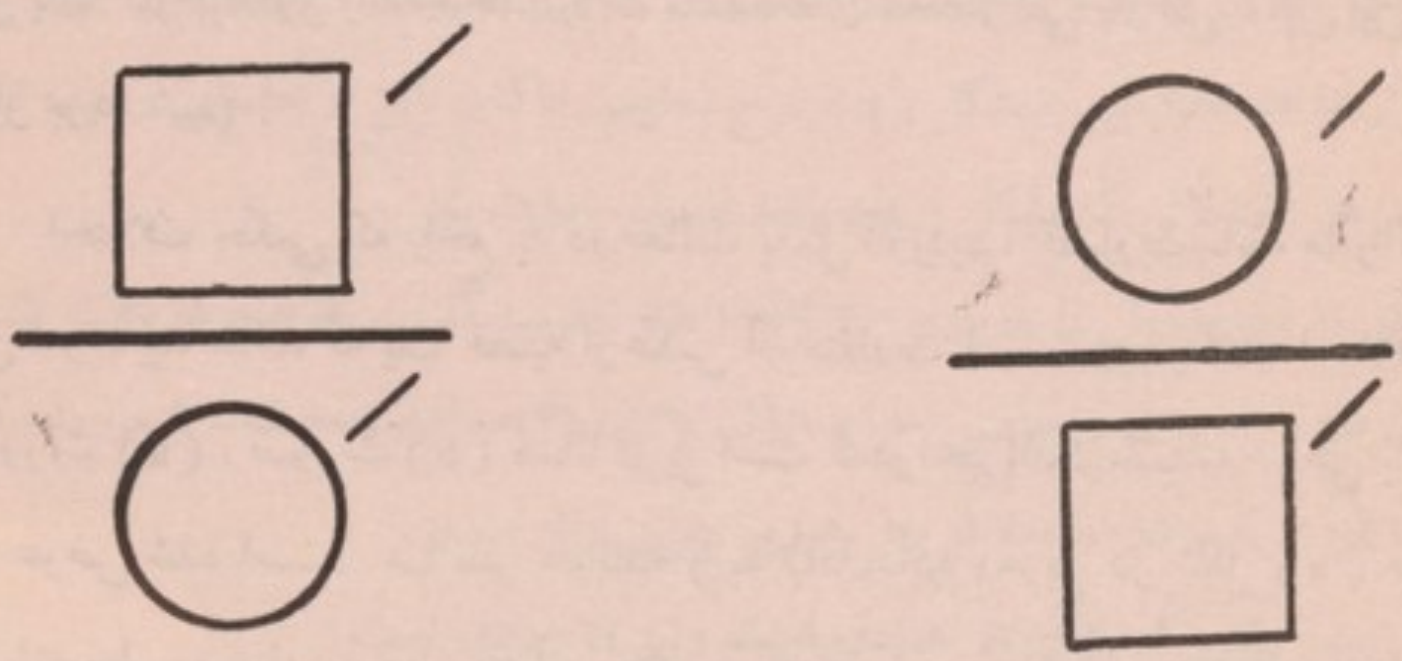

تحلیل مشابهی که درباره صورتهای (a) و(b) بعمل آمده، نشان خواهد داد که (c)صورت قانونی و(d) صورت غیر قانونی استدلال است. صورت اخیرالذکر بالعموم به (معالطه انکار مقدم) (۲) معروف است.

دور از حکمت خواهد بود که برای تفریق صورتهای قانونی(a)و(c)از صورتهای غیر قانونی (b) و (d) به حافظه متکی باشیم. مراجعت بمثالهایی که صورتها را تمثیل میکند، روشی است که بیشتر قابل اعتماد میباشد. چنانکه اگر شما راجع به قانونیت یك استدلالی که در آن (تالی) ادعاء شده است درشك وتردد باشید، شما میتوانید مثالی را تشکیل بدهید .

1_ The Fallacy hf asserTimg The conseguent

2_ The Fallacy of denying The antecedent

اگر من افغانم پس انسانم

من انسانم

∴ من افغانم

درینجا حالتی است که در آن هر دو مقدمه صادق است درحالیکه نتیجه قانونی نیست: یعنی استدلال غیر قانونی است. زیرا بسهولت میتوان دانست که« ممکن است بسیاری از(مقدم) ها به عین (تالی) مربوط گردند»: مانند .

احمد افغان است ↙

احمد عرب است ← احمد انسان است

احمد ترك است ↖

پس از روی انسان بودن احمد نمیتوان استدلال کرد که او افغان است یا عرب است ویا ترك است.

هکذا این استدلال:

اگر نام او حمد باشد پس او مرد است.

نام او حمد نیست

∴ اومرد نیست

با عین دلیلی که تذکر رفت غیر قانونی است. بالعموم یك عبارت شرطی راجع بحالتی معلومات میدهد که اگر« مقدم»صادق باشد، چه چیز صادق خواهد بود. وراجع باین حالت معلوماتی نمیدهد اگر ثابت شود که « مقدم کاذب است چه خواهد شد بنابرین اگر یك عبارت شرطی وانکار(مقدم) آن در بین باشد، در چنین حالتی راجع به صدق (تالی) آن درشك وتردد خواهیم بود.

خواننده میتواند با درج کردن انواع مختلف قضایا درصورتهای سفید (a)، (b) (c) و (d) مشق وتمرین کند تا بتواند این صورتها را دراحوال بسیار مرکب آنها بشناسد در آتی مثالهای منتخبی را ارائه خواهیم داد که میتوانند بوقوع پیوندند :

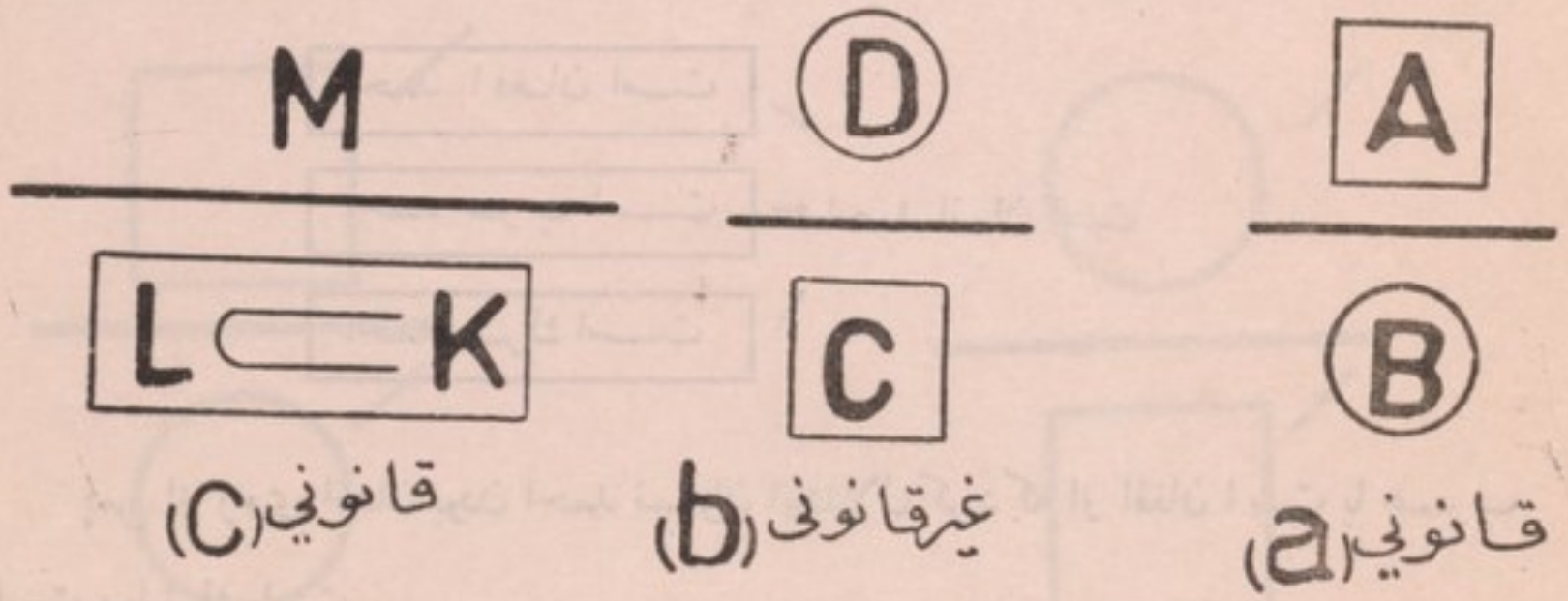

اخیرالذکر اینها مثالی برای سلب مختفی تهیه‌میکند: زیرامقدمه دوم (M) بطور واضح نقیض تالی (M′) مقدمه شرطی است.

چهارم- تطبیق در تحلیل استدلال مشخص:

مثالهاییکه تاکنون راجع باستدلالهای شرطی درین مقاله بکار بردیم تا اندازه ای دارای یك خصوصیت تصنعی ای بوده است که عمداً بغرض ارائه خواص استنباط آورده شده است . وقتی که بخواهیم نتایج مستحصله را در تحلیل استدلال مشخص تطبیق دهیم، طوری که آنها در نوشته ویا محاوره بوقوع می پیوندند، طبعاً ما مواجه بمشکلات معینی میگردیم که لازم است آنها قبل از تاسیس صورت استدلال ، شناخته ومغلوب ساخته شوند وقانونیت صورت آن معین گردد. زیرا استدلالها علی‌الاکثر

به صورت مبهم ویا مرموز افاده گردیده ، ومقدمات مهمه آن در بیان نمی آید . ما متودهایی را توضیح خواهیم داد که استعمال آنها در رفع این مشکلات مساعدت خواهد کرد واقترا حاتی را تنظیم خواهیم نمود که در تطبیق آنها تعقیب خواهد شد :

(۱) تعیین نمایید عبارتی که تحلیل میگردد بطور واقعی استدلالی را افاده میکند نه اینکه دسته یی از اظهارات میباشد.

در نزد مبتدی تمایلی وجود دارد که چنان تصور کند که جملهٔ(اگر ، پس) یك علامهٔ محقق استدلال است. در حالیکه جمله(اگر ، پس) ممکن است تنها برای ساختن یك عبارت شرطی بکار رود، بدون اینکه بحیث یك نتیجه ویا مقدمه یك استدلال ، کاری انجام دهد .

دریك رهنمای موتر چنین نوشته شده است:

« اگر عمل انتقال (Transmission) صاف ومثبت نباشد معمولاً میتواند چنین درست شود» این یك امر مضحك خواهد بود که این عبارت را همچو افاده یك قضیه یی تصور کنیم که دریك استدلال بکار میرود . کسی که بوی این عبارت بیان شده باوگفته شده است که در احوال فرضی ، چه باید بکند. اوبا استدلالی وا داشته نشده است. (ملتفت باید بود که دراینجا تصوری راجع باین امر وجود ندارد که عمل انتقال (صاف ومثبت) نیست.

میگویند پدری که قدری بر آشفته بود، به پسرش چنین گفته است « من استدلال نمیکنم من بتو میگویم» این قول نیز به تفاوت بین گفتن واستدلال کردن، اشاره میکند یك مثال بسیار مهمی در متن ملل متحد وجود دارد که چنین تذکر رفته است : «اسامبلی عمومی با وجوداین میتواند چنین عضوی راکه‌معاونت های مالی‌خود را پرداخته است اجازه بدهد که اظهار رأی نماید ، اگر چنین قناعتی حاصل شود که این عدم موفقیت در پرداخت، راجع است بشرایطی که در خارج کنترول این عضو میباشد» (ماده ۱۸)

اینجا از قراین معلوم میشود که مقصد ، وضع یك قاعده عمومی برای خط مشی به شکل یك افاده میباشد . قضیه شرطی ای که درین اقتباس ذکر شده ازیك پرنسیپی که قبول‌شده ، استنتاج نگردیده‌است ونه‌برای‌اثبات کدام قضیه دیگری بکار رفته‌است. وبالعکس درین عبارت :

« اگر درینجا کدام چیزی برخلاف این اشخاص بحیث افراد بوده است ، اگر ایشان چنین دانسته‌شده باشند که مرتکب جرایم جنایی اند ، پس باید طبق آن مجازات میشدند. لیکن تاجایی که‌من میفهمم‌عملی برخلاف‌این پنج عضومنتخب‌بحیث افراد متوجه ایشان نگردیده ، بلکه روشی که در پیش گرفته شده ، واقعاً کوششی است‌برای تعقیب یك حزب سیاسی وتردید نمایندگی آن درهیئت مقننه ....» (۱)

درین مثال نویسنده محض یك عبارت شرطی را (که با جمله اول او افاده شده) بیان نمیکند واستعمال کلمه (لیکن) از جانب او این امر را نشان میدهد که او عقیده ندارد که این اشخاص « چنین دانسته شده باشند که مرتکب جرایم جنایی اند» .

واو کوشان است تا این قضیه را رد نماید که « این‌اشخاص چنین دانسته شده باشند که مرتکب جرایم‌جنایی باشند» کنون این‌قضیه را توسط D نمایش‌میدهیم وفرض میکنیم C عبارت باشد از قضیه یی که «این‌اشخاص (بعداً) مطابق بان مجازات شدند از سبب ارتکاب جرایم جنایی» .

پس قسمتی از استدلال میتواند بطور شایسته یی ذریعه رموز چنین افاده شود:

$$\frac{\begin{array}{c} C \subset D \\ [C'] \end{array}}{[D']}$$

قوسهای مربع معمولاً نشان میدهد که قضایا تحویل شده اند . وواضح است که

۱ـ این‌عبارت مقتبس از کتاب (An introduction to Logic) موءلفه پروفیسر مکس‌بلیک‌است

این استدلال قانونی است. (ما خاطر نشان کرده ایم که مقدمه خودش بعداً در عبارتی که اقتباس شده تایید گردیده است).

(۲) متیقن باشید که جملات(اگر ،پس) قضایای شرطی را افاده میکنند.

دربسیاری از جملاتی مانند:

اگر میخواهید خوشخط شوید

بدرستی بنویسید

فقره دوم توصیه یی را افاده میکند، وموقفی را بیان نمی نماید، پس این عبارت برویهم طوری نیست که یك قضیه شرطی را افاده کند. ویا بطور واقعی کدام قضیه‌یی را بیان نماید.

یك جمله یی ممکن است صورت (اگر ، پس) را بخود بگیرد ویك قضیه یی را افاده کند بدون اینکه قضیه یی باشد که‌ما آنرا شرطی میخوانیم. جمله یی مانند این :

اگر هر فردی از افراد مسؤول‌مملکت ،قانون را مراعات‌ننماید،سزاوار مجازات‌است.

یك قضیه صحیحی را افاده‌میکند. لیکن ما نمیتوانیم آنرا برمز $B \subset A$ افاده کنیم زیرا که « A » اختصاری‌خواهد بود برای هر فردی از افرادمملکت که قانون را مراعات نمیکند، که قضیه یی را افاده نمی نماید. چونکه بیان یك کلمه نامحدود (هر) این امر را غیر ممکن میسازد که راجع به صدق ویا کذب آن سوالی ایراد شود . وقوع چنین جملاتی مانند(اگر- پس)استدلالها رابطوراوتوماتیك غیرقانونی نمیسازد،طوری که‌از مثال آتی برمی آید.

اگر هرفردی از افرادمسؤول مملکت ، قانون را مراعات‌ننماید،سزاوارمجازات‌است

احمد فردی از افراد مسؤول مملکت است،

∴ احمد سزاوار مجازات است اگر او قانون را مراعات ننماید.

(قانونی)

لیکن این استدلال مثالی از هیچ یکی از صورتهای قانونی ای نیست که تاکنون

مورد ملاحظه قرار گرفته است وباید بطور دقیق از آنها تفریق گردد.

وما باید باین خطا درنیفتیم که چنین تصور کنیم که استدلال های شرطی یگانه صورت استدلال تعلیلی قانونی است.

(۳) اگر ضرورت افتد جمله ها را مجدداً بعبارتی بیاورید که صورت معیاری (اگر- پس) را تمثیل کند.

جمله هایی که درآن قضایای شرطی افاده میکردند همیشه مساعدبرین نیستند که بصورت اگر A پس B تعبیر کردند : چنانکه ممکن است تالی قبل از مقدم بیان شود (من عرضه شما را قبول خواهم کرد اگر شما قیمت را تنزیل بدهد) ممکن است یك ویا هر دوکلمه (اگر) و(پس) حذف گردد(شما باوی موافقه میکند؟ اوبا شما ممافقه خواهد کرد.) ویا ممکن است کلماتی معادل با آنها استعمال شود : از قبیل (بشرطیکه) ، (تنها اگر) و(نه . ..مگر اینکه) .

خواننده میتواند صحت این تراجم را بازرسی کند:

A بشرطیکه B چنین معنی میدهد : $A \subset B$

A تنها اگر B چنین معنی میدهد : $B \subset A$

نه A مگراینکه B چنین‌معنی‌میدهد: $B \supset A$

دوم اینها توجه خاصی را لازم دارد. طوری که پیوستن کلمه(اگر) بیك جمله مشعربرین است که آن جمله یك « مقدم » را افاده میکند، هکذا هنگامیکه کلمات (تنهااگر) بیك جمله بپیوندد، معمولا وقوع یك (تالی) را اشعار میداد. بعضاً کلمات (تنهااگر) بمعنای(اگر وتنهااگر)استعمال‌میشود ودرینجا لت به دو شرطی‌ضرورت میافتد:

A اگروتنهااگر B چنین‌معنی‌میدهد: $(A \subset B) \& (B \subset A)$ برای اختصارممکن‌است دو شرطی توسط یك علامه مساوات نشان داده شود چنانکه : $B \equiv A$ وخوانده میشود «اگر وتنها اگر»

(۴) به تحقیق رسانید که‌همه آن‌مقدماتی که‌تصریح نشده‌اند ، شامل گردیده‌اند.

این از جمله قواعد چهار گانه متذکره دشوار ترین آنها از لحاظ تطبیق است مع ذالك از چندین جهات دارای اهمیت زیاد میباشد. زیرا تا وقتی که ما نتوانیم همه مقدماتی را که یك متفکر بکار می برد، نمایش دهیم. امید کمی موجود خواهد بود که راجع به قوت استدلال او قضاوت درستی نموده بتوانیم.

پنجم- بعضی از تحلیل ها (بطور نمونه) راجع با ستدلالهای شرطی مشخص مااین مقاله را با تحلیل بعضی از مثالها راجع باستدلال های شرطی‌خاتمه خواهیم داد:

(۱) سمیت باید تعلیم یافته باشد- اویك پروفیسر است.

ایضاح: حالتی است که درآن ارتباط (اگر -پس) بطور صریح بیان نشده است (P) و(E) را برای سمیت پروفیسر است وسمیت‌تعلیم یافته‌است، استعمال‌میکنیم که چنین میشود:

$$\frac{\begin{array}{c} P \\ [E \subset P] \end{array}}{E}$$

این استدلال (قانونی) است . آیا ما این تصور شرطی را خواهیم پذیرفت؟مربوط خواهد بود به تعبیر ما راجع به افاده مبهم (تعلیم یافته : educated) .

۲- اگر مجلس سنالایحه قانونی را تصویب کند، تجارت روبانکشاف خواهد گذاشت، بشرطی که اقداماتی بعمل آید که این لایحه مؤثر ساخته شود. دور نماها (مشتریان اجتماعی) امید بخش است، لهذا تجارت توسعه خواهد یافت.

ایضاح: این یك استدلال خیلی مرکبی است . ما از جمله « دورنماها امیدبخش است» ازلحاظ اینکه دراستدلال چندان‌اهمیتی ندارد، صرف نظر میکنیم و(C) (T) و (M) را بحیث سه قضیه یی که در استدلال جا میگیرند بکار می بریم . وتحلیل چنین است:

$$\frac{\begin{array}{c}(T \subset C) \subset M \\ [M] \\ [C]\end{array}}{T}$$

ما میتوانیم به‌صورت‌قانونی‌ای که‌در آن (مقدم) افاده گردیده، دوباره‌مراجعه کنیم، طوری که قبلا درحالت (a) ارائه گردیده است، تااستدلال را بازرسی کنیم.

نخست:

$$\frac{\begin{array}{c}(T \subset C) \subset M \\ M\end{array}}{T \subset C \text{ (قانونی)}}$$

باردیگر: این نتیجه متوسط را بطور یك مقدمه استعمال میکنیم، وهکذا مقدمه یی را که تاکنون استعمال نشده است، پس چنین میشود:

$$\frac{\begin{array}{c}T \subset C \\ C\end{array}}{T \text{ (قانونی)}}$$

چونکه استدلال اصلی قانونی بوده است. (ما راجع به احوال معلومات کافی نداریم تا حکم کرده بتوانیم که آیا مقدمات صحیح است) این مثال، احتمالاتی را در باره تطبیق متعاقب طرز های قانونی و غیر قانونی استدلال بسیط در امتحان استدلالهای بسیار مرکب، بخوبی نشان میدهد.

خلاصه این مبحث

استدلال، مستلزم ملاحظه نتایج راجع باحتمالات متناوبه است. نتیجه یك احتمال معمولا در قضیه مرکبی افاده میگردد که دارای‌صورت اگر A پس B میباشد. چنین یك قضیه یی از روی اصطلاح یك (قضیه شرطیه) نامیده میشود. استدلال های که در آنها یك ویا بیشتر قضیه های شرطی بطور مقدمه ها واقع گشته اند، معروف به (استدلالهای شرطی) است.

هنگامی که دوقضیه (A و B) با هم ترکیب میگردند تا که یك قضیه مرکب اگر A پس B را تشکیل دهند به رمز ($B \subset A$) افاده میشوند. ودرینحالت موضوع عملیه (دلالت ضمنی ویا دلالت التزامی : Implication) قرار میگیرند (طوری که ممکن است اعداد توسط عملیات حسابی موضوع جمع ، تفریق وامثال اینها قرار گیرند) عملیات ممکن است دریك وقت بالای یك چیز انجام پذیرد. بنابرین قضیه P ممکن است توسط عملیه نقض ویا سلب منطقی به‌نقض آن (غیر P) تبدیل میشود که بارمز (P')افاده‌میگردد. عملیات میتوانند به‌نتایج عملیات تطبیق گردند (بدین‌طریق ماچنین یك قضیه مرکبی را بدست میاوریم : $B \subset A'$ و $(A \subset B)' \subset A$. در $B \subset A$ ، A به (مقدم) و B به (تالی) تعبیر میشود.

صدق قضیه شرطی ، چیزی راجع به صدق ویا کذب مقدم ویا تالی آن بطـور جداگانه معلومات نمیدهد. وتحلیل نشان میدهد که‌صدق اگر A پس B از وقوع موقف مرکب (A ـ صادق و B ـ کاذب) جلوگیری میکند .

قضیه $A \subset B$ عکس $B \subset A$ گفته میشود . وصدق یك قضیه ، صدق عکس آنرا ضمانت نمیکند .

بسیط ترین نوع استدلال شرطی این صورتهارا بخود میگیرد : (a) $Y \subset X$ ، هکذا X ؛ لهذا Y : (b) $Y \subset X$ ، هکذا Y ؛ لهذا X : (c) $Y \subset X$ ، هکذا Y'؛ لهذا: X' (d) $Y \subset X$ ، هکذا X'؛ لهذا Y . ملتفت باید بود که از جمله اینها (a) و (c) قانونی‌است و (b) و (d) غیرقانونی است. راجع باستدلالهایی که‌صورت (b) را دارند ، گفته میشود که‌مرتکب (خطای‌ادعای‌تالی) گردیده‌است. وراجع باستدلالهایی که‌صورت (d) را دارندگفته میشودکه مرتکب (خطای انکار مقدم) شده است .

درتحلیل استدلالی که درعبارات منتخبی صورت گیرد، این یك امر ضروری‌است که تعیین شود: نمونه، حاوی استدلالها ست، نه اینکه محض دسته یی از اظهارات میباشد.

چون همه قضایای (اگر ـ پس) مرکب از دو قضیه نمیباشد ، لذا باید دقت‌شود که آیا استعمال رمز $A \subset B$ تحقق پذیر است . گاهی ممکن‌است چنین‌ضرورتی پیش شود که جمله ها بعبارات نوینی در آورده شوند تا که قضایا را بصورت شرطی نمایش دهند. این هم بطور معمول ضروری است که یك عده مقدمات (تصورات) ایضاح ناشده نیز تنظیم گردند. هریکی ازین نقاط در متن مقاله ذریعه مثالها توضیح گردیده است (۱) .

1_ Critical Thinking, Max Black Proffessor of Philosophy, Carnal university.

تکامل نقد نثر در ادبیات

عرب

اعراب نسبت به نثر به نظم توجه بیشتری داشتند وبنابران کتب نقد شعر دریـن زبان بیشتر از کتاب‌های نقد نثرنوشته‌شده است. معذالك درانتقاد نثرچند کتابی بدست آمده است و معروفترین نقد نویس عرب ابن رشیق قیروانی را نوشته اند. [ایـن دانشمند نقد نویس] در کتاب العمده خویش بـه نثر اصلاً تـوجه نداشت. قدامـــه بن جعفر کتاب نقد الشعرا را نوشت، . این کتـاب را شاهـکار این نویسنده [بزرگ عرب] گفته‌اند. اما کتاب دیگری وی که‌صناعة الـکتابه نامدارد(ودر نقدنثراست) شهرتی[را که‌درخور آن‌است] پیدا نکرد کتابی که‌بنام‌نقدالنثر ازمصر نشر شده‌مشتمل‌بر نقد نظم ونثر هر دو می باشد. ونام این کـتاب اصلاً نقد النثر نیست . پس ازتحقیق

بیشتری معلوم شد که‌مؤلف‌نام‌کتاب‌مزبوررا البرهان‌فی‌وجوه البیان گذاشته بود. (۱)

آنچه از نثر عهد جاهلیت بر جای مانده عبارت است از مجموعهٔ جملات مقفی ومسجع‌وآنهم به مقایسهٔ آثارمنظوم بسیار کم است، مثلاً خطبه هایی چند ازعده یی از خطبا. چون‌اسلام ظهور کرد، عوض نظم‌نثر بیشتر ترقی یافت. مجموعه بزرگی از احادیث نبوی دلیل واضیحی است برین مدعی. وبعد از آن خلفای راشدین در خطبه ها ونامه هایی که به عمال نوشتند نثر عربی را با حیات عملی مطابق ساختند. نقد نثر عربی بیشتر متوجه انواع ذیل نثر است:

(۱) رسایل (۲) توقیعات (۳) خطابه

علاوه برین انواع نثر که در فوق ذکر یافت(نقد نویسان) سبك معمول نثر را نیز مورد بحث قرار داده اند.

وآنچه بیشتر مورد توجه ایشان بوده عبارت است از فن خطابه، ودرین موضوع مباحث جاحظ اهمیت‌خاص‌دارد. جاحظ دراوایل قرن سه هجری بحث‌های مطولی بر فن خطابه انشا کرده واثر یونان را برین رشته روشن ساخت‌است. جا حظ میگوید: یونانیان فن خطابه را یاد داشتند ومواقع کلام را می شناختند ولیکن از بین آنها خطیبی برنخاست[که البته] این گفته اخیر مبنی بر بی اطلاعی اوست(۲) کذالك نظر دیگر وی که میگوید بلاغت‌مخصوص اعراب است، عدم اطلاع وی را به آداب ملل ومردمان دیگر میرساند(۳) ونیزمبرد در کتاب‌الکامل بحث مهمی برفن خطابه دارد وبر خطبه حضرت رسول (ص) خلفاءمطا لبی نوشته‌است. معلومات مبرد در نحو بیشتر از رشته های دیگر ادبی است ومی توان گفت که مشارالیه بیشتر نحوی بوده تا ادیب وبنابران به جنبه های نحوی‌خطبه های مزبور بیشتر توجه داشته معذالك

۱ـ تفصیل این بحث را درمقاله (نقد النثر) بقلم نویسنده به بینید .معارف جنوری ۱۹٦٥.

۲ـ نقد النثر، مقدمه از طه حسین، دارلکتب مصریه ص ٦ .

۳ـ حافظ البیان والتبین ج ۳ص ۲۷ - ۲۸ .

در این مباحث نحوی نظر انتقادی نیز پیدا می شود. مبرد می نویسد: عرب خطیبی را که دست وپاچه می شد واز زبان اومطالب بی ربط بیرون می آمد تقبیح میکرد. خالد بن قسری روایت می کند که چون مغیره بن شعبه وارد شد، خالد بر منبر بود ووغظ می گفت [از ورودمغیره] خودرا باخت وصدازد آب بیارید شاعری در آنجا بود وگفت:

هتفت بکل صوتك اطعمونی ماء ثم بلت علی السریر (۱)

«با قدرتی که دراختیارداشتی صدا زدی آب بیارید وبعد از آن روی سریر شاشیدی» ابوالحس اسحق بن ابراهیم در کتاب البرهان فی وجوه البیان مباحثی در فن خطابه دارد وآن مباحث مأخوذ است از کتاب ارسطوودر حقیقت انعکاسی است از افکار وی ارسطو خطابه را بروش فلسفی تقسیم نموده که آن روش رانه می توان در نقدادبی اعتبار دارد.

سعی ابن سینا درین کار اهمیت قابل توجه دارد. ابن سینا بحث مفصل تحقیقی بر کتاب الخطابه نوشت. ازین بحث معلوم می شود که کتاب الخطابه را بدرستی فهمیده ومشکلات آن را حل نموده وبعد از آن تفسیر کرده بود (۲) اما در درك کتاب الشعر با مشکلاتی مواجه بوده. یکی از دلایل آن این است که ترجمه کتاب الشعری (Poetics) که ابن سینا باختیار داشت، بسیار مغلوط بود. ومشارالیه این مطلب را [در نوشته های خویش] ذکر نموده.

ناقد ادب در هر جا بحثی دارد. گفته است که در خطابه باید روش موثر وخالی از تعقیدانتخاب شود. جاحظ می نویسد: کلام مهم کلامی است که در آن تعقیدنباشد. (۳)

خطابه وبحث انتقادی راجع بان از قرن پنج وشش (هجری) روبزوال گذاشت نقد نویسان بعد به شرح جاحظ، اسحق بن ابراهیم، مبرد قدامه واوالبلال عسکری وغیره [پرداختند هان] اکتفا کردند.

۱ـ البیان والبتین ج ۱ ص ۸۳

۲ـ نقد النثر، مقدمه از طه حسین ص ۲۶

۳ـ البیان والتبین ج ۱ ص ۸۳

بعد از نقدخطابه آنچه از انواع نثر به‌نظر رسیده است عبارت است از نقد رسایل. مقصد از رساله کتابی است مختصر در موضوع معین که به عبارت ساده نوشته شده باشد وعوام بتواند آنرا بآسانی بخوانند [وبفهمند] چنانچه غالب نویسندگان مطالب مختصر نوشتند ونام آنرا الر سایل گذاشتند دیری نگذشت که رسایل جا حظ و امثال وی به فرمان خلفا وامرأ ترقی بیشتری یافت به حمایت این امرأ رشتهٔ از رسایل بوجود آمد که آنرا رسایل السلطانیه نامیدند درین رسایل پادشاه یکی از مامورین یا رجل درباری را در موضوع خاصی موردخطاب قرارمیداد. درنقد رسایل آثار زیادی نوشته. شده که‌معروفترین آنها عبارت‌است ازدیوان الرسایل، الالفاظ الکتابیه وآدب‌الرسایل. از مطالعه این کتاب ها می توانیم ارزش این نوع انتقاد را معلوم کنیم.

همدانی درکتاب الفاظ الکتابیه اصطلاحات طبقات مختلف اجتماع را گرد آورد وسعی نموده‌است، کلمات‌فصیحی را جمع کند. که‌معمولاً آنرادر رسایل میاورند ودر وضوح وعذبهٔ آنهابحثی نبود به نظر همدانی هر کلمه برای خود مرادفی دارد که در صحبت وکتابت می تواند عوض آن بکار رود (۱) ونیز می نویسد که بر شاعر وخطیب است که از [آثار] قدما استفاده کند وبه سبك ایشان سخن گوید واز معانی آنها ذهن خویش را روشن سازد واثر خود را روان بنویسد.

راجع به معانی همدانی نظر[خاص و] مهمی دارد که با نظر نقد نویسان عربی مخالف است، وآن اینکه شعرای متقدم آنچه از معانی بوده آنرا در کلام خویش بکار بردند. هر گاه شاعری از شاعر دیگری معانی را بگیرد نباید آنرا سرقه دانست.سرقه [ادبی در واقع] عبارت است از دزدی کلمات وسرقت معانی از آنجهت لازم است که غیر از آن شاعر نه می تواند شعر بگوید وجا حظ نیز(در بحث سرقت) عین این نظر را دارد. ابوهلال عسکری ونقد نویسان دیگر گویند که سرقت معانی سرقت

۱ـ عبدالرحمن بن عیسی همدانی ،الا لفاظ الکتابیه ، بیروت ۱۸۸۵ ص ۱۰۸ .

نیست زیرا استادان متقدم آنچه از معانی بود بکار بردند. همدانی میگوید متقد مین برای متاخرین چیزی نگذاشتند. پس گرفتن معانی صحیح است واگر لفظی رابگیرند سرقت بحساب آید ونیز گوید آنکه کلمات کافی باختیار ندارد، چون معانی را از دیگران نگیرد، نمی تواند آنرا در قالب تازه بیارد وآنکه کلمات زیاد باختیار دارد، می تواند معنی را از دیگری بگیرد ودر قالب تازه وقابل ملاحظه بیازد واین کاراوجایز است (۱)

جای تعجب است که جز عبدالقاهر جرجانی، تمام نقد نویسان عرب به شمول ابن خلدون ادب را بازی روی کلمات میدانستند ولفظ را بر معنی ترجیح میدادند ومعیار زیبایی عبارت، کلمات بود نه معانی وعلاقه به الفاظ، ادب عرب را بطوری آمیخته به صنایع وبدایع ساخت که از قرن شش هجری به بعد تا قرون جدیده روح از ادب عرب بیرون رفت وآنچه بر جای مانده بود جز عبارات معقد ومتصنع آمیخته با سجع وقافیه چیزی نبود.

از اثر این پندار نادرست وقتی نا قدین عرب خواستند بر موضوعی نقد بنویسند فرهنگی از کلمات عربی بوجود آورند. ابن قطیبه همدانی وابن صیرفی همین کار را کردند ودر انتقاد ایشان مطلبی بیش [از شرح لغات]نیست. اگر این نقد نویسان‌در مقدمه های کتب خویش آرای انتقادی را نه می آوردند، آثارا یشان ارزش [ادبی] نداشت. چون در کتب نقد، نثر نویسندگان رای خود را د ر موضوع انتقاد نثر بیان نموده اند این کتاب ها مهم وقابل استفاده میگردد.

همدانی میگوید: ادیب باید کلماتی بیارد که زینت معانی را بیشتر سازد ومعانیی را بکار برد که موجب از دیاد تزئین در کلمات‌شود (۲) نظر همدانی در اینکه درطلب معانی به کلمات‌بایدتوجه‌داشت‌صحیح‌نیست. غیر از جز واول آن که البته‌صحیح‌می‌باشد.

۱ـ کتاب الا لفاظ الکتابیه ص ٤٨.

۲ـ کتاب الا لفاظ الکتابیه ص ۹

همدانی به کمال وضاحت می نویسد: هر گاه ادیب استعداد طبیعی داشته باشد آثار ادبی وی سلاست وروانی می یابد واگر با این استعداد به بلاغت توجه کند وسبك های مختلف ادبی را مطالعه نماید این فن به معراج خود میرسد (۱)

ونیز می نویسد که غالب ادبا جهت پیدا کردن امتیاز بر عوام ، سعی میکردند سطح علمی خود را عالیتر از آنها نگهدارند [و در نوشته های خویش] کلمات مشکل را می آوردند وطرز بیان نامانوس نویسی را اختیار میکردند که [بنظر ما] خاموش بودن بهتر است ازین نوع گفتن ونوشتن . لیکن منظور [ازین بیان] این نیست که نویسنده باید در نوشته های خود کلمات سخیف میارد . بیان رکیك وعبارات سخیف اصلا تعریف ندارد (۲)

به قول همدانی انسان بوسیله ادب می تواند به مدارج عالی برسد وبا ین وسیله زمام امور مردم وکشور را باسانی به کف آورد (۳)

ابن صیرفی در کتاب دیوان الرسایل نوشته است که اعراب بیشتر متوجه بیان شعر بودند وبه نثر توجه نداشتند وآنانکه به نقد نثر پرداختند ، نتوانستند آنرا ادا کنند وکسانیکه در موضوع نثر بحث نمودند نتوانستند حوائج فنی نثر را برارند (٤) .

به نظر صیرفی عربی اگر به زبان دیگر ترجمه شود، محاسن ادبی خودرا از دست میدهد وبجای حسن [کلام] پیدامی شود (٥) قول صیرفی تاحدی درست است . زبان ادبی چون به زبان دیگری ترجمه گردد، محاسن آن از بین میرود واماحسن معانی برجای

۱ـ الا لفاظ الکتابیه ص ٤ـ۷ .

۲ـ الا لفاظ الکتابیه ص ٤ـ۷ .

۳ـ ایضاً ص ٥ .

٤ـ ابن صیر فی قانون دیوان الرسایل طبع اول ۱۹۰٥ مصر ص ۸۹ .

٥ـ ایضاً ص ۱۲۹ .

خود است. معانی را می توان بزبان دیگری منتقل ساخت. ترجمه زبان ادبی البته کاری است بسیار مشکل .

صیرفی مطالعه کتب قدما را تا جایی درست می داند که [به مطالعه آنها] بتوان صلاحیت نقد [ادبی] پیدا کرد . ونیز اشعار خوب را باید از بد تمییز داد . استعمال کلمات باید مناسب [حال] مخاطب باشد. در نوشتن روش معمول انتخاب گردد واز استعمال کلمات نامانوس اجتناب بعمل آید. کلمات طوری ترکیب شود که مورد توجه واقع گردد(۱) ونظیر این عقاید در آثار اکثر نویسندگان (نقدالشعر) آن زمان دیده شده است.

ابن مقفع می نویسد که مطالعه کتب قدما طوری است که گویا خواننده بانویسنده صحبت میکند . یعنی نزد او کلام فصیح آن است که در آن سلاست وروانی وعاری بودن از تعقید صحبت وگفتگو دیده شود (۲)

ابن مقفع اولین نقد نویسی است که نوشت : بزرگترین عیب کلام ثقیل ، آن است که موجب آزار مردم شود واز شیندن آن مردمان بزحمت افتند (۳) نظر مهم سوم در نقد نثر این است که ادیب باید اسلوبی را اختیار کند که مخالف ذوق مردم نباشد (۴) درینجا [اسامی] کتابها ییرا که درنقد نثر تألیف شده است می آوریم :

(۱) ادب الکاتب ـ ابن قتیبه
(۲) الالفاظ الکتابیه ـ همدانی
(۳) قانون دیوان الرسایل ـ ابن صیرفی
(۴) ادب الکتاب ـ ابوبکر الصولی
(۵) الدرة الیتمه ـ ابن مقفع
(٦) صناعة الکتابه ـ قدامه بن جعفر

۱ـ قانون دیوان الرسایل ابن صیر فی طبع اول سال ۱۹۰۵ مصر ص ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۸، ۱۲۸، ۱۲۹
۲ـ الدره الیتیمه ص ۵
۳ـ الدره الیتیمه ابن مقفع باهتمام امیر شکیب مصر ص ٦٤
٤ـ ایضاً ص ٦۰

این کتابها تنها در نقدنثر است[علاوه بر] آن کتب دیگری نیز هست که‌از نظم ونثر هر دوبحث‌میکند وآنرا الصناعتین گویندمثلاً کتاب‌سر الصناعتین ابوهلال‌عسکری . وکتاب های مهم انتقادی درین بحث عبارت است از :

(۱) کتاب البیان والتبین تألیف جا حظ

(۲) کتاب الحیوان تألیف جا حظ

(۳) کتاب البرهان فی وجوه البیان تألیف اسحاق بن ابراهیم

(۴) کتاب سر الصناعتین تألیف ابوهلال عسکری

(۵) سر الفصاحیه تألیف ابن سینا خفاجی

(٦) المثل السائر تالیف انو ابن اثیر

اگر چه این کتاب ها شامل نقد نثر هست؛ اما به نقد شعر[در آن] بیشتر توجه بعمل آمده. علاوه برین کتاب ها کتبی که در اعجاز قرآن نوشته شده است، از لحاظ نقد نثر دارای ارزش‌خاصی‌است. بوسیله کتب اخیر خلایی که‌در انتقاد نثر موجود بود، ازبین رفت. نویسندگان اعجاز القرآن در کتب‌خویش به‌محاسن نثر بیشتر توجه‌داشتند. دکتر زغلول‌سلوم‌درین‌موضوع کتاب‌مستقلی داردبنام اثرالقرآن‌فی‌نقدالادبی [دکتر زغلول] مزبور درین کتاب، اثر قرآن مجید را بر نقد عربـــی‌مطالعه می نماید.

نا قدین عرب بر موضوعات مختلف نثر از رسایل سلطانیـــه توقیعات رسایـــل اخوانیه، ادبیه، مقامات، هزل وخطابه وامثال آن بحث نموده اند لیکن تا حال مطالعهٔ مستقلی از فکر عربی در موضوع نقد نثر بعمل نیامده ؛ معذالك نظر اعراب درنقد نثر روشن است ومخصوصاً یك هزار سال بیش ازین نظر دانشمندان عرب درانتقاد نثر رهنمای جهان‌ادب بوده واز مطالعه این نظریات‌می توان بصیرت ادبی پیدا کرد . *

ترجمه : پوهاند میرحسین شاه

---

* معارف جون ۱۹۷۱

ترجمه : پوهاند میرامان الدین « انصاری»

اصول نقد ادبی

۱ـ پراگندگی در فرضیه های انتقادی:

انتقاد ادبی آنقدر محدود نیست که ازآن چشم توان پوشید . شخصیت های برجسته ییکه درین ساحه صرف مساعی کرده اند ، از ارسطو فیلسوف نامدار یونان ببعد ، هر کدام از دانشمندان ممتاز عصر خود بوده اند . با وصف آن محصل امروز که ساحه انتقاد ادبی را از نظر بگذراند وبساده گی کاری که با آن تشبث بعمل آمده متوجه وبمقدار محد ود کاری که انجام یافته است، ملتفت گردد ؛ بعید نیست که بشگفت اندر شود وبپرسد که : چه‌بوده؟ چه‌نبوده؟ ویا چه نشده‌است؟ زیرا تجاربی که با آن انتقاد سروکار داشته ، بسهولت میسر است . برای تشخیص آشناشدن با این تجارب ، صرف میتوانیم کتابی را باز نماییم، در پیشگاه تصویری بایستیم وبگذاریم پارچه یی از موسیقی نواخته شود، قالین را هموار سازیم ومی در پیاله

بریزیم . هر گاه این مراتب عملی گردد، موادی که نقاد با آن سروکار دارد ، علی الفور بر ما آشکار خواهد شد. حتی بسیار به فراوانی وغالباً باندازه بسیار کامل غالباً بانعکاس شکایت ملتن(Milton) درباره اقلیم: نقاد نیز زبان شکایت را کشوده وباملتن همنوایی کند. اما وی طالع دارد که مانند محقق سایکوپلازم « جرم روانی» نسبت دست نیافتن به ماده ببلای فاقه وگرسنگی مبتلا نگردد . سوالاتی را که نقاد میخواهد به آنها جوابی تهیه کند ، ولوکه سوالات مطلوبه پیچیده وبغرنج اند ، آنقدر ها یا فوق العاده مشکل بنظر نمیخورند .

کدام عوامل بتجربه خواندن یك شعر مختص ارزش میدهد؟ این تجربه نسبت بتجارب دیگر چرا بهتر یا برتر است؟ این تصویر را چرا نسبت به آن تصویر دیگر باید ترجیح داد؟ بچه ترتیب یا چطور بموسیقی گوش دهیم تالحظات خود را خوش آیند تر وبامزه تر سازیم ؟ چرا یك نظریه راجع به آثار هنری نسبت بنظریه دیگر خوبتر یا بهتر نیست؟ این است سوالات مهم وبنیادی که با سوالات ابتدایی دیگر از قبیل تصویر ، شعر ویا پارچه موسیقی چیست؟ تجارب چگونه با هم مقایسه شده می تواند ؟ ارزش چیست؟ وغیره ، که انتقاد باید برای آنها جواب تهیه کند .

اما اگر اکنون به بررسی نتایجی که از طرف دماغ های نخبه وبرجسته درین ساحه بدست آمده است، بر گردیم ، یعنی نتیجه تفکرات ایشان را که در روشنایی تجارب زاده هنر های زیبا باین سوالات ، جواب تهیه کرده اند، از نظر بگذرانیم ، غالباً بیك انبار خانه یا هزینهٔ نسبتاً خالی بر خواهیم خورد.

پاره یی حدسیات، یك هزینهٔ توبیخ واخطار، چندین مشاهدات پراگنده واز هم جدا، عدهٔ از قیاس های برجسته ودرخشان، یك مقدار زیادسخن سرایی واشعار تطبیقی مغشوشیت های پایان ناپذیر ، یك مقدار کافی عقاید مسلم وراسخ، یك ذخیرهٔ ناکوچك تعصبات ، هوس ها وبوالهوسی ها ، یك اندازهٔ زیاد تصوف وآثار اسرار آمیز ، یك

اندازه کم اندیشه های واقعی واصل، الهامات گوناگون اتفاقی، اشارت های باردارو وابست ، خلاصه های الله توکلی وامثال این ها را، بدون مبالغه گفته می توانیم کـــه فرضیه های انتقادی را تشکیل داده اند.

یك عـده گفته های بسیار معروف عقلا ودانشمندان از قبیـل ارسطو، لانگینس (Longins) کارلایل (Corlyle) هارس (Hoaoce) بایلـو(Boileau) درایدن (Dryden) ادیسون (Addison) وردز ورتهه(Wordworth) کـولرج (Coleridge) ماتیوآرنولـد (Mathew Arnold) وبعضی از نویسندگان معاصر بر سبیل نمونـه مسلمه فـوق‌را تایید وتقویـه خواهند نمود.

« تمام انسان ها بصورت طبیعی از تقلید لذت میبرنـد»

« شعر بصورت عمومی بیانگـر واقعیت عمومی است»

« ذوق جدی مقرون بجنون لازم است ؛ از خلال خودی خود انتقال پذیـرفتـه چیزی میشویم که تخیل میکنیم »

« الفاظ وکلمات زیبا روشنایی واقعی وعجیب ذهن است»

« بگذار اثر چیزی باشد که‌توآن‌رامی‌پسندی‌مشروط باینکه‌ساده وواجد یگانگی باشد»

« اختلاف ذوق یك امر بدیهی است»

« سرچشمه وآغاز نوشتن نیك ، تفکر واندیشه نیك است»

« ما بهیچ صورت نبایستی خویشتن را از طبیعت جدا پنداریـم»

« سرور اگریگانـه انجام نیست بزرگترین انجام است. تدریس را میتوانیم دراین انجام جا دهیم ، اما نـه بمقام اول بلکـه بمقام دوم»

« لذایذتخیل نسبت‌به لذایذفهم بمراتب بیشتر وبصحت وسلامت‌بدن‌زیادتر ممداست»

« جریان خود بخودی احساس قوی»

« بهترین الفاظ وکلمات به بهترین ترتیب»

« تمام روح انسان بحالت فعالیت»

« وحدت ویگانگی در تنوع »

« قوهٔ سحر آمیز وترکیبی تخیل»

« چشم یانگاه بسر اشیاء»

« رهایی روحیهٔ واقعیت از زندان»

« تشخیص محتوی وشکل »

« نقد زندگی »

« تصور مساعد بموجودیت ما »

« شکل ممتاز »

« اظهار انطباعات » وغیره وغیره.

از این قبیل است قلل ومعارج فرضیهٔ نقد . قلل ومعارجی که متفکرین برجسته اعصار گذشته در مساعی ومجاهدات شان در راه بدست آوردن توضیحات وتشریحات دربارهٔ ارزش هنرهای زیبا ، بآن توصل یافته اند، پاره از این افکار وفی الواقع اکثر آنها جهة تفکر وتعمق سر آغاز مفیدی شده می توانند . اما نه باهم بصورت جمعی ونه بصورت جداگانه وانفرادی ، وهم نه بکدام ترتیب مختص می‌توانند چیزی راکه‌مطلوب ومقتضی است بدست‌دهند . بایست‌متوجه بود که بالاتر وپایین از اینها وهم با اطراف وجوانب اینها دیگرعوامل و وسایطی‌که جهة تقدیر وتمجید بعضی اشعار وکارنامه های هنری مفید وبا ارزش باشد، بدست آمده می تواند این عوامل ووسایط می توانند تفسیر ،توضیح ، تقدیر وقسمت اعظم آنچه را که برای یك دماغ متفکر ومتعمق مشغلهٔ مناسب وشایسته تلقی شده می تواند، تهیه وآماده سازند. اما سوای اشاراتی که درفوق‌ذکر شد، هیچ توضیح وروشنی دیگری بدست نمیدهند . سوالات اساسی وبنیادی که ارزش های هنر های زیبا چیست ؟ وچرا این ارزشها متقاضی آن است ویا ارزش آن را دارند که ساعات ودقایق گرانبهای

متفکرین بزرگ وبر جسته بران ها صرف گردد؟ مقام این ارزش ها در نظام مساعی بشری از چه قرار است ؟ هنوز هم لاینحل ودست نخورده باقیمانده است. اگر چه‌بدون یك نقطه نظر واضح وروشن چنین معلوم میشود که‌خردمندترین نقادعلی الاکثر بایستی احساس خود را که در کجا است ؟ ووضع خودش را که از چه قرار است ، از دست بدهد. بعبارت دیگر خود را باید ، گم کند.

اما شاید نقد ادبی جای‌غلطی باشد که در آن چنین تجسس وتفحصی را توقع کنیم آیا امکان دارد که فیلسوف ، اخلاقیون وزیبا شناسان یا علمای علوم بدیعی ، اشخاص لایق وذیصلاح باشند؟ در واقع آثار نوشته ها راجع به« خوب»، « زیبا» ، « ارزش » و« حالت زیبایی» قلیل وکمیاب نیست مخازنی که از طریق سعی ومجاهدت جدی درین مباحث تهیه شده وبوجود آمده ، به عبث یا بیهوده نبوده است .آن محققینی که بر استدلال وبر بصیرت گردیده وبر بحث نا قابل گریز اتکاه کرده وبدون حقایق لازمه ، بر موضوع فکر نموده اند، کم از کم طریقه یی را که مجزا ازمساعی شاقهٔ ایشان بمشکل از لم یزرع بودن آن گمان میشد ، از اعتبار ساقط ساختند وآن کسانیکه به پیروی از فچنر« Fechner » در جمع آوری حقایق واقعی ومختصی ودر تحلیل وتجزیه آنها همت گماشته بود ودر بدیعیات بتجسسات عملی توسل جسته اند یك عده زیاد تفصیلات را برای روانشناسی تهیه کرده اند . مخصوصاً در سال های اخیر یك مقدار زیاد معلومات مفید راجع بطریقه های سنجش از آثار هنری گردآمده است. اما اگر پاره یی از نقایص ومعایب تقریباً تمام کار های عملی وتجربوی را که راجع بزیبا شناسی بوجود آمده ونتایج آنها صرف بصورت غیر مستقیم در حل مسایل عمومی مفید واقع میشود، خاطر نشان سازیم ، معنی آن را نمیدهد که از این محققین ناسپاسی مینمایم .

واضح ترین این انتقادات بتجاربی تعلق میگیرد که ایشان ازانتخاب آن ها نا گزیر بودند . در حال حاضر صرف بسیط ترین فعالیت های بشری بطریقه های لابراتواری

موردتحقیق وبررسی قرار گرفته‌توانسته‌است. بنابران‌متخصصین علوم بدیعی یازیباشناسی مجبور شده اند که با ساده ترین شکل « انتخاب زیبایی » آغاز به تحقیق نمایند ، درساحه عمل‌اشکال بسیط وساده نوته های‌واحد موسیقی، جملات واحد، رنگ های عادی، ترکیب های بیسط ،سیلابه های‌بی‌معنی ، ضربه های‌ساده، میزانه شماری‌وزن های معمول وامثال این کوایف بسیارساده وبسیط بتحقیقات علمی درلابراتوارهای روانشناسی معروض گردیده است . تحقیقات دربارهٔ چیز های مغلق نتائج مشکوك وغیر یقینی را بدست داده است دلایل این پیش آمد را هر کسی که هم بتصویری نگاه کرده وهم‌شعری‌راخوانده‌است ، وبداخل لابراتوار روانشناسی‌سری زده وباروان‌شناس حرفی زده وصحبتی کرده است، خواهد فهمید .

هر گاه توقعات ما بسیار زیاد نباشد، کلیه های که از این تجارب بسیط بدست آمده می تواند شوق و اندیشه را تحریك خواهد نمود. عملیه های مبهم از قبیل تصویر احساسات ، مداخلهٔ تجسم یا تصویر عضلاتی ، تمایلات بسوی عمل در فهم شکل ها ونتایج اصوات که فرض شده بود تنها بوسیلهٔ اعضای سمعی وبصری فهمیده شده می توانند ، پارهٔ حقایق دلچسپ راجع به‌شکل پذیری وزن (لحن) تقرب یاتوصل به تصنیف طریقه های مختلفی که باساس آن رنگ ها تلقی شده می توانند ، شناسایی بیشتر پیچیده گی های بعضی از فعالیت های بسیار بسیط اینها وامثال این نتایج سعی وزحمتی را که در این راه بخرچ رفته بیهوده وبیجا قلمداد نمیکند . اما مهمتر ازهمه آشکار ساختن تفاوت های زیادی است درانواع عکس العمل های که از ساده‌ترین انگیزه ها بمیان میآید . معلوم شده است که حتی یك شی بسیار واضح وغیر مبهم از قبیل یك رنگ عادی در اشخاص مختلف وتنها در یك شخص باوقات مختلف وتحت شرایط وحالات مختلف، می تواند عکس العمل ها وحالات بسیار مختلف ومتفاوت ذهنی را تولید کند. بعید نیست اگر از این کیفیت استنتاج مینماییم که اشیای

بسیار بغرنج و پیچیده از قبیل تصاویر میشود که عکس العمل های بسیار مغلق متفاوت را بمیان آرد. برای هر فرضیه انتقادی این استنتاج ناهنجار وناموزون جلوه میکند. زیرا سوال اولیه ذیل را که « چگونه تجارب را می توان با هم مقایسه کرد» بصورت ناهنجاری جواب میگوید در صورتیکه سوالات اساسی ارزش ، بایستی بصورت قناعت بخشی جواب یابد ، هر یك از فرضیه‌های انتقادی بایستی اینگونه سوالات‌را حل وفصل بنماید.

اما در همین جا یك نکتهٔ بسیار جالب ومهم عرض وجود می کند. دلیل مناسبی وجود دارد که فرض بنماییم که بهر اندازه ییکه شی‌مورد اندیشه وتصور ساده وبسیط هم باشد، عکس العمل های خیلی متفاوت ومتنوع را می توان از آن متوقع بود. زیرابسیار مشکل وغالباً غیر ممکن است که یك شی بانسبه بسیط رابالذات وتنها تصوربنماییم . حتمی است که تصور کننده آن شی بسیط را د ر احتوای قرینه یی تصور میکند وجز یك کیفیت کلانتری آن را تحلیل مینماید . از خلال تجاربی که درین مورد تاکنون بعمل آمده است ، ممکن نیست نوع قرینه یی را که شی در عالم تخیل د ر آن قرار میگیرد تضمین کرد. درین مورد اگر مثالی از الفاظ بیاوریم موضوع بر خوانندگان روشن تر خواهد شد . یك لفظ بسیار عادی را اختیار کنید، برای مثال لفظ « شب» را. هر گاه این لفظ در بین یك جمعیت برملاتلفظ شود دراشخاص مختلف آن جمعیت ، خیالات واحساسات مختلف ومتفاوتی را ایجاد خواهد کرد. اندازه تفاوت در مورد یك لفظ واحد، بسیار بمشکل محدود ساخته شده می تواند. اما اگر لفظ را درجمله قرار دهیم تفاوت عکس العمل هاییکه بوسیله آن برانگیخته شود کمتر میگردد. هر گاه همین لفظ را دریك عبارت کلان تر ویا دریك قطعه بزرگتر قرار دهید، عکس العمل های بر انگیخته شده مزید ثابت تر ومشخص تر میگردد باید لفظ مطلوب را دریك قطعه شعر بگذاریم واز گوش ویا نظر یك عده اشخاص اهل وشایسته آن را بگذرانیم

عکس العمل های این اشخاص مزیداً باهم دیگر مشابه وتفاوت‌های آن باندازه زیادی تقلیل خواهد پذیرفت . علت این تقلیل وتشابه‌عکس العمل صرف متنی است که لفظ در آن قرار یافته است. هنگامیکه موضوع تثبیت قضاوت های انتقادی ، مورد بحث قرار گیرد، این نکته مورد بحث مزید قرار خواهد گرفت . درینجا از آن ، صرف از این رهگذر ذکر بمیان آمد که توضیح گردد چرا فرضیه های انتقادی بر تجارب بدیعیات یا زیبا پسندی اتکای زیاد ندارد ولوکه این تجارب وتحقیقات از بسانقاط نظر دیگر مفید اند .

نقد آثار

ابر بهاری

خیرنوال عبدالله بختانی

بیهقی کتاب چاپولو موسسه

مطبعه دولتی حمل ۱۳۵۱

ابر بهاری چنانکه ناشران متذکر شده است مجموعهٔ چهارم اشعار بختانی وحاوی « ۲۲ » پارچه از اشعار دری ویك پارچه شعرعربی اوست که به قطع جیبی انتشار یافته است.

از نبشته‌یی که شاعر «به‌عوض مقدمه‌وا هداء» در آغاز این مجموعه به‌عنوان «شیر وشکر» قرار داده است ، پیدا ست که این نویسنده و شاعر پښتو زبان وعضو مسلکی پښتو ټولنه که آثار زیاد تحقیقی وادبی به زبان پښتو نشر کرده است ، زبان دری را

نیز گرامی میدارد وبه این زبان اشعار نبستاً خوب وشیوا می سراید. شاعر در این کار ستودهٔ خویش « آرزو یی والاو شیرین » دارد . وگوید: « یك منظومه که به دو زبان پښتو- دری سروده شود مردم ، ادب شناسان وشاعران افغانستان آنرا « شیر وشکر» مینامند. این هم بهترین ثبوت احساسات وحدت ملـی مردم این سر زمین است که ملیت‌ما را گرامی تر وشیرینترمیسازد. شیفتگان این وحدت میکوشند تا این وطن پر از شیر وشکر را به اشعار وترانه های شیرین خود زیاده تر پر شیر وشکر سازند .

این مأمول وقتی خوبتر وبهتر بر آورده‌میشود که شعرای پښتو زبان ، دری بسرایند وشاعران دری سرای به پښتو بگرایند.

شعور ملی پښتو را« شیر» ودری را« شکر» ویا بالعکس می انگارد وهر دو را بـا هم« شیر وشکر» می نامد.

وظیفهٔ شاعران است که به این شعور پاك وزنده جواب شاعرانهٔ مثبت وعملـــی بگویند.

بهتر است به این روحیه ورویه برادری ملی عرصه را بر متعصبین تنگ ساخـته موقع ندهیم که شیرین کلامان پښتو ودری را به تلـخکامی مواجـه سازند .

من اشعار خود را نه شیر میدانم ونه شکر مینامم مگـر تـاکید میکنم کـه آرزو یم والاتر وشیرینتر از آن است.

بـه‌پاس همین آرزو این مجموعه به جامعهٔ نجیب افغانـی اهداء میشود.

بختانـی با سرودن چکامه های دری این آرزوی والای خود را تحقیق بخشیده وما نیز به سان وی آرزو داریم که گوینده گان زبان دری نیز آثاری از این گونه بـــه پښتو بیافرینند نویسنده گان وشاعران افغـانـی در آثـار خویش همواره شیر را با شکر بیامیزنـــد .

پوهنوال محمد رحیم الهام

دیده پیمانه

محبت در دلم بنیاد حیرتخانه میریزد
خیال آبادرنگینی درین ویرانه میریزد

دل دیوانه ام فارغ بوداز رنج آسایش
بلای عافیت اینجاسرفرزانه میریزد

کند شمع رخش یک شام اگرروشن مزارمن
بخاکم بعد مردن جای گل پروانه میریزد

به محفل گرببیند مستی دورنگاهش را
زحسرت خون دل ازدیده پیمانه میریزد

شبی کرواکند مشاطهٔ چین طره مویش
ختن پرورده مشک ازهرخلال شانه میریزد

اگرآن شوخ کافرواگند ازناز گیسویش
زدست شیخ وزاهد سبحه صددانه میریزد

نگرددرسخن همسنگ شعرعشقری «مفتون»
«گرازطبع گهرسنج توصددردانه میریزد»

ازمحمد نبی بلخی

مقام حیرت

دو دشمع محفلم تا چرخ گردانیم برید
بی نصیبم از فروغش در شبستانم برید
حیرتی گل کرده‌ام در دستگاه ناز او
خجلت ذوق فنایم محو و حیرانم برید
هر کجا باشیم بیادش ناله میخیزد زمن
عاشق درد آشنایم تا نیستانم برید
نیستم زاهد که باشم بسته زهد ریا
باده نوش و سرخوشم در بزم رندانم برید
محو یك نظارهٔ سرو و بالایش شدم
در مقام حیرتم آیینه سامانم برید
گر صفای من از این درد و الم باشد مراد
دوستان بهر خدا تا کوی جانانم برید
مرغك بشکسته بالم در زمین بی کسی
مرحمت ای دوستان از دست طفلانم برید
شعر شیرینی بوصف لعل رنگینش رقم
میکنم تا دامن کوه بدخشانم برید
گشته ام خار خلل در چشم ابنای زمان
سوزن زجرم زچاك آن گریبانم برید
من که «کیوان» داغ گشتم همچو شمع انجمن
در هوای شوق او چون شعله جولانم برید

کیوان رستاقی

هستم خو ...

اندیشه های ژرف من
از اینکه:
زنده‌گی
باشد چه چیز،
هیچ بجایی نمیرسد!

• •

ناهوشیار وغمزده
میپرسم ازخودم:
«مانند چیستم؟
«هستم ... خو کیستم؟

• •

من خویش را ندانم مانند هیچ چیز
جز من خودم

که هستم
سیگار نیمسوز؟
در هرنفس که میکشم
از زهر خویشتن
پیوسته میخورم.
برخویشتن به دست خود آتش همیزنم؛
وزدود تلخ وگرم خود
اعصاب تشنه را
با زهر زنده‌گی
سراب میکنم.
اندیشه های ژرف من
از اینکه :
کیستم؟
یامثل چیستم ؟
وز اینکه :
زنده‌گی
باشد چه چیز ،
هیچ به جایی نمیرسد؟

حمل ۱۳۵۱
پوهنوال الهام

پوهاند دکتور علمی

مطالعهٔ هنر قدیم افغانستان

افغانستان یك کشور متمدن و قدیم آسیایی است . چنانکه بر اثر یك سلسله کاوش‌ها و تحقیقاتیکه ازسال (۱۲۰۳) بمنظور مطالعه‌هنر قدیم افغانستان در نقاط کشور ما بعمل آمده، چنین نتیجه گیری میتوان کرد که مظاهر گوناگون مدنیت‌های سنگ قدیم (۱) و سنگ جدید (۲) و کلکوتیك و مفرغ بوسیله مردمان هنر آفرین همین سرزمین ایجاد شده و تکامل نموده و سپس بچهار گوشه جهان معلوم پراگنده گردیده است. دامنه‌های کوهستانهای شمالی افغانستان باحتمال قریب یکی از مراکز

---

۱ ـ دوره پلوتیك طولانی ترین دوره زندگی بشر بشمار میرود ، چنانکه از « ۵۰۰ر۰۰۰ » سال پیش ازامروز آغاز گردید ودرحوالی « ۸۰۰۰ » قبل ازمیلاد خاتمه یافت .

۲ ـ دوره نیولتیك یعنی سنگ جدید که آدمی استعداد تراشیدن سنگ راپیدا کرد ، باسرار تربیت زراعت پی برده به اهلی کردن حیوانات متوسل گردید .

اولیه زراعت ابتدایی بشمار رفته و تربیه گندم وجود رجهان کهن در ینجا بعمل می آمدو همین نقاط بود که مرحله انتقالی بین دوره تهیه غذا (غصر سنگ قدیم) و تولید غذا (عصر سنگ جدید) راتجربه نموده است (۱)

آثار هنری که ازدره کربد خشان بدست افتاده درحدود (۳۵۰۰۰) سال قبل ازمیلادقدامت دارد و بدورهٔ هنری موسترین (۲) مربوط است، موید گفتار بالاست ولی قدر مسلم اینست که دردوران بردگی و ملکوك الطوایفی فراوردهای هنری بخاطر مذهب بوجود می آمدو سهم مردم در آن اندك و ناچیز بود . امافلا سفهٔ عصر ما چنین می اندیشند که هنر بیك طبقه معین ارتباط داردو از مشی سیاسی معین پیروی میکند.

آثار هنری افغانستان برای دفعه اول در سال ۱۲۰۳ کشف گردید ، زیرا در همین سال بود که نمایندگان سیاسی انگلیسی با آثار هنری یونانو ، بودایی دست یافتند و تمام آنرا به موزه بریتانیا انتقال دادند . مشارل مسن باستان شناس دیگری بود که جهت تعیین ومطالعه خط سیر سکندر مقدونی از افغانستان عبور کرد وطی مقاله ای اهمیت هنری هده وبگرام را آفتابی ساخت . مشارالیه ماحصل تحقیقات ودیدنی های خودرادرمجله انجمن آسیایی بنگال درسالهای ۱۸۳٤ ـ ۱۸۳٦ به نشرسپرد. بنابران از خلال آن همه مطالعات چنین استنباط میتوان کرد که کاوشهای پیش ازسال (۱۳۰۰) فاقد صبغهٔ علمی بوده و آثار هنری کشورما تصادفی و هنگام سیر و سیاحت بدست می آمد . ازجانبی کدام مؤسسه یی مسؤول در کشور وجود نداشت تاتمام آثار یافت شده را بعنوان سرمایه ملی تألیف وجمع آوری کند وازفرار بخارج جلوگیری نماید .

ولی باحصول استقلال سیاسی (۱۲۹۷) و طرد استعمار و کوشش بجهت سرنگونی فیودالیزم کشورما باستانهٔ عصر نوین و نهضت های فکری قرار گرفت. چنانکه

1- Prehirstoric Archaelogicalgurvey and Excavatonr in Afghanirtan 1959 - 1760 - 1961 -1963dy Lupree

۲- دوره موسترین در حدود چهل هزار سال پیش از میلاد مسیح بوجود آمد.

حکومت در سال ۱۳۰۱ متوجه کشف ونگهداری آثار هنری شد. بتأسی از این اندیشه حکومت وقت بمنظور حصول آثار وظواهر گونا گون هنر با دولت فرانسه داخل مذاکره شد، سر انجام دولتین افغانستان وفرانسه با هم پیمانی بستند که مدت سی سال قابل اعتبار بود. این قرارداد تا سال ۱۳۳۱ بقوت خود باقی بود ودر همین سال بود که دولت افغانستان قرارداد مذکور را برای سی سال دیگر تمدید کرد (۱) باساس این قرارداد اشیای مسی، سربی، سنگی وخطوط نایاب که بصورت منحصر بفرد کشف میشد بافغانستان مربوط میگردید. هم چنان اشیای نفیسه ازقبیل طلا، نقره وجواهر بافغانستان تعلق میگرفت. هر گاه از یك شی چند عدد بدست می آمد، در آنگاه شی مذکور بصورت مساوی بین دولتین افغانستان و فرانسه تقسیم میشد. هیأت فرانسه در افغانستان صلاحیت داشتند که نتایج کشفیات خود را بچاپ برسانند. از جانبی تمام مخارج حفریات را دولت فرانسه می پرداخت (۲) بموجب این قرارداد در سال (۱۳۰۲) اندره گودار بعنوان اولین رئیس هیأت حفاری فرانسه در کابل تعیین گردید. (۳) مشارالیه با موسیوفلوری، آثار باستانی ومظاهر هنر اسلامی دوره غزنویان را مورد تفحص وکنجکاوی قرار داد. ولی هیأت باستان شناسی فرانسه در افغانستان بیشتر علاقه مند مطالعه هنر گند ها را بودند هنری که بصورت تخمین از قرن اول تا پنجم میلادی در افغانستان پیش از ظهور اسلام تعمیم و گسترش یافته بود. رویهمرفته یکی از همکاران گودار که فوشته نام داشت با سایر اعضاتلاش میکردند که برای مسایل وپرشهای مشکل ذیل پاسخی بیابند. منشأ هنر گند ها را، رابطهٔ هنر گند ها را با هنر بودایی در افغانستان، انتشار هیلنزم در خاور زمین وتعیین وتثبیت راه معروف

1_ Shamsher Char Historic Cave Site is Kanda har Province Afghanistan L. Dupree .P. 161

۲ـ تاریخ معارف افغانستان تألیف بناغلی پاینده محمدزهیروپوهاند داکترعلمی صفحات ۱۳۹ـ۱۴۰

3_ Shamsher Ghar L. Dupree. P. 161

ابریشم درافغانستان (۱) الحق درطول پنجاه سال اخیر درنقاط مختلف کشور بصورت علمی وپیگیر یك رشته مطالعات سودمند هنری بعمل آمد . و آثار گوناگون هنری مملکت ما از تهٔ خاك توده ها بدست افتاد. این تحقیقات در بامیان، هده، بگرام کوتل خیر خانه، قندوز، لشکری بازار، سرخ کوتل،مند یگك، تپهٔ ده موراسی وآی خانم صورت گرفت که یکی از مراکز با اهمیت هنر بودایی بشمار میرود بامیان‌در روزگاران قدیم زوار چینایی وکوریائی باین شهرمسافرت کرده ونسبت بآن خاطراتی بیادگار مانده اند. وادی بامیان در جنوب دامنه های هندوکش واقع شده ودر خلال قرن اول میلادی بعنوان منزلگاه مهم درسر شاهرای که از باختر به تاکسیلاو ماورای آن‌امتدادمی یافت‌وقسمت‌های‌هندوی وسیتی« کشور قدیمی‌درشمال بحیره‌سیاه» امپراتوری کوشانی را با هم مرتبط می ساخت ، اهمیت بسیار پیدا کرد . ازعصر کنشکا « ۱۲۰ - ۱٦۰ م » یك سلسله عبادتگاهها درین وادی بنا گردید وسپس شماری از راهبان بودایی در دل کوه برای خودکموچهای ساختند، چنانکه ازین نقاط وادی فولادی وککرك خیلی تماشایی بود(۲) این مرکز مذهبی هنری بخاطر دو مجسمه غول پیکر بودا در جهان قدیم بلند آوازه گردیده بود.هیوان تسانگ زایرچینایی مجسمه بامیان را سه صد متر خوانده بود، در حالیکه بت های ایستاده بامیان (۳۵)متر و(۵۳) متر طول دارد وبقرن (۴و۵) میلادی مربوط است واز پیشرفت هنر هیکل تراشی در افغانستان نمایندگی میکند . نقاشی های عبادت گاه بودایی ککرك بشیوهٔ هنر ساسانی تزین گردیده است.

هده مرکز مهم هنر بودایی در (۸) کیلو متری جنوب شرقی شهر فعلی جلا لآباد واقع شده است. این مرکز هنری، نخستین بار بوسیله باستان شناسان فرانسوی از سال (۱۳۰۲ - ۱۳۰۷) مورد تجسس وکاوش قرار گرفت ودر حدود (۲۳۰۰) اثر

1- IBID P. 161

2- Gandharan Art of north India M. Hallade P. 151

گرانبهای هنر بودا ستوا(بودا در حال شاهزاده گی) و بودایی کشف شد (۱) در بین آثار یافت شده هنری مجسمه اهر یمنان سربازان کلاه دار راهبان نژاد های مختلف وستوپه ها جلب توجه می نمود هنر مجسمه سازی در هده بحد کمال رسیده بود ، چنانکه شماری از مجسمه های بودا در عصر شکوفانی هده در حدود بیست متر ارتفاع داشت (۲) تاریخ این آثار هنری را باساس شواهد وابسته بطراحی ، بین سالهای (۳۰۰ تا ۷۰۰) میلادی میتوان تعیین کرد (۳) در هده مانند تکسیلا سنگ کمتر یافت میشد ولی بعوض آن سنگ گچ باسانی دستیاب میکردید، بنابرای هنرمندان در هنر هیکل تراشی بیشتر از آن استفاده میکردند بکمان غالب هنر گچ بری میراث هنری اسکندریه بود، زیرا گچ در آن دیار به پیمانهٔ زیاد موجود بود هنر گچ بری آنجا بسه شرق زمین گسترش یافت. (٤) درهده در سال (۱۳۴۴) بوسیلهٔ باستان شناسان افغانی یك رشته کاوشها بعمل آمد وآثار با ارزش هنری بدست افتاد.

بگرام درطول شش صدسال اول میلادی یکی ازمراکز مشهوربازرگانی وسوق الجیشی بشمار میرفت . چون بگرام از یك جانب به بلخ ، بامیان، پشاور وتکسیلا امتداد داشت واز جانبی از وادی پنجشیر به بدخشان ، ترکستان چین وگندهارا مربوط میگردید ، بنابران در روزگاران قدیم مرکز بر خورد افکار واندیشه های هنری شد . در بگرام گرانبها ترین آثار نفیس هنری خاور زمین بدست افتاد. درین شهر آثار عاجی از هند و گلدانها وظروف چینی ازامپراتوری های چین وارد میگردید در همین شهر پیکر های سنگی یونانو رومی ظروف نوعی یونانومصری سامان شیشه‌یی از صوروصیدا وگلدانی که حوادث ایلیا د بران نقش گردیده است یافت شد .

1- Gandharan Art of north india. M. Hallade P. 138.

2- Shamsher Ghar..... L. Dapree P. 126

3- Gandharan Art M. Hallade P. 140

4- Shamsher Char. L. Dupree P. 162

پایتاوه، شترك وفندقستان که در حوزهٔ بگرام واقع است. محل مهم آثار هنری بودایی محسوب میشود. ستوپه های بودایی شترك بقرن اول میلادی مربوط است (۱) فندقستان رهبانگاه در (۷۰) میلی مغرب بگرام از روش نوین هنری نمایندگی میکند. هنر های گلی ومجسمه های بی سرودست بعوض گچ بری ونقوش برجستهٔ سنگ شیست(یك نوع سنگ ورق آبی) عرض اندام می نماید. (۵) آثار هنری فندقستان بقرن (٦و۷) میلادی ارتباط دارد وآخرین میراث هنری بودا درافغانستان محسوب می شود.

آلات وابزارمفرغی بوسیلهٔ هنرمندان مند یگك ساخته می شد وآثارهنری کلکوتیك ازده موراسی بدست افتاد. مظاهر هنر یونانو ساسانی در عبادتگاه بز رگ سرخ کوتل انعکاس یافته این آبده هنری در ده میلی پل خمری واقع گردیده است .

تیغه های گوناگون وآلات خراشی کننده نماینده آثارقدیم هنری افغانستان بشمار میرود. این آثار هنری را مردمان قره کمر می ساختند ودر حدود(۳۴۰۰۰)سال پیش از امروز قدامت دارد . همچنان سر سنگی دوران پلولتیك ازآق کپروك مزارشریف تقریباً «۲۰۰۰۰» سال قبل ساخته شده بود و قدیمترین سرهای پیکان ازدره کر بدخشان بدست آمد که در حدو د(۳۵۰۰۰) پیش از میلاد مسیح عمر دارد (۲) .

درسال (۱۳۴۲) پرده از روی یکی از مهترین آبدات هنری یونانو باختری افغانستان برداشته شد . زیرا در همین سال بود که شهر نفیس آی خانم کشف گردید والحق یکی از کشفیات بسیار مهم پس از جنگ دوم جهانی محسوب میشود . درین شهر ظروف سفالین وتهداب کر نتی بدست افتاد . آی حانم ازدوهزارسال باینطرف درته خاك مدفون بود (۳) .

۱ـ هنرقدیم افغانستان پنجامین راولند، ترجمه احمدعلی کهزادصفحات ۱۱٦ ـ۱۱۷ ـ ۱۱۸

2- Explorers Journal Vol. xL VII No 2 . 1969. P. 91

3- Ibid 19

مترجم: پوهنیار شاه علی اکبر شهرستانی

اصول فونولوژی

فونولوژی و فونتیک:

عنوان بالا نام اثریست بنام « PRINCIPEs de Phonologie » که یکتن ازاستادان پوهنتون وین « ن ـ س . تروبتسکوی) پس ازمطالعات متمادی وبسیار عمیق درسالیان دراز برشته تألیف کشیده است وچون یك اثر بسیار بکرو متقن وتازه بوده است ازآن رودرسال ۱۹۷۰ زبانشناس معروف فرانسوی ژا ن کانتینو که استاد مدرسه ملی زبانهای زنده‌شرقی میباشد آنرا بزبان فرا نسوی ترجمه نموده است . وبه همت موسسه Klincksieck که وابسته به پوهنتون پاریس « سوربون» است انتشار یافته .

سعی خواهم کرد تا نجماً نجماً ترجمه کرده از طریق مجله ادب به مطالعه خوانند گان گرامی این نامه تقدیم کنم .

(ان شاءالله تعالی)

هر باریکه شخصی بدیگری چیزی میگوید این حرکت را « عمل سخن» یا « acte de parole » گویند. عمل سخن همیشه محسوس وواقعی است ودریك محل معین وزمان معین انجام شده است. سخن گوی عبارت از شخصی معین است که سخن میزند وآنرا « فاعل یا عامل » گویند وشخصیکه مخاطب قرار دارد وبا او سخن زده میشود« سامع ، شنونده» وحالت شی یعنی موضوع معینی راکه درباره اش، سخن درمیان است« موضوع » گویند .

این عناصر سه گانه: (عامل سخنگوی، شنونده، وحالت شی) هر سه ازیك عمل سخن بدیگری تحول می پذیرد. عمل سخن یك چیز دیگر را نیز مدنظر دارد: برای آنکه سامع ، سخن سخنگوی را بخوبی بفهمد لازمست تا هر دو جانب معامله زبان گفتار همدیگر را بدانند، موجودیت یك زبان زنده دریك جامعه لسانی یك شرط مقدم در هر عمل سخن میباشد. زبان جز وسیله امکان وتسهیل عمل سخن مفهوم دیگر را دربر ندارد. زبان تا حدی موجودیت داشته میتواند که مفهوم عمل سخن را دربر داشته باشد، یعنی تنها تا همان حدی موجود است که اعمال را بصورت محسوس ایفا کند. بدون ایفای عمل محسوس سخن، زبان وجود پیداکرده نمیتوانست. طوریکه عمل سخن وزبان هر دو بصورت متقابل فرض شده میتواند؛ آن هر دویکی بدیگر وابسته است واین وابستگی آنها، جداناشدنی است وباید آن هر دورا دو روی یا دو وجه یك حادثه محسوس دانست که تواماً قرار دارند: وآن (زبان یا نطق)است(۱) .

مگر در ذات وکنه یا جوهر خود آن هر دو هر کدام از همدیگر کاملاً جدا

۱ـ فرق میان « سخن » و «زبان» ابتدا توسط زبانشناس سویسی فردیناند دو سوسور در اثرش بنام «کورس زبانشناسی عمومی» بشکل کاملا واضح ارائه گردید (لوزان۱۹۱٦). وهمچنان Alan H. Gardines دراثرخود موسوم به Speech and language (اکسفورد ۱۹۳۲) و K. Buhler در اثر خود موسوم به Axiomatik der Spachwissen Schaft و Kant - Studien در Sprachtheorie (Lena۱۹۳٤) اسناد ومدارك کافی ارائه نموده است . .

ومتمایزند وباید هریك بشکل جداگانه مورد بررسی ومطالعه قرار داده شود.

هر چیزیکه به نطق ارتباط میگیرد یعنی نسبت بزبان بیشتر به عمل سخن تعلق می یابد باساس گفته فرد یناند دوسوسور دارای دو وجه میباشد: که عبارتند ازوجه یا جانب «دال یا مفید Signifiant» ووجه «مدلول یا مفاد Signifie» به نحوی که یك نطق همیشه عبارت از «تجمع» یا مجموعه توأم ومتقابل دال ومدلول است. در عمل سخن مدلول همیش ارتباط واتصال کاملاً محسوس ومطلق را ارائه‌میدارد ومعنی یك کل را دربر میگیرد. بالمقابل درزبان «مدلول» توسط قواعد ودساتیر مجرد نشان داده می‌شود که‌شامل قواعد نحوی، ترکیبی وصرفی ولغوی‌است.زیراحتی دلالتهای کلمات همچنانکه در زبان وجود دارد جز قواعد ودساتیر مجرد یا اشکال ادراك چیزی دیگر نیستند که دلالتهای محسوس ومطلق در عمل سخن، ترسیم وتصویر میگردند.

روی یا وجه «دال» در عمل سخن عبارت از جریان مصوت محسوس یك حادثه فزیکی است که توسط سامعه قابل احساس‌است. مگر وجه «دال» زبان کدام است؟ اگر وجه «مدلول» آن مبنی بر قاعده یی باشد که جهان دلالت را به پارچه هایی که میخواهد تقسیم کند. پس وجه دال زبان جز بر قواعدی که باساس آنها وجه صوتی عمل سخن مرتب گردیده، مبنی بوده نمیتواند.

عده افکارمتفاوت ومختلف‌ونمایشهای واقعی که درقالبهای‌رنگا رنگ سخن افاده شده بتواند غیر معین وغیر محد وداست. مگر تعداد دلالتهای کلمات موجود درزبان محد ود است و«قدرت نطق» بشکل آشکارا متکی ومبتنی است برامکان افاده کردن بوسائل دستوری (گرامری) ولغوی که زبان‌دراختیارما میگذارد وهمیشه محدود نیز میباشد. وهمه نمایشهای واقعی ومطلق با تسهیلات وتتابعات خود محدود اند.

بنابران مدلول زبان در مقابل مدلول عمل‌سخن مبنی است بریك عده محدود ونهایی واحد ها. مگر زبان مبنی بر قواعد وتعبیرات در مقابل عمل سخن یك اصل

یا بعباره بهتر مجموعه یی از اصول واسالیب است که از بخشهاتشکیل گردیده‌است. فصول دستوری مجموعاً یك کل یا« مجموع اصول» گرامری را می سازند، وفصول مجموعه ها واصول مختلف لغوی را تشکیل میدهند . همه این اصول طوری با هم متوازن ومنسجم میگردند که تمام شاخها وشعب وقسمت های آنها با همدیگر مربوط گردیده یکی مکمل دیگری‌میشود وبا هم‌متقابلاً متناسب‌می باشند. برروی همین‌دلیل است که تحولات نامتناهی افکار ونمایشهایی که عمل سخن را به تعبیرات هیأت زبان مجسم سازد، امکان پذیر میباشد. عین نظم برای وجه«دال» نیز ارزشمند است. جریان صوتی عمل مطلق سخن عبارت از تسلسل ناگسستنی ولاینقطع است بی‌آنکه حرکات مرئی صائت برروی همدیگر استوار ومرتب گردیده باشد. در مقابل واحد های وجه «دال» زبان یك هیأت یا مجموعه مرتب را تشکیل میدهند . عملیکه از اجزای مختلف ترکیب دهنده یالحظات گوناگون جریان صائت در عمل سخن در تعبیرات مختلفه این هیأت وارد آمده میتواند، یکعده ترتیب را درجریان صائت مقدمةً ایجاب می نماید.

چنانکه دیده میشود در آنچه گفتیم ادامه و دنباله نطق حالات مختلف وخیلی متباین را ارائه میدارد که مطالعه آنها باید میان علوم مختلف توزیع وتقسیم گردد که هر یك از آنها یك قسمت آنرا مطالعه وبررسی نماید. پیش از همه چیز اشکار است که وجه«مدلول» ووجه «دال» نطق باید از دساتیر وضوابط خاصه یی نشأت کرده باشند، ازین لحاظ مطالعه « اصوات» یا بعبارهٔ دیگرعلوم مطالعه اجزاء «دال» درهر زمان یك شعبه خاص زبانشاسی‌را تشکیل‌داده‌است. که بصورت‌دقیق وسنجیده از«مطالعه‌مفاهیم» مجزا گردیده است . مگر در بالا دیدیم که «دال» درزبان عبارت ازیك شی جداگانه از آنچیزی است که در عمل سخن مطالعه میگردد. ازین رو حاوی یك علم نه بلکه‌حاوی دو علم« مطالعه‌اصوات‌نطق»است که موضوع یکی از آنها «عمل‌سخن»

وموضوع مطالعه دیگر «زبان» است . در صورتیکه موضوع هر یك جدا ومختلف از دیگری باشد پس باید هر کدام آنها طرز کار وروش جداگانه بر گزیند:

علم اصوات سخن که حادثات فزیکی ومطاق را بررسی می نماید باید از روش مطالعه علوم طبیعی استفاده کند وآنرا بکار برد، وعلم اصوات زبان بالمقابل باید طرق وروشهای خاصه وخالص روحیات اللسان یا روانشناسی لسانی وعلم الاجتماع را بکار برد .

بر علم اصوات سخن « فونتیك Phonetique » نام میگذاریم وعلم اصوات زبان را « فونولوژی Pnonolgie » می نامیم .

زبانشناسان این تفریق وتقسیم را در مرحله نخست بزودی وسرعت لازم راجع به فونتیك وفونولوژی درك نمی کنند بلکه آهسته آهسته به کنه آن میرسند . درزبانیکه مورد مطالعه باشد برای تمییز وتفریق کلمات باید تقابل های صوتی بکار برده شود ازطرف دیگر ممکن است چیزهایی باشد که باین منظور نتواند بکار برده شود واین یك حادثه ایست که برای نخستین بار J. winteler آنرا بصورت محقق دراثر معروف خود « Die Kerenzer Mundart Canton Glarus » (۱) بنامعرفی کرده است . مگر وی هنوز به نتیجه یی نرسیده بود که علم اصوات سخن باید بدو دسته مهم ومختلف تقسیم گردد . این نتیجه توسط معاصران « ونتلر » بدست آورده می شد: با آنکه کتابش بحیث نخستین تحقیق واثر تحقیقی دربارهٔ یك لهجه از نگاه فونتیك برشته تحریر درآمده است ودر افکارش تفریق دوگونه تقابل صوتی را ارزیابی نموده بود مگر مورد ملاحظه وبررسی وتدقیق قرار نگرفته بود. چندی بعد از ونتلر یکتن صوت‌شناس (۲) انگلیسی که Sweet نام داشت تحقیق موضوع را از

۱ـ لیپزیگ ۱۸۷۶ .درسال ۱۸۷۰ Z. Boudouin دوکورتنی چنین فکری را در کورسهای افتتاحیه خویش (به روسی) آبراز داشته بود. با انکه این اثر ابتدایی انتشار یافت مگر بسیاری از زبانشناسان اروپا آنرا نپذیز فتند زیرا بزبان روسی بود. (اثر ـد . جاکوبسن درباره Slaw Rundsehau ج اول ص ۸۱۰ ملا حظه شود) .

2- Phoneticien

سر گرفته وبا شاگردانش برای جرو بحث د رمیان گذاشت ، که اززمره شاگردانش بیش از همه otto jespersen بصورت خاص آراء وملاحظات استاد خود را موردتدقیق قرار داد. باآنکه شا گردان «سویت» همیشه ومتداوماً تقابل های صوتی را مورددقت گرفتند خواه این تقابل ها برای تفریق مفاهیم بکار رود خواه نه، وروشی را که بر گزیده بودند همان بود که در مشاهدات علوم طبیعی بکار برده می شود . فرد ینـاید دوسوسور که اهمیت تفریق وتجزیه بین « زبان » و« سخن » را دریـافته است آنـرا بشکل فورمول درآورده جوهر غیر مادی آنراشناخته بود. همان تعبیرخاص«دال» زبان را تعقیب می کرد. با وجود این بصورت واضح لزوم تفریق وتجزیه « علم اصوات سخن » را از « علم اصوات زبان» د ر اثر خویش موسوم به « سیر زبانشناسی عمومی» اعلام ننموده است وفقط بدان اشارتی کرده است ، بانـی وموسس « مکتب ژنو» علامـهٔ فارقه یی را بصورت آشکارا همچنانکه در اهمیت ایجاد فونتیك تشریحی وفونتیك تاریخی مشاهده می نمود در تجزیه وتفریق میان « علم اصوات سخن» و« علم اصوات زبـان» مشاهده نمیکرد.

علاوه بر آراء « دوسوسور » دیگران نیز بالخصوص A. Meillet و Ch. Bally جهراً وواضحاً بر موضوع تفریق وتجزیه مابین« علم اصوات سخن» و« علم اصوات زبان » اصرار ورزیده انـد.

اولین بار(ژ. بود وین دوکورتنی) این فکر را درك کـرد که بایـد دوفونتیك تشریحی بصورت جدا از همدیگـر وجود داشته باشد. که در زیر آن اصوات مطلـق مانند فونیم های (آهنگ تلفظ) فیزیکی مطالعه گـردد یا اشارات صـوتی که برای اهداف ادراکی دریك جامعه لسانی استعمال میگردد.

بودوین دو کورتنی یکعده شاگردان ، علی الخصوص متعلمان روسی وپولینـدی داشت. خودش هم از اهل لهستان بود با آن دریك قسمت بیشتر زندگی خود بـــه

تدریس در پوهنتونهای روسیه (اولاً در کازان وسپس درسن پطرزبورگ) پرداخت. میان شاگردانش L. scerba و E. polivanov رأی استادخود رابصورت عمیق ووسیعی دربارهٔ وضع صوتی زبان نشر واشاعه داده خدمات بسزا کردند. مگر بیرون از حلقه شاگردان ، نظریات بودوین دوکورتنی راجع به موضوعات عمومی زبانشناسی کمتر شهرت داشت وبلکه بحساب نا معلوم بود ومورد استقبال زبانشناسان قرارنگرفت .

تا پیش از جنگ (۱۹۱۴ ـ ۱۹۱۸) نیز تجزیه وتقسیم دوفونتیك کاملاً جدا ومتمایز هیچ سرو صدا نداشت. تنها بعد از جنگ عمومی اول نظر مذکور به انتشار واشاعه آغاز کرد. در اولین مؤتمر بین المللی زبانشناسان (درسال ۱۹۲۸ در لاهه) سه تن از دانشمندان متخصص روسی (که تصادفاً هیچ یك از آنان به مکتب بودوین دوکورتنی وابسته نبودند) طی برنامهٔ کوتاهی راجع به فرق وتمایز قاطع بین مطالعه اصوات سخن ومطالعه اصوات زبان که بشکل واضح وروشن درداخل فورمولی درآورده بودند آراءدلچسپی ابراز داشتند؛ علاوتاً درنظریات ایشان تماسها وایما آتی درباره مجموع موضوعات وتحقیقاتی درباره قوانین ساختمان روشهای صوت شناسی وتوسعه اصول آن نه تنها درساحه تشریح اصوات ، بلکه مطالعه تحولات تاریخی آن ، بعمل آمده بود. هیأت تحریر آن برنامه عبارت بودنداز: R. Jakobson ودیگری S. Karcevkij ومؤلف همین کتاب . برنامه طور قناعت بخش برگزار گردید وزبانشناسان زیادی از هر کشور در آن سهم گرفته بودند. « حلقه زبانشناسی پراگ» که در سال ۱۹۲٦ تأسیس گردیده است در مؤتمر « لاهه» عده یی از ایشان طرفداری جدی آراء جدید بودند بالخصوص از نظر فوق الذکر جدیانه دفاع کردند(۱) .

درسال ۱۹۲۹ دوجلد از تحقیقات حلقه زبانشناسی پراگ نشر گردید که دربارهٔ فونولوژی به مفهوم « علم اصوات زبان» اختصاص یافته بود. یکسال بعد از آن در

۱ـ درمیان آنان ریئس حلقه زبانشناسی Vilem Mathesius که ازسال ۱۹۱۱ ببعد تحقیقی قابل اعتنا درباره (بالقوه بودن) در حادثات زبان نموده وبه نشر آن پرداخته بود، قابل یاد دهانی است .

پراگ یك کنفرانس دربارهٔ فونولوژی مرتب‌شد که در آن نمایندگان نه کشور اشتراك کردند(۱). درین‌جلسه تصمیم گرفته شد که یك جمعیت برای مطالعات صوت شناسی تشکیل گردد. در دومین مؤتمر بین المللی زبانشناسان که بسال ۱۹۳۱ درژنو منعقد شد یکی از جلسات کاملاً برای‌فونولوژی به مفهوم فوق الذکر اختصاص داده شد. در آن جلسه واضح شد که علم جدید به پیمانه وسیعی ازخوشبینی حلقه زبانشناسی پراگ بر خوردار است. امروز جمعیت بین‌المللی مطالعات‌صوت شناسی دربسیاری از کشور ها اعضای زیاد دارد(۲).

معذلك متقین نباید بود که تجزیه وتفریق فونتیك وفونولوژی سر از امروز در یك ساحه مشترك در زبانشناسی پا گذارده باشد. عده یی از دانشمندان هنوز هم تقابل بین سخن وزبان را نمی پذیرند. نزد بعضی از آنان این عدم پذیرش از روی یقین واعتقاد آگاهانه است که ریشه آن بر ادراك وتصور وشواهد معینی برقرار است. (مثلاً ازآن جمله میتوان از W. Doroszewski نام برد. مقاله اودرباره «زبان» و«سخن» درشماره ۱۴سال۱۹۳۰ مجله Prace Filologiczne نشر گردیده است، نزد دیگران ودر حقیقت نزد اکثر زبانشناسان این عدم قبول آن دسته بر روی یکنوع بی‌حسی استوار است که ناشی ازتکامل وتعاون ذهنی میباشد که اینگونه افراد در برابر هر گونه فکر نو وجدید خیره سری ولجاجت می نمایند. یك امر کاملاً طبیعی است که دانشمندان منکر از تقابل واختلاف بین سخن وزبان تفریق بین فونولوژی وفونتیك را نیز به مفهومی که دربالا یاد کرده آمد، نمی‌پذیرند. مگر زبانشناسانی هستند که فرق بین سخن وزبان را بخوبی شناخته اند ودر عین حال فارقه ها وتقابل های صوتی که دلالتها را از همدیگر جدا می سازد وهمچنان آنهائیکه ازهمدیگر تفاوت ندارند همه را میدانند. مگر درین هنگام نمی خواهند که فونولوژی وفونتیك را از

۱ـ بیانات ومناقشاتیکه درین موتمر بعمل آمد درجلد چهارم « تحقیقات زبانشناسی پراگ» نشرگردید.

۲ـ درباره تاریخ وتوسعه مطالعات صوت شناسی بشکل عصری به آثار Mathesius رجوع شود.

همدیگر جدا سازند . اسناد بسیار مهم درین موضوع دستورهای درسی مکتب انگلیسی است بویژه از Sweet وجسپرسون که درباره فونولوژی وفونتیك هر دو تحقیقاتی کرده اند، خواه‌از نگاه اختلاف کلی که در بین تقابل‌های صوتی که‌هر دورا از همدیگر مشخص می سازد یا آنها ییکه هر گز آن دورا از همدیگر فرق نمیگذارند. مگر دلایلی برای تقابل این نوع تحقیقات پیش از آنکه شکل علمی داده شود در هر قدم ارائه گردیده میتوانست. نبودن فرق بارز وواضح بین فونولوژی و فونتیك یك نقیصه نمایان طریق وروش دستورهای درسی فونتیك بوده است: نقیصه ییکه بر کار پیشبرد وتوسعه فونتیك اثر سوء وتعویقی داشته‌است، واین تأثیر بر فونولوژی نیز همان سان بوده است، بعد از این هیچیك انگیزه وسایقی نخواهد بود تا در قوام آن پایداری بعمل آید .

مگر مساعی جدی وزیادی ابراز گردید تا پلی برروی اختلاف بین فونتیك وفونولوژی استوار گردد. E. zwirner بزعم خود این کاررا انجام داد وکوشید بجای آن هر دو، علم جدیدی بنام « فونومیتری» وضع کند. باساس گفته او مطالعه عمل های خاص ومطلق سخن یك هدف جداگانه میباشد که عاری از مفاهیم نا سودمند است؛ « زیرا درین علم اختلافات بسیار بارز ومشخص سمعی هر گزمورد توجه قرار نگرفته است که بین موضوعات مختلف مورد گفتگو درجامعه لسانی وجود دارد.

(۱) « در حقیقت نه تنها این علم از گفته آقای x که فلان روز در جلو یك مکبرالصوت یا مکروفون چیزی گفته، سودی بر نمیدارد که از آن چیزی بفهمد، نه از آن که فلان روزدریك لابراتوارچیزی گفته است نفعی نمی یابد ... مگرهنوز هم آنچه را که‌شخصی باری بطورعموم ابراز داشته‌عاری ازمنفعت‌علمی‌است» (ibid ۶۹).

۱- Zeitschrift fur Mundarlforsehung XII, 2, 78 وبرای معلومات مزید وجزوار به‌اثر Grundfragen der Phonometrie چاپ۱۹۳۶ برلین تالیف E. Zwirner و K. Zwirner مراجعه شود (مولف .)

نطق نزد E. zwirner جز از یك هیأت یا دسته تعبیرات وقواعد دلالتهای قابل‌سمع وشنیدنی‌چیزی دیگر نیست که ازعضویت های بشری متشکل گردیده برای تفاهم وادراك متقابل بکار میرود...این وظیفه تفاهم واین قواعد آنرا تکمیل نمیتوانند جز آنکه اگر فاعل گویا و فاعل شنوا در داخل ... عین جامعه لسانی هر دورا بخود شان رجعت دهند...

فونولوژی وفونتیك بیشتر ارزش تشکلی دارند تا برای ادراك این علامات که خاصیت زبانشناسی آنها باید به ایجاد آنها توسط اعضاء صوتی نه بلکه به حادثات واثرات در اثنای گفت وشنفت مجموعاً به قواعد عنعنوی راجع شود.(ibid٧٧) چنانکه دیده‌می‌شود E. zwirner نمی‌خواهد که‌مطلب رادرضمن نطق جز زبان بگنجاند تنها قواعد وتعبیرات عنعنوی ومستقر بحال یك زبان مورد بحث وفحص علمی‌صدق می یابد،نه« تحقیق مدرکات نه قواعد بی‌عدد ومتجدد». مگر E. zwirner از میان مطالعات‌خود یك نتیجه غیر مترقبه استخراج میکند که برای تشکل اصوات نطق بکار می‌آیندودوبار بصورت‌ثابت ودقیق باعین طرز وشکل باعضوهای صوتی انجام شده نمیتواند وامکان پذیر نیست که از مطالعه این قواعد به مطالعه سخن داخل گردید که از تاریخ زبان به تصور وافهام احصائیوی که تحولات سخن برروی آن معطوف شود ، پرداخته شود . ارزشهای وسطی اصوات مختلفه را با اسلوب خاص دیگر باید معین ومشخص سازیم . تحولات یك صوت که بادقت ودرستی به طرز میخانیکی ثبت گردیده در ماحول این ارزش اوسط بر روی‌منحنی معروف‌اغلاط Gausانتشار وتوزیع می گردد. باساس این منحنی ارزشهای وسطی موضوع یك آزمایش انتقادی اند. وتنها چنین ارزشهای وسطی با غور وانتقاد دقیق مورد استفاده زبانشناسی قرار گرفته میتواند . درینجا « زویرنر» بر صواب نیست: آنچه را با طریقه فونومتریك او میتوان بدست آورد بصورت قطع قاعده یی نیست که موضوعات ناطق در ایجاد یا

تصور وادراك یك صوت مشخص بدان راجع شوند. البته اینها « قواعد» اند مگـــر بیك مفهوم کاملاً دیگـر : قواعد تلفظ مشروط به قواعد اکمال، یعنی دریك کلمه قواعد سخن مگـر نه قواعد زبان. پر واضح است که اینگـونه « قواعد » جز یك ارزش وسطی را دا را نیستند و امکان تشابه آن به ارزشهـای زبان وجود ندارد . مثلاً در زبان المانی حرف K در پیش روی یك حرف بی صدا طوری تلفظ می شود ودرجلو حرف صدادار بدون مد طور دیگـر . آهنـگ وطرز تلفظ و ادای آن « از مخرج » نظر بـه موقعیت وصف حرف صدادار ما قبل یا ما بعد آن تغیر می یابد . برای هر یك ازین « واریانت» ها میتوان ارزشهای وسطی فونومیتریك وتلفظ های صحیح المانی بحساب آورد کـه هر کدام واریانت ها درجوانب این ارزشهای وسطی مطابق به منحنی خطاهای Gaus قرار میگیرنـد .

مگـر « بطور عموم برای K » ازینگونه ارزش وسطی نمیتوان بحساب گرفت . در جلـو صدادار های ممدوده با صفیر (که فشار وشدت آن بسیار متحول است) تلفظ می شود. ودرجلـو صدادار های غیر ممدود K بدون صفیر تلفظ می شود. اگر مادر یك متن تمام مدارج کلمه ها را کـه در آن متن وجود دارند بدقت زیاد مورد محاسبه قرار دهیم درجه هر یك از صفیر ها در هر حال خصوصی تفاوت پیدا میکند واگـر درجه وسطی K را محاسبه کنیم بهیچ حقیقتی سر نخواهد خورد : اگـر ارزش هـای وسطی ومختلف در دوحال یکی از برای K درجلـو صدادار های ممدود ودیگـر در پیش روی صدا دار های غیر ممدود محاسبه میگردید باز هم نتائج غیر مبهـم بدست آمده نمیتوانست. ولی قاعده ئیکه موضوعات ناطقه « K بطور عموم» بدان راجع شده بتواند با معایر ومحاسبات بر قرار شده نمیتواند . البته محاسبه دقیق یك حد وسط تلفظ عادی صوتیکه وضع معین داشته باشد د ر هر حـال مطلوب است والبته روش تشریحی احصائیوی را کـه « زویرنر» بکار برده است برای استفـاده دریك قـدم

بزرگ انکشاف قابل احترام است. مگر سهو بزرگ خواهد بود که عقیده شود که همه مساعی « علم الاصوات» به چنین وضعی ایفا گردد. مساعی فونولوژی هیچگاه بدین طریق بخرج داده نشده است، مادامیکه زبان از ساحه اندازه وکمیت بیرون است. مگر مساعی فونتیك نیز از اثر مساعی فونومیتری از میان نرفته است. ما بر خلاف« زویرنر» اعلام میداریم وخاطر نشان میکنیم که یك « صوت شناس » نباید خود را تنها در قواعدیکه برای جامعه‌لسانی ارزشمند است مشغول سازد بلکه اختلافات موجوده فردی را که بین فاعل های مختلف از لحاظ گفتار وتحریفات در طرز های مختلف تلفظ واختلافات صوتی که از اثر تغیر در آهنگ کلام پدید می‌آید، مطالعه نماید ودرین زمینه‌باید تتبع وسعی کند که‌خود را با قواعد یك جنس خاص آشنا سازد . زبانشناس نباید تنها با زبان مشغول شود بلکه بمطالعه عمل سخن « acte de parole » نیز بپردازد . برای‌این کارتفریق جدی دو موضوع زبانشناسی‌از همدیگر که عبارت از« سخن» و« زبان» است خیلی مهم ومؤثر میباشد.

آنچه تا کنون در ساحه « علم اصوات سخن» و« علم اصوات زبان» داخل است وتعبیرات « فونتیك » و« فونولوژی » را که استعمال کرده ایم توسط تمام زبانشناسان با عین مفهوم بکار برده نشده است. فردیناند دوسوسور که خودش اولین بار چنین تفریق وتمایز قابل ادراك را پیشنهاد کرده بود بعد ها آنرا زیرنام فونولوژی ومطالعه موازنه اصوات وتحت نام فونتیك ومطالعه تاریخی اصوات یعنی تاریخ تحول وتغییر صوتی که دریك زبان ایجاد می شود، آنرا تغییر داد. مثالش از طرف هیچیك باستثنای M. Gramment دنبال نگردید. زبان شناس‌سویدنی Noreen زیرنام «فونتیك» (علمیکه زبان برای استماع وعلم الوظایف وتشریح فرض می نماید) را مطالعه میکند که بر خلاف فونولوژی « علم ماده فیزیکی زبان واصواتیکه ازنطق برمی آید»، میباشد، واین تعبیر را هموطنانش پذیرفته اند. انگریزان وامریکائیان‌علی‌الاکثر کلمه « Phonology »

را بمفهوم « فونتیك تاریخی » یا « مطالعه طرز بکار بردن اصوات دریك زبان معین» استعمال میکنند وعلی رغم آن تعبیر Phonetics همیشه برای افاده مطالعه کیفیت فیزیکی وفیزیولوژیکی اصوات نطق استعمال میگردد . درین اواخر کلمه « Phonemics » از طرف انگلوساکسون ها بمفهومیکه ما « فونولوژی» را بکار می بریم ، استعمال شده است . همچنانکه کلمه « Phonology » قبلاً در انگلیسی بیك مفهوم دیگری مورد قبول واقع گردیده است؛ تعبیر « Phonemics » را باید انگلوساکسونها برای خود حفظ میکردند.(ممکن است این اصطلاح در سویدن نیز بکار برده می شد) . مگر در زبانهایی که کلمه « Phonologie » هیچکدام دلالت دیگر ندارد آنرا به مفهومی به کار باید برد که ما پیشنهاد می نماییم. اصطلاح « پسیکوفونتیك » را که بودوین دوکورتنی پیشنهاد نموده باید بدور انداخته شود، زیرا فونتیك را که اومیخواست « پسیکوفونتیك » بنامد به حوادث روحی بیشتر سرو کار دارد تابه فونولوژی که موضوع آن یك ارزش اجتماعی دارد که از فرد میگذرد ...

بطور کلی تا کنون « فونولوژی » را بحیث علم اصوات زبان و« فونتیك » را بصفت علم اصوات سخن تعریف ننموده اند . تفاوتیکه میان این دوعلم موجود است این دو نظام بایست بسیار عمیق وجز وار بمیدان آورده شود.

دال عمل سخن یك حادثه طبیعی جداگانه است وجریان مصوت است ، علمی که بدان مشغول میگردد باید طرق وروشهای مطالعه را در علم های طبیعی بکار برد یعنی از روش مطالعه در آن علم استفاده کند. میتوان گوشه خاص جریان مصوت را مطالعه کرد خواه فیزیکی باشد یا سماعی یا جانب علم الوظایف وفیزیولوژی ومخارج آنرا طوری که طبیعت خاصه آن است یا طرز ایجاد آن ، واین هر دونوع مطالعه باید درعین زمان صورت بگیرد.

دو شعبه فونتیك که عبارتند از شعبه‌سماعی وشعبه‌اورگانو ژنیتك(مطالعه وراثت

در عضویت) به مطالعه جدی هر یك در ذات خودش بصورت جداگانه نیازی ندارند. چیزیکه « فونتیك سمع » نامیده می شود اصوات نطق را بدون‌استعمال آلات خاصه تحت مشاهده میگیرد. ووسیله مشاهده آن تنها معاونت مفاهیم بشری است که تا حدی مناسب تربیه شده باشد وبین شعبه سماعی واورگانو ژنتیك فرق نمیگذارد « صوت شناسی توسط سمع » ارزش سماعی صوت مشاهده کردگی را توسط حس سامعه خود تخمین ودر عین زمان بکمك ادراك وحس ،مفهوم محرك وعلتی را که سبب ایجاد این صوت گردیده است ، مطالعه می نماید . اختلاف سماعی واورگانوژنتیك‌جز درفونتیك تجربی به‌نظر نمیرسد. مطالعه‌طبیعت‌اصوات سخن وطریق ایجاد آنها یك وظیفه را تشکیل میدهد نه دو وظیفه مختلف فونتیك را. یگانه وظیفه فونتیك پاسخ دادن است به سوال :(این یا آن چگونه تلفظ می شود؟» وبدین سوال پاسخ نتوان داد جز آنکه با روشنی ووضاحت کامل ارائه داریم که صوت متذکره کدامست(یا بعبارهٔ فیزیکی کدام آهنگ صدا، کدام موجهای‌مصوت وغیره پیچیدگی وابهام صوتی را درسوال پدید می آرد) وچطور یعنی توسط کدام آله مولدالصوت این حادثه وپدیده سماعی بگوش رسیده است. صوت یك حادثه فیزیکی است که توسط سامعه قابل ادراك میباشد وچون پهلوی سماعی عمل سخن را مطالعه کنیم فونتیك درکنارروانشناسی ادراك، عرض اندام میکند. اخراج اصوات نطق عبارت ازفعالیت نیمه خود کار است وبا آن هم توسط اراده عیار گردیده ودریك استقامت متمرکز میباشد. چون عمل سخن را از نگاه انفصال از مخرج صوت مطالعه کنیم فونتیك با روانشناسی عمل های اوتوماتیك (خود کار) در تماس می باشد. مگر هر قدریکه ساحه فونتیك بصورت خاص بحث خود را در داخل پسی شیك متمرکز می‌سازد بهمان پیمانه فونتیك برای استفاده از طرق وسبك های مطالعوی علوم طبیعی دست دراز میکند. برای حادثات نزدیك بروانشناسی عملی وتجربی نیز طرق وطرز های

علوم طبیعی استعمال می شود زیرا دراینجا نیز مراد از فعالیت های روحی مربوط بـه مبادی علوم لسانی است اما نـه بسویـه عالی.

آنچـه بیشتر وبویژه فونتیك را مختص ومتمائز می سازد آنست کـه خارج از هرگونـه مناسبت بین ابهام صوتی مورد مطالعه ودلالتهای زبانشناسی میباشد . پـرورش سامعه بصورت خاص وتربیه لمس کردن که« صوت شناسی خوب توسط گوش »باید انجام دهـد بداهةً مربوط به اندازه اعتبار او به شنیدن جـملات وکلمات یا وابسته بـه تکلم وطرز ادای کلمات وصوتها است بدون آنـکـه گوینده بمفاهیم آنهـا تـوجه داشته باشد و تنها جانب صوت یا طرز انفصال صوت را از مخرج مدنظر میداشته باشد . طوریکـه یك خارجی یك زبان دیگـر را بی آنـکـه معنی کلمات را بداند ادا می نماید. بنابران فونتیك چنین تعریف شده میتواند: علمیکـه راجع به وجه مادی اصوات نطق بشری بحث میرانـد .

دلالت زبان مبنی بر یك مقدار موادی است که جوهر آن متمرکز است برروی آنهائیکـه یکی از دیگـر تفریق می شونـد. هر کلمه بایـد توسط یك چیز از دیگـر کلمات یك زبان متمائز گردد . مگـر زبان بجـز از یك کمیت محدود این وسائط ووسایل تمایز وافتراق را نمی شناسد چنانکـه این کمیت نسبت به کمیت کلمات خیلی کوچك است. کمیت های کلمات بایست مبنی بر اختلاط مواد افتراق باشد(مبنی بر « علائم » باساس اصطلاحیکـه R. Buhler وضع کرده است) مگـر از طرف دیگـر امکان اختلاط تمام مواد افتراق پذیرفته نشده است . این اختلاط ها تابع قواعد خاصـه ومختلفه هر زبان است ، فونولوژی باید راجع به اختلافـات صوتی مرتبطه یك زبـان تحقیق کند واین تحقیق راجع به اختلافهای دلالتها باشد که چگونه مواد وعناصر افتراق (یا علائم) فارقه میان آنها موجودیت دارد وبر اساس کـدام قـواعـد یکی با دیگـر برای تشکیل کلمات یا جملات ترکیب شده میتوانـد . واضـح است کـه این وظایف

بالوسیله روشهای علوم طبیعی انجام شده نمیتواند. فونولوژی باید بیش از همه طرقی را بکار برد وانتخاب کند که برای مطالعه منهج دستوری یك زبان استعمال میگردد.

صوت نطق را که فونتیك باید مطالعه کند حاوی یك عده خصوصیتهای سماعی وتلفظی است که برای صوت شناس همه آنها خیلی مهم وپر ارزش است زیرا دراثر مطالعه و مشاهده همین خصوصیت هاست که او واضحاً با یك طرز روشن بجواب سوالات مطروحه دربارهٔ تلفظ وانفصال صوت قابل تدقیق پرداخته می تواند . مگر برای صوت‌شناس (فونولوگ) اکثر این خصوصیتها فرعی است. زیرا آن خصوصیتها مثل علائم فارقه کلمات ، بکار نمی آید. اصوات صوت شناس وواحد های فونولوگ نیز دوباره بدست نمی آید. فونولوگ در واقع نباید صوتی را که یك وظیفه خاص را در داخل زبان ایفا میکند تغییر بدهد .

این اصرار وتأکید بر وظیفه وعمل از نگاه صوت‌شناس بیك طرز قاطع طوریکه در بالا ایضاح گردیده است، متباین می افتد ، باید با دقت کامل از سنجش مفهوم چیزیکه مذکور افتاد (یا بعبارهٔ دیگر مفهوم دال) احتراز کند. زیرا این کار مانع تصنیف فونتیك وفونولوژی در زیر یك فصل میباشد، با آنکه این هردوعلم بصورت جداگانه وهر یك بذات خود برروی یك چیز مشابه مصروف مطالعه می باشد . جاکوبسن R. Jakobson مقایسه جالب ودقیقی نموده ورابطه بین فونولوژی وفونتیك را مثل ارتباط بین اقتصاد ملی وسالنامه تجارت یا رابطه میان علم مالی ومدال شناسی دانسته است.

درکنار تعریف فونتیك بحیث علم اصوات سخن وتعریف فونولوژی به صفت علم اصوات زبان ، یك تعریف دیگر نیز میتوان ارائه کرد که مطابق به آن فونتیك عبارت از مطالعه خالص حادثه شناسی اصوات نطق میباشد در حالیکه فونولوژی عبارت از مطالعه طرزالعمل ووظیفه‌زبانشناسی عین‌اصوات‌خواهدبود. Arvo Sotavalta

درین تازگیها در کتاب خود موسوم به «Die Phonetik und ihre Beziehungen zuden-Grenzwissenschaften» (ج ۳ ص ۳۱ چاپ ۱۹۳۶ هلسنکی) تحقیق وسعی کرده است ثابت نماید که این تعریف (که از سال ۱۹۳۰ از طرف جمعیت فونولوژی پراگ پذیرفته شده وچاپ واشاعه گردیده است) یگانه تعریف درست وبجا می باشد. وی ابراز وموافقه می نماید که فونولوژی تنهادر ساحه زبان سیر وحرکت می کند مگر او گمان می برد که رابطه فونتیك وعمل سخن آنقدر اساسی ومهم نباشد درحالیکه از نگاه واقعیت ومطلقیت حرف زده شود نقطه حرکت یا مبداء فونتیك کلام انسان است ...

مگر از تحقیقات علمی چنان بر می آید که : نقطه آغاز در حیوان شناسی حیوانات مختلف است ، همچنانکه در نبات شناسی تحقیق از نباتات گوناگون آغاز میگردد وغیره، بنابران شناخت ومطالعه این اشیأ مختلف هدف خاص ومنظور یگانه علوم را تشکیل نمیدهد: این مسأله بیشتر از افکار عمومی که بدین وسیله بهدف میرسد، متشکل میباشد». حتی فونتیك هم « با سخن بحیث مبداء کار یا نقطه حرکت» برای بدست آوردن یك فکر عمومی تر از « سخن » جستجو خواهد کرد : اثرات ابتدایی وادراك « زبان » را مورد مطالعه خواهد گرفت وسعی خواهد کرد تا بصورت تام قسمت های « تشکیل دهنده زبان» را بشناسد. (ص ۳۴) . درینجا ابهام وسوء تفاهمی رخ داده است که منشأ آن اینست که « اروو سوتاولتا » آن را سرحد مقایسه علوم طبیعی دانسته که در آنها معادلی برای تقابل « زبان-سخن» وجود ندارد. که بجز از عناصر عمل سخن چیزی دیگر را حصول ومشاهده نمیتوان کرد.

فونولوژی وفونتیك را بصورت دقیق وواضح از همدیگر فرق و تمییز کردن یك چیز ضرور ولازمی است ودر اصل خود از نگاه عمل قابل اجری است. این تفریق به نفع هر دو علم تمام می شود. مگر طبعاً این امر نباید مانع شود که هر دوعلم در

نتیجه یکی به مفاد دیگری انجامد . درین باره متوجه باید بود که معیار دقیق در نظر گرفته شود مگر بد بختانه در همه وقت چنان نیست.

جریان مصوت را که صوت شناس (فونتسین) مورد مطالعه میگیرد عبارت از یك کل است که بنابر ضرورت متداوماً ومتوالیاً به پارچه ها وشعبه های زیاد تقسیم شده میتواند. مساعی بعضی از صوت شناسان برای تحدید «صوت نطق» در داخل همین کل متوالی ومتداوم برروی نمایشهای فونولوژیکی (بالوسیله ترسیم وتصویر) قرار دارد. رسیدن به مفهوم تحدید اصوات نطق در حقیقت خیلی دشوار است ، بعضی از صوت شناسان بنامهای (اصوات ثابت» و« اصوات متحول» تفریق کرده اند که دسته نخستین « اصوات ثابته» با مواد وعناصر فونولوژیکی که جز وار ثبت گردیده است مطابقت دارد، در حالیکه « اصوات متحول » غالب اوقات ثبت نشده است زیرا کمتر بدان اهمیت میدهند یا کاملاً بی اهمیت می شمارند . تصنیف جریان عناصر مصوته بدین صورت از نگاه خالص فونتیك تحقیق یافته نمیتواند. وسبب انتقال نادرست معلومات فونولوژیکی درساحه فونتیك می‌شود. برای بعضی از فونولوگ ها بعضی از عناصر مصوته در حقیقت‌نا موجود است ، این ناموجودیت نه تنها در«اصوات متحول» بلکه در خصوصیتها وجملات مختلفه « اصوات ثابته»نیز مصداق‌می یابد. صوت شناس علی رغم، این چنین نظر ورأیی را پذیرفته نمیتواند: یگانه چیز غیر اساسی برای او پیش از همه چیز دیگر عمل سخن خواهد بود، در حالیکه تمام عناصر یا قسمتهای جریان مصوت که ناشی از سخن بشری است بصورت مساویانه برای او مهم واساسی است. البته صوت شناس همیشه نمونه های بعضی از حالات واوضاع اعضاء صوتی یا حادثات سماعی را مثل عناصر اساسی که به آن‌حالات‌مطابقت داشته باشد مشاهده‌خواهد کرد وبرای بدست آوردن اساس محکم جهة تشریح تشکلات مصوت وتمثیل انفصال در تلفظ که از ادامه صوتی وطرز انفصال حاصل میگردد

سعی خواهد کرد، باوجود آن مثل فونتیك عنصری یا «المانتر» شده نمیتواند. باید یك قسمت دیگر را بر آن پیوست که ساختمان مجموعات فونتیك ها وسیعتر مطالعه گردد. در غیر آن پر واضح وطبیعی است که در توصیف وتشریح ساختمان صوتی یك زبان در روش فونولوژی همان زبان، فونتیك بعض ملاحظات دارد. که تقابلات وتخالفات اساسی فونولوژیکی جزوار ودقیق بررسی گردیده است.

از لحاظ فونولوژی بعضی از معرفتهای فونتیك بایست بکار برده شود: مثلاً میتوان گفت ضدیت وتقابل صائت وصامت در زبان روسی برای تفریق کلمات استعمال شده است مگر در ساحه فونولوژی معرفت «صائت» و «صامت» در «bruyante» «پر صدا» در ذات خود فونتیك اند. آغاز هر گونه توصیف فونولوژیکی مبتنی است بر کشف تقابلات واختلافات صوتی که دریك زبان وجود دارد ودلالتهای آن متفاوت است: القصه عنوان فونتیك زبان باید بحیث نقطه حرکت یا آغاز جهۀ تهیه مواد استعمال گردد. البته مراحل پیشرفته وعلیای توصیف فونولوژیکی یعنی مطالعه سیستم وطرز اختلاطات کاملاً از فونتیك جدا میباشد.

با وجود مجزا بودن شالوده آنها بین فونولوژی وفونتیك اندك تماسی که اجتناب ناپذیر است وجود دارد. مگر همه اینها ابتدای مرحله میباشد، عناصر توصیف فونولوژیکی وفونتیکی که یکی در برابر دیگر بحساب باید گرفته شوند وحتی در تحدید آنها نیز باید وضعی اختیار شود که ضروری ولازمی باشد.

نویسنده : اقتدار حسین صدیقی
مترجم : پوهنمل حمیدالله امین

سلطنت افغانها درهند

فصل دوم

بازماندگان سلطان بهلول لودی

- ۳ -

اخلاف سلطان بهلول، سلطان سکندر وسلطان ابراهیم پی بردند که رسوم سلطنتی سلاطین اولیهٔ هند میتواند ضروریات سیاسی وکلتوری سلطنت ایشان را خوبتر مرفوع بدارد. بنابران سیاست مسالمت آمیز بهلول را که در مقابل اشراف بزرگ وجود داشت بکلی ترك دادند وخود را ما فوق ایشان تلقی میکردند نظریات ایشا ن در مورد سلطنت ازجاه طلبی وایجابات عصرشان الهام میگرفت بطوریکه درقسمت جلب احترام مردم در برابر سلطنت توجه جدی شان را مبذول داشتند وبد ون در نظر گرفتن نژاد وخانواده همه را با طاعت وامیداشتند.

سلطان سکندر (۱۴۸۹-۱۵۱۷) بحیث یك جنرال نظامی وسیاستمدار، باداشتن فراست

وقدرت توانست تفوق خویش را بر معاصرین خود نشان دهد. وی بادرایت تمام بامشکلات موجود مقابله نمود واین امر زمینه را برای استحکام قدرت وتوسعه امپراتوری وی فراهم ساخت. در اوایل سلطان می بایست با یك مشکل سیاسی مواجه شود زیرا دو تن ازرقبای سلطنت بهلول که حامیانی در بین اشراف داشتند هنوز هم موجود بودند اما سلطان سکندر با احتیاط تمام بر مشکلات فایق آمد . قدرت شهزاده اعظم همایون با مطیع ساختن شهزاده علم‌خان وعیسی‌خان لودی‌که با لترتیب اقطاع های Rapri و Patiali را در دست داشتند تضعیف گردید (۱).

اقطاع Rapri به‌خان خانان‌نوحانی (۲) واقطاع Patiali به رای Ganesh که‌با از بین‌بردن Barbak shah در همان هنگام در خدمت سلطان سکندر شامل شده بود، سپرده شد (۳) فتوحات اولی سلطان موقعیت رقبای اورا تضعیف نمود وحامیان آنها را نیز مایوس ساخت. از بین رفتن عیسی خان لودی زمینه را برای معدوم کردن شهزاده اعظم همایون که درسر کارهای لکنهوو Kalpi تنها گذاشته شده بود مساعد گردانید . فرارای Ganesh موقعیت بر بکث شاه رانیز متاثر ساخت . بامحفوظ گردیدن موقعیت سلطان سکندر در منطقه ییکه اکنون او تراپردیش غربی را تشکیل میدهد وی توانست تا متوجه جوانپور شود .

۱ـ شهزاده علم در اول از Rapri به Patiali فرار نمودامابعدازمدت چند ماه موافقه کرد که دربرابر قدرت‌سلطان‌سکندرسر تسلیم فرونهد وبنابران‌امورسرکار Etawah به وی‌سپرده‌شد. در Etawah وی باردیگر مفکوره استقلال طلبی را درسر پرورانید وبه گجرات فرار نمود. طبقات اکبری ص ۳۱۵ ، بداونی ص ۳۱٤ ، میراث سکندری ص ۱٦۳ـ اگر چه سلطان عیسی خان لودی را بخشید اما او در اثر زخم های که درجنگ علیه سلطان برداشته بود مرد. طبقات اکبری ،ص ٤۱۵

۲ـ تاریخ خان جهانی ص ۱۷۲ .

۳ـ طبقات اکبری ص ۳۱٤ .

فرشته‌بعوض رائی Garesh که بر بکشاه را از بین برده وسلطان سکندر اقطاع Patiali رابوی سپرده بود از رائی Gilan تذکر میدهد .فرشته ص ۱۸۰ .

بر بکٔ شاه حاضر نمیشد تا تفوق سلطان سکندر را بپذیرد . بنابران باتمام قدرت به مقابله برآمد. جنگٔ خونینی در بین قشون هردو رقیب در نزدیکی قنوج صورت گرفت اما دستگیر شدن مبارك خان نوحانی که بعداً از سلطان سکندر جانبداری نمود روحیه بر بکٔ شاه را تضعیف نمود (۱) بنابران بجانب بدا ون فرار نمود ودر آنجا مجبور به تسلیم شـد .

سلطان سکندر نخواست از برادرش انتقام بگیرد . بنابران امور جوانپور را به وی سپرد در حالیکه متصرفات دیگر وی بشکل اقطاع به اشراف دیگر مورد اعتماد سپرده شد. علاوه برا ن بعضی‌از اشراف را باوی گماشت تا از فعالیت های او مراقبت نمایند (۲) سلطان از جوانپور بجانب کالپی پیشرفت نمود. ودر آنجا محمود خان لودی را جا گزین شهزاده اعظم همایون نمود (۳) ضمناً چنین می نماید که سرکار لکنهو به مبارك خان یوسف خیل تعلق داشت (٤) که بسبب شورش واعلان استقلال سلطان اشرف خلف وپسر احمد خان جیلوانی توسط خان خانان فرملی جا گزین گردید (٥) .

---

۱ - فرشته میگوید که اصلا دستگیر شدن میامحمد فرملی مقطع Awadh بود که باعث سقوط بربکشاه گردید .اما نظام‌الدین‌و بداو نی‌در ینمورداز مبارك خان نوحانی‌که‌ولایت Manik pur, kara رادست‌داشت‌تذکر میدهند محمد کبیر مولف افسانه شاهان اگر چه در تفصیلات اکثر وقایع‌دچار اشتباهات شده است درینمورد اطلاعات بیشتری ارائه می نماید میگوید : «با مرگ بهلول مبارك خان نوحانی حمایت قلبی خود را از بربکشاه در مقابل رقبای وی اظهار داشت. اما پسران وی ناصر خان ودریا خان نوحانی با سلطان سکندر باقی ماندند .آنها پدر خویش را در جنگی که واقع شد اسیر گرفتند .سلطان به نسبت کبرسن او را احترام نمود ووی هم جا نبداری از سلطا ن را قبول کرد افسانه شاهان اوراق ۲۳ ب و ۲٤ ب طبقا ت اکبری ص ۳۱٦ ، بداونی ص ۳۱٤ ، فرشته ص ۱۸۰ .

۲- ایضاً ،ص ۱۸۰

۳- تاریخ خان جهانی ، ص ۱۷۳

٤- طبقات اکبری ،ص ۳۱٤

٥- ایضاً ،صفحات ۳۱٦-۳۱۷

آخرین عملیات نظامی برای از بین بردن شورشیان ، در مقابل زمینداران راجپوت در سر زمین های شرقی صورت گرفت. زمینداران مذکور عمیقاً به سلاطین شرقی ارتباط داشتند وهنوز هم میخواستند که از موقف سلطان حسین شرقی حمایت نمایند آنها به تحریك سلطان حسین شرقی به شورش پرداختند ودر همه جا ایجاد مزاحمت نمودند بعداً بتعداد صد هزار سوار را جمع آوری نمودند وسلطان حسین شرقی را که در بهار بود دعوت کردند. بر بک شاه ازین جریانات ترسید وبنابران نزد مسندعالی محمد خان فرملی در Awadh فرارنمود . حالانکه مبارك خان نوحانی در Kara محبوس گردید وبرادر کوچکش شیرخان نوحانی توسط شورشیان کشته شد. این خبر به سلطان هنگامیکه مشغول چوگان بازی بودرسید . وی به اشراف خود هدایت داد تا فوراً بجانب جوانپور بشتابند.

این عمل برای زمینداران شورشی ،سلطان حسین شرقی و Bahid راجای Bhatta از رهگذر کشته شد گان وسر زمین های دست داشته به قیمت زیاد تمام شد زمینداران از بین رفتند وراجای Bhatta نیز در اثر تعقیب شاه افغان بقتل رسید . واخلاف وی جبراً با حملات شدید اعظم همایون سروانی که بعد از مرگ مبارك خان نوحانی بحیث مقطع ولایت Kara ومانك پور Manikpur مقرر شده بود، مواجه بودند (۱) آنها قسمت اعظم سرزمین های خود را از دست دادند (۲) ودر هنگامیکه موجودیت وبقای ایشان به خطر مواجه گردید به صلح مبادرت ورزیدند. سلطان حسین شرقی از بهارنیزبیرون رانده شد (۳) بربک شاه نیزمحبوس گردید. زیرامیتوانست مردمان

۱ـ طبقات اکبری، ص ۳۱۹

۲ـ واقعات مشتاقی ، اوراق ۳۶ ب و ۳۷ الف مبارك خان نوحانی توسط راجا Ba'id زمانیکه سلطان سکندر در مقابل شورشیان پیشرفت می نمود آزاد شد لیکن بعدآبه مرگ طبیعی مرد. تاریخ خانجهانی ص ۲۰۷

۳ـ واقعات مشتاقی ورق ۱۱ب، طبقات اکبری ،ص ۳۱۹

ناراضی را درجوانپور مطیع سازد. بنابران اعتماد سلطان سکندر را از دست داد (۱) علاوه بران رای مربوط به ناحیه Tirhut نیز تسلیم قدرت سلطان سکندر گردید (۲) .

تمام عملیات فوق الذکر که منتج به تقرر مجدد اشراف قدیمه افغان وغیر افغان گردید نشان میدهد که موضوع توارث درقسمت تقرر اشخاص مدار اعتبار نبوده است موضوع فوق همچنان نشان میدهد که اعتماد سلطان در مورد اشراف، مربوط به ادامه خدمت ایشان برای دولت بوده است . بنابران اشراف میتوانستند اقطاع های مربوطه شانرا درتصرف داشته باشند ویا پسران شان جانشین آنها باشند واین در صورتی میسر می گردید که ایشان مورد اعتماد سلطان می بودند .

هنگامیکه اشراف مقتدر به اطاعت مجبور شدند دیگران نیز بصورت مطلق خدمتگزاری سلطان را پذیرفتند. وسلطان نیز با آنها رفتار نیك نمود. باین ترتیب وی با نیرومندی ومهارت قابل وصفی مملکت را دریك موقع بحرانی وحساس اداره نمود.

بمشوره اشراف دریك در بار عام ، اشراف با و احترام میگذاشتند واز او امر او اطاعت مینمودند (۳) حتی در غیاب او نیز فرامین اورا بکمال احترام می پذیرفتند. به امیری که فرمان فرستاده میشد باید شش میل راه را می پیمود تا آنرا تسلیم شود وازیك زمین بلندی که برای این منظور ترتیب شده بود آنرا برسر میگذاشت بعداً تمام آنهاییکه از فرمان به ایشان ارتباط داشت درحال ا ستاده به آن گوش میدا د نـد (٤) اشراف قدیمه‌ای که سلطان بهلول میخواست آنها را مضمحل نماید در مقابل سلطان سکندر بـه اطاعت پرداختند وازین طریق موقعیت ها وامتیازات شان را حفظ مینمودند. (٥)

۱- مراجعه شود به The First Afghan Empire P.124

۲- طبقات اکبری ، صفحات ۳۱۹ - ۳۲۰

۳- تاریخ صفحات شاهی ٤۹-٥۰

٤- واقعات مشتاقی ،ورق ۹ الف ، تاریخ داودی ، صفحه ۳۸

٥- ایضاً ،صفحات ٤٥-٤۸ ، وواقعات مشتاقی ورق ۱۲ ب

چنین تصور میشود که هر گاه سلطان درینمورد از خشونت استفاده مینمود شاید باعث بروز پراگندگی وهرج ومرج در امپراتوری وی میشد. با اینهم سلطان با اشرافی که باوی ازطریق عداوت پیش می آمدند ویا از آنها می هراسید بشدت مقابله میکرد. از تذکر مشتاقی چنین استنباط میشود که سلطان هر شخصی راکه از اطاعت وی سر باز می زد بقتل میرسانید ویا از امپراتوری خارج میکرد. (۱)

سلطان ، سلطان اشراف پسر احمد خان جیلوانی راکه اعلان استقلال نموده بود تبعید کرد. همچنان وی بیست ودوتن از اشراف مهم راکه بسال ۱۴۹۹ میلادی در توطئه قتل سلطان درجوانپور دست داشتند تبعید نمود (۲) که مهمترین آنها عبارت بودند از خان اعظم ،سید خان سروانی وهیبت خان سروانی پسر خان اعظم ،عمرخان سروانی ، تاتار خان فرملی برادر کوچك مسند عالی محمد فرملی ،محمد خان لودی بابو خان سروانی ورای Ganesh (۳) آنها در ابتدا نزد راجامان سنگهه از گوالیار مهاجرت کردند اما بعداً که راجا مجبور شد با سلطان مصالحه نماید به گجرات رفتند همچنان جلال خان لودی که در۱۵۰۶ میلادی بحیث مقطع کالپی (Kalpi) جانشین پدرش شده بود بنابر بی احتیاطی که درتصرف قلعه Narore نشان داد محبوس گردید زیرا در اثر این بی احتیاطی بود که اشغال قلعه برای مدت یکسال طول کشید .

بعد از محبوس شدن وی در سال ۱۵۰۸ اشراف دیگر بیدار شدند ودر کمترین

۱- واقعات مشتاقی اوراق ۸ الف وب .

۲- چنین می نماید که سلطان امر اعدام ویا توقیف آنها را صادر نکرد زیرا آنها از جمله اشراف بزرگ بودند بنابران سلطان آنها رادسته دسته اخراج کرد.به بینید : طبقات اکبری ،ص ۳۲۳ ولطایف قدوسی ،ص۴۱

۳- تاریخ خان جهانی ،ص ۱۹۳ برای اشتراك با بوخان سروانی ورای Ganesh درتوطئه جوانپور حتی قبل از آنکه این توطئه درسال ۱۴۹۵ چیده شود سلطان محافظین مسلح را برای نگهبانی خود در اطراف قلعه گماشته بود.

وقت قلعه را تصرف نمودند (۱) ضمناً چنین معلوم میشود که سلطان در اثر برا نگیختن دوستان خویش که بدور در بار او جمع شده بودند وتملق میکردند بعضاً با اشراف دربار خود بدرفتاری نیز کرده است. گاهی برادران کوچك درمقابل برادران بزرگتر بغرض بدست آوردن موقعیت های مناسب دسیسه میکردند آنها سعی می ورزیدند تا از هر طریق ممکن نظر مساعد سلطان را بجانب خود ها جلب نمایند. درسال ۱۴۹۴ میلادی مهابت خان لودی بحیث مقطع بهار مقرر شد اما بزودی دریا خان نوحانی جای او را اشغال نمود (۲) درسال ۱۵۰۹ میلادی خضر خان پسر شهزاده علم خان وسید خان پسر مبارك خان یوسف خیل توانستند نظریه سلطان را درمورد برادران بزرگ شان تغییر دهند ودرنتیجه خضرخان لودی عوض مسند عالی Bhikkhan خان وسید خان بعوض احمدخان لودی سرکارهای مربوط آنها رابدست آوردند (۳) علاوه برآن احمدخان لودی (یوسف خیل) به نسبت دوستی وتشابه نظریات با یك پیشوای هندو به بدعت متهم ومحبوس گردید (۴) در همین وقت اقطاع خواجه محمد عماد فرملی نیز به برادر کوچکش خواجه محمد منتقل گردید (۵) اشراف دیگر غیر افغان نیز که زمینه تاثر سلطان را فراهم کرده بودند مجازات شدند در ۱۵۰۷ مجاهد خان که گفته میشد از راجای Tahingra (Ontnager) در هنگام تسلیم شدن وی ،رشوت

۱ـ نظام الدین ونعمت‌الله هر دو میگویند که سلطان بعد از تفکر وتعمق زیاد جلال خان را از بین برد اما چنین معلوم میشود که مطلب فوق حقیقت ندارد زیرا هیچ یك از اشراف دوست نداشته که تعدادعساکر شان بیش از تعداد مورد ضرورت باشد جلال خای برای جلب خاطر سلطان رسم گذشت عساکر منظم خویش را درمقابل سلطان انجام داد سلطان برای یکسال اقدامی بعمل نیاورد اما بعد از آن که وی در تسخیر قلعه بی پروایی نمود موصوف را اسیر کرد (طبقات اکبری صفحات ۳۲۸-۲۹) .

۲ـ ایضاً، ص۳۱۹

۳ـ طبقات اکبری ،ص ۳۳۲

٤ـ تاریخ خان جهانی ،ص ۲۰۷

٥ـ طبقات اکبری، ص ۳۳۲ .

اخذ کرده بود در اثر هدایت سلطان توسط زیر دستان وی اسیر گردید.

بعد از آن امور قلعه Dholpur به ملك تاج الدین کمبو سپرده شد (۱) در سال ۱۵۰۹ مسند عالی میا حسین فرملی مقطع مشهور Saran و Champaran نیز مورد خشم سلطان قرار گرفت حاجی سرنگ خان به Saran فرستاده شد تا اولاً اشخاص مربوط او را طرفدار خود ساخته وبعداً وی را محبوس نمایند. اما اول الذکر با کسب اطلاع از پلان سرنگ خان بجانب بنگال فرار نمود (۲) در سال ۱۵۱۰ میلادی سلطان به میا سلطان فرملی پسر خان خانان فرملی هدایت داد تا بطرف Tahingra پیشرفت نماید وحسین خان را که اراضی Shivpar را در دست داشت کمك نماید اما موصوف از رفتن به آنجا انکار نمود. سلطان ازین عمل وی متاثر گردید وتمام امتیازات او را از نزدش گرفت. ضمناً امر داد تا فرار سیدن صبح روز آینده بایداز کمپ شاهی دور شود در غیر آن به عساکر اجازه داده شده بود تا در صورت تا خیر تمام اموال او را به تاراج ببرند. تنها پرگنهٔ Indri با وسپرده شد بود (۳).

سلطان سکندر اولین شاه افغان بود که مانند یك شاه مقتدر عمل مینمود واطاعت ووفا داری کامل را از اشراف خود تقاضا می کرد ضمناً چون سلطه وقدرت سلطان در تمام هند شمالی توسعه یافته بود بدان سبب مانند پدر خود اشتباهات اشراف را تحمل کرده نمیتوانست. تدبیر سخاوت وشخصیت (۴) سلطان توأم با موفقیت های پیهم وی در میدان جنگ باعث شد تا اشراف بصورت کلی به سلطنت وفادار بمانند وفکر مساوات با سلطان را از سر بیرون نمایند. از فعالیت های دیگر سلطان سکندر یکی هم تأسیس یك سیستم منظم اداری است. وی بمنظور کنترول نمودن امور مقطع

۱- تاریخ خان جهانی، ص ۲۰۱

۲- طبقات اکبری، ص ۳۳۳

۳- طبقات اکبری، ص ۳۳۵

٤- تاریخ داودی، ص ۳۸

ها سیستم محاسبه را بوجود آورده (۱) مبارك خان لودی مقطع جوانپور اولین شخصی بود که امور مربوط وی از طرف شاه تحت رسیدگی قرار گرفت. .

در غیاب وی اشراف بزرگ واسطه شدند اما مفید واقع نشد (۲) در نتیجه وی موقعیت خود را از دست داد همچنان خواجه اصغر مقطع دهلی که از جمله افغان ها نبود به نسبت رشوه ستانی محبوس گردید وبعوض وی امور دهلی به خواص خان‌مقطع Machchiwara (بعداً وزیر سلطان سکندر) سپرده شد (۳) سلطان به آرامی مردم خویش بسیار علاقه داشت وهیچ یك از مامورین نمیتوانست او را فریب دهند. او از طریق جاسوسانی که در تمام نقاط کشور داشت از وضع مردم اطلاع حاصل میکرد مراکز متعدد امدادی در کشور افتتاح شد واز طریق آن بانهاییکه ضرورت داشتند مساعدت مالی بعمل می آمد (٤) علما وشعرا احترام میشدند وبا موسسات تعلیمی در تمام نقاط کشور مساعدت مالی صورت می گرفت . این نوع علاقه سلطان با دانش وتعلیم وتربیه باعث شد تا وی شهرت دایمی وزیادی بدست آورد (٥) او عدالت را دوست میداشت وسیستم موثر عدلی را که تحت نظر وی فعالیت مینمود تنظیم کرد تمام مردم در برابر قانون حقوق مساوی داشتند ویك شخص عادی در صورتیکه مشکلات وی درمحاکم عادی حل نمیشد میتوانست حل آنرا در عالیترین محکمه کشور (محکمه شاهی) تقاضا نماید . (٦) علاوه بر آن سلطان سیستم ضبط احوالات را بار دیگر احیا وتنظیم نمود وتوسط جاسوسان فعال خود از فعالیت های اشراف مطلع میگردید . بنا بر ان اشراف از بحث در بارهٔ موضوعات سیاسی در بین شان هراسی

۱ـ ایضاً ، ص ۳۸ .

۲ـ طبقات اکبری ، ص ۳۲۱ وتاریخ خان جهانی ، ص ۱۸۷

۳ـ طبقات اکبری ، ص ۳۱۲

٤ـ واقعات مشتاقی ورق۸ ب وتاریخ داودی صفحات ۳۸ـ۵۰

٥ـ واقعات مشتاقی اوراق ۸ الف ٦٦ ب

٦ـ ایضاً اوراق ۱۳ ب ، ۱٤ الف،ب،۱٦الف

داشتند (۱) علاوه بران اشراف مجبور بودند تا وکلای شانرا در دربار نگهدارند تا توسط آنها او امر وهدایت شاهی را تسلیم و از انکشافات وواقعات مرکز اطلاع حاصل نمایند (۲) .

باین ترتیب علاقهٔ خاص سلطان در مورد تأسیس یك سیستم منظم وثابت اداری وعدلی باعث گردید تا مردم در کمال صلح وصفا امرار حیات نمایند . برعلاوه پیشرفت در قسمت هنر ودانش قیمت اجناس ضروری زندگی نیز باندازه ناچیز بود که هر شخصی میتوانست بصورت مرفه زندگی نماید. مشتاقی میگوید که مواد غذایی البسه، اسپ ها، گوسفند، طلا ونقره که مردم برای تأمین یك زندگی آرام به آنها احتیاج داشتند فراوان وبه قیمت ناچیز دستیاب می شد. بطوریکه حتی مردمان غریب نیز قادر بودند آنها را داشته باشند. همین نویسنده در پایان توضیحات خود دربارهٔ این دوره به توصیف سلطان می پردازد وبرای نشان دادن رفاه وسعادت عمومی مردم توضیحات خود را به نقل شعری از امیر خسرو پایان میدهد .

با درك حقایق فوق میتوان گفت که توسعهٔ امپرا توری لودی در ولایات سرحدی باعث بروزحکمرا نان (مقطع ها) مقتدرگردیدکه از ۳۰۰۰۰ تا ۴۵۰۰۰ سواررا بشمول یکتعداد زیاد فیل های جنگی در خدمت داشتند اگر چه سلطان به تقرر اشراف دربار خود در ولایت های دوردست اقدام نمود اما آنها نمیتوا نستند مقطع های مقتدری را

۱ـ واقعات مشتاقی ،ورق ۱۵ ـالف یکمرتبه مسندعالی Bhik Khan خان لودی پسر شهزاده علم خان لودی که بعداز فرار پدرش بطرف گجرات ، امور مربوط به سرکار Efawah به او سپرده شده بود دربام خانه اش در آگره خواب بود درین هنگام دفعتاً باران شروع به باریدن نمود ووی مجبور شد چپرکتی راکه بر آن آستراحت داشت شخصاً به اتاق نقل دهد زیرا درین موقع هیچ یك از غلام ها وجود نداشتند صبح همان روز سلطان این موضوع را در حضور Bhik Khan خان لودی به اطلاع اشراف دیگر رسانید .

۲ـ واقعات مشتاقی ، اوراق ۲۶ الف وب

که نزد ایشان خدمت میکردند تحت کنترول داشته باشند (۱) بنابران برای سلطان ابراهیم مشکل بود به سهولت شورش آنان را خاموش سازد.

با احراز تاج وتخت لودی توسط سلطان ابراهیم بار دیگر مجادلات بین اشراف ومقام سلطنت آغاز یافت.

سلطان جدید برعکس پدرش جبراً باید با اشراف مقتدر وقدیم که ولایت وسر کار های وسیعی را در اختیارداشتند مقابل میشد. سلطان سکندر موفق شده بود تا رقبای خود را که از جملهٔ شهزاده ها ومربوط به خانوادهٔ شاهی بودند مضمحل نماید زیرا تعداد کثیری از اشراف به آرزوی بدست آوردن اقطاع های وسیع وموقعیت های بزرگ از وی حمایت مینمودند. درینوقت همین اشراف سعی میورزیدند تا منافع شانرا درمقابل سلطان جدید حمایت ومحافظت نمایند. همچنان ابراهیم پیروان وافسرانی داشت که احتمالاً درهنگام حیات پدرش بدوراوجمع شده بودند. یگانه راهیکه برای‌جلوگیری از این نوع مجادلات وجود داشت وسعت دادن مزید امپراتوری بود بطوریکه اشراف قدیمه در فتوحات مصروف نگهداشته شده وبرای اشراف جوان اقطاع ها ورتبه ها داده شود. فتح گوالیار بخوبی معرف این سیاست سلطان ابراهیم می باشد. اما نقش اشراف در جنگ داخلی که بین سلطان وشهزاده جلال خان بوقوع پیوست سلطان را برو فاداری اشراف پدرش مشکوك گردانید. سلطان اشرافی را که از تعمیل اوامر او سر بار میزدند محبوس مینمود ویا آنها را بقتل میرسانید. این امر مجادله بین سلطنت واشراف را شدت بخشید ودر نتیجه باعث بروز شورش های متعدد گردید.

۱ـ واقعات مشتاقی ورق ٤۳ الف وب

بررسی مکتب مینیاتور در عصر تیموریان هرات

از نظر ادبیات

- ۵ -

صورتهای انفرادی عصر نوایی :

۱- صورت امیر علیشیر نوایی که در اواخر قرن پانزدهم بدست محمود مذهب کشیده شده واکنون متعلق بیکی از کتابخانهای ایران است درین تصویر قدو قامت این شاعر نامی اندك کمانی وخمیده بنظر میخورد وبه عصای بلند تکیه کرده است .

صورتش بامحاسن سفید گونه وچشمان بی اندازه گویا وزنده وکذا اوضاع روانی وفزیولوژیکی وی مبین هوش رساذکاوت وخرد عالی این انسان با قدرت است که بخاطر مشغولیت بامور مختلف ادبی صیقل یافته وبزیور تجارب زندگی مزین گردیده است بنابر قول بابر « سکنات وحرکات امیرعلیشیر بیگ » به ظرافت طنزآمیز خود معروفست وعامه مردم وقارسکنات وحرکات ویرا ناشی ازغروری میدانند که خود زادهٔ موقعیت زندگی اوبوده است. موصوف در دوران اقامتش در

سمرقند همین سکنات وحرکات متین ، مؤ قر وظریف راداشته است .

۲ـ صورت شاهزاده شاه غریب فرزند دوم سلطان حسین میرزای بای قره که بدست استادصورتگرا گمنام هراتی بصورت خیلی مخوف ووحشتناك کشیده شده ومتعلق بکتابخانه یونیورستی قسطنطنیه در ترکیه میباشد . این تصویر معروف یك شخصیت بارزهنردوست، مریض وعلیل النفس است که قربانی افراط وتفریط خود در زندگی شده است. سلطان بابر شهزاده موصوف را چنین وصف میکند .

« او پشت خمیده داشت» وشاید هم کپ بود وبا اینکه ظاهر کره داشت ازحسن اخلاق برخوردار بود .

تن ضعیف ونحیف ولیکن بیان شیوا ودلنشین داشت . کنیه ادبی او«غریبی» بوده ودیوانی بررشته تحریر کشیده است واشعاری به ترکی نیز دارد .

۳ـ صورت سلطان ظهرالدین بابر : که بسال «۱۵۰۵م» درکابل بدست نقاش ناشناسی کشیده شده است اصل این صورت دربریتش موزیم لندن نگهداری میشود مؤلف« یاداشتهای معروف» درین تصویر بصورت مرد جوان بسیار با هوش مجسم شده است وی بروی تختی نشسته ودرمیان درختان پرازگل کتابی بدست داردومیخواند بر بالای سرش پرندگان در حالت پرواز دیده میشوند خطوط بسیار باریك ونازك لطافت وزیبایی چهره (بانی امپراتوری مغولها ی بزرگ درهند ۱۵۲۵ ـ ۱۵۳۰) بطرز خیلی رساوبین کشیده شده است ونیز تصویر مزبور حالت مستغرق بودن اورادر متن کتاب بصورت زنده ورسا منعکس کرده است .

۴ـ صورتهای دراویش هراتی : طی دواثر بسیارجالب وارزنده از استادان گمنام هراتی بدست ما رسیده است واکنون در کتابخانه ملی پاریس نگهداری میشوند یکی ازین تصاویر که مربوط به اواخر قرن (۱۵) م است درویش سالخورده یی را نشان میدهد، که در قبای آبی در حالیکه در فضای آزاد سر زمین پوشیده از علف وبسته دو زانو نشسته است وی درین تصویر با چهره بی نهایت نجیبانه وفکور وباریش

وسبیل انبوه و پر پشت دیده می شود کار این صورت در نهایت استادی و چیردستی انجام شده ومایه تعجب وتحیر میباشد .

صورت دیگر در حدود سال (۱۵۰۵) م کشیده شده ونیز از یادگارهای اساتید هراتست که در آن دوریش میانه سال را نشسته برروی پوست پلنگ یا ببر درسط چمن نشان میدهد که بر بالای سرش پرندگان در حال پرواز وابر ها درحال عبور دیده می شود. چهره بسیار روشن فکرانه وجدی او از صفحه کاغذ نمایان است که از قرار معلوم چشمش متوجه مصاحب میباشد ودست راست او نیز بهمین نقطه اشاره میکند . درین صورت ها آنچه درخور توجه است همانا کلاههای جالب هر دو درویش میباشد (۱) .

خصوصیات مینیاتورهای عصر تیموری هرات :

در تصاویر این عصر جنبه آرایش وتزئین قویتر بوده طبقات نازك صخره وکوههاییکه بافق منتهی میشود به انواع واقسام رنگهای قشنگ ، خوش منظر ولطیف صحنه سازی‌شده است. ونیز درختان گل وگیاه وغیره بادقت فراوان وحوصله زایدالوصفی کشیده شده است. آسمان بالای افق غالب طلایی رنگ ابر مارپیچ به سبك چینی آسمان شب برنگ سرمه‌یی‌وستارگان برنگ طلایی دیده میشود . درکتب مصور ایندوره‌چون « توصیف حیوانات » و« تشریح جهان» هنرچینی در ترسیم آب درختان وکوهسار مشهود است . هنرنقاشی چینی براثربرخورد وتماس با هنر نقاشی حوزه هرات اثراتی مانند« قلم‌مرکب چینی»، « رنگ آمیزی»، « ترکیب خطوط » در کشیدن صورت بعضی حیوانات مثل «اژدها» وحیوانات افسانه ای دیگر بتدریج بجای گذاشته است . در تصاویرمغولی چشمان بادامی ، رخسا رها ی برجسته ملاحظه میشود که این امتزاج واختلاف هنردرعصر تیموریان هرات بحد کمال نهایی رسیده است .

۱- به صفحات ۱۰-۱۱-۱۲ پورتریت های عصر نوایی تالیف ۱.۱. سیمنوف مراجعه شود.

واما چیزیکه بیشتر نظر را جلب میکند فاصله صورتهای افراد میباشد که بصورت قطع مدنظر نبوده است چنانکه در تصاویر شاهنامه دومرد جنگی با هم مقابل اند وآنعده افرادیکه از پشت کوهها سر کشیده اند بیك تناسب بوده خورد وبزرگ نشده اند. نقاشان عصر تیموری به «مناظر ومزایا» قسمیکه اروپاییان توجه کرده اند چندان توجهی ننموده اند. هنر مندان در ایندوره مناظر طبیعی را از روی خیال نقاشی کرده اند وغالب این تصاویر خیالی وافسانه یی استند. چنانچه شواهد آنرا در تابلوی شماره (٥) کتاب مینیاتورتورهای ایران از (بازیل گری) میتوان دید که در آن پرنده قشنگی توجه پادشاه را بخود جلب کرده است کاملاً افسانه یی بوده ومردمان پیشین سرزمین ما این نوع پرنده را بنام (سیمرغ) خوانده ودر کتابهای خود از آن تمثیلاتی ارائه داشته اند وآنرا مظهور قدرت خوانده اند. درنیمهٔ دوم قرن نهم نقاشی باوج کمال خود رسیده وتا حتی که مکتب هرات با ابتکارات تازه ییکه در نقاشی آورده خود را ازسایر مکاتب هنری جدا ساخته است. درنقاشی ها مناظر طبیعت همیشه بهار است صورتهای اشخاص همه بیك شکل میباشند. آدمهای قد بلند وکوتاه وبینی بلند وبینی کوتاه وجود ندارد. وهمچنان میان مردوزن فرقی گذاشته نشده است. درعصر بهزاد (نیمه دوم قرن نهم ه) ترسیم مناظر طبیعی نه تنها حقایق را آشکار ساخته، بلکه در اثر استعداد فطری او بدرك حالت اشیاء وبوسیله رنگ آمیزی، این حالت وحتی خصوصیات اشیاء مختلفه دیگر که دریك اصل جمع شده است مجسم میشود. کار های بهزاد دارای روح ورمزعارفانه وشاعرانه است که مطابق باگفتار شعرای بزرگ آن عصر میباشد. صفحات نقاشی در این سر زمین پر است از شاخه های پر شگوفه که از فواصل دور، مانند لکه های سفیدی بنظر می آید ونیز برای زیبایی گلها زمینه صاف آسمان آبی ودرختان دوك مانند سرو، صحنه سازی عجیبی شده است. وهمچنان مناظری از «خرگاهها» قصرها، قلعه‌ها، باغ ها، در فصل بهار واشکال مرجان مانند صخره ها، رنگهای گوناگون ومتنوع، ریك‌های بیابانی برنگ طلایی ودرخشان

با جویبارهای کوچك که در کنار سبزه های ظریف وگلهای قشنگ روییده است یك حالت شاعرانه ورومانتیکی‌را تمثیل میکند که درنهایت زیبایی ودلفریبی جلوه‌گر میباشد. مطربان ونوازندگانیکه دردربار تفریحی امیران مشغول نواختن‌وسرودن‌استند گویا چنین می نمایند که در آن میان آواز خوانی وجود ندارد و یا اگر هم دارد بادهان بسته آواز میخوانند . بنابران این نارسایی وعدم وقت‌دال بر آنست که نقاشان آن‌عصر نتوانسته اند ازاین‌حالت درست‌صحنه بیافرینند .وآنرابشکل طبیعی نشان بدهند واما چیزیکه جالب نظر است حرکت نوازندگانست که بسیار خوب وبجای نشان داده شده است. در مکتب های هنری«تبریز» و«قزوین» (عصردهم‌ه) تصویرسازی وپورتریت (صورت انفرادی) وجود نداشت چنین صورت سازی‌های انفرادی دراواخرقرن دهم هجری درآثار« رضا عباسی» حد معمول پیدا کرد که ازآن شواهد زیادی بدست است.

در تصاویر مربوط به مکتب هرات ازین پورتریت هادیده میشود چنانکه پورتریت های عصرنوایی میتواند شواهد خوبی برای این ادعاباشد . اشخاص درحوزه هنری هرات با بینی های پهن وقامت کوتاه کشیده میشد که بعداً تاثیرازین تصاویر به مکتب « تبریز» رسیده است .

در تصاویر این عصر پیر وجوان حد تشخیص نداشته وصرفاً در بعضی آثار « بهزاد وشیخ زاده» جوانان وپیران را میتوان از هم تشخیص داد. فرق میان زنها ومردها تنها از شکل کلاهها ولباس های شان میتوانست بشود. حیوانات در مینیاتورهای قرن های نهم ودهم هم فقط با انسانها دیده میشود. در تصاویر ایندوره ، اسپ ازسایر حیوانات بیشتر جلوه نمایی میکند . تصویر اسپ در مجالس مینیاتوری « مکتب شیراز» خیلی قشنگ واما بی حرکت است وغالب ازپهلوکشیده شده اند .کشیدن اسپان در صفحات منقوش جنبه تزئینی داشته ودرصحنه های جنگ ونبرد از افتادن اسپ خبری نیست . تصاویر«شیر» درین عهد آمیخته باخیالات وتصورات است . ازسایر

حیوانات چون گاو، شتر، قاطر، خر، بز، گوسفند، پلنگ وگاهی کرگدن، خرس وخوگ نقاشی هایی بعمل آمده است. درصورتهای قرن (۷ـ۸ه) مربوط حوزه «شیراز» ساختمان ها وعمارات به چشم نمیخورد واما در اوایل قرن نهم (۸۰۸ه) کشیدن عمارات در حوزه هنری بغداد در داستان «همای وهمایون» که از طرف جنید نقاشی شده است بچشم میخورد. ولی سایه روشن در آن دیده نمیشود در مکتب هرات عصر بهزادعمارات مجلل دیده میشود. مثلاً درصفحه مصورلیلی ومجنون در مدرسه داخل وخارج عمارت بمشاهده میرسد. این کار بسان سبك سورئالیزم است که از حقایق دور بوده ومحض زیبایی بوجود می آید. درین صورتها سردرها با خطوط بسیار زیبا دیده میشود واین سردرها نسبت به سایر قسمت های عمارت اهمیت فوق العاده وقابل توجهی داشته است. وکذا انواع کاشی های رنگین درآن بکار برده شده است که زیبایی آن خیره کننده میباشد.

تصاویر درختان در قرنهای (۹ـ۱۰ه) مانند دوره ایلخانیان به سبك رمانتیك نیست خصوصیاتیکه درنقاشی این درختها بملاحظه میرسد اینست که هیچگاهی در حالت جنبش وتکان دیده نمیشوند وحتی که یکی از برگهای آن هم بواسطه بادملایمی تکان وشور نمیخورد. وگاهی هم سر درختان درمکتب شیراز همیشه حالت بهاری دارند وهمه گلها وبرگها روی بیك طرف خوابیده اند که گویی بسوی نقاش خیره خیره می بینند. در کارهای بهزادوعصر او یك دوجا درخت خزانی توجه راجلب میکند. این تصویر تقلیدی از هنر چینی است. در مکتب نقاشی این عصر کوهها اسفنجی وبشکل مقواهای بریده میماند که نیز تقلیدی از هنر چینی میباشد تصویر دریا درین دوره چندان مورد توجه نقاشان نبوده ودر نقاشی به شکل زمینه خیلی تاریك ولکه سیاهی نشانه داده شده است تصویر آتش، به شکل عجیبی کشیده شده که به هیچ وجه شباهتی به آن نمیرسانند.

تصویر آب، همیشه از نقره بوده که بمرور زمان سیاه میشود.

تتبع و نگارش: عبدالله امیری

تحقیقاتی دربارهٔ عدد هفت ✿

نویسندگان وشاعران زبان دری از دورهای قدیم تاامروز (**عدد هفت**) رابگونه گون ترکیب‌ها در آثارخویش مانند: هفت رنگ، هفت ستاره، هفت پیکر، هفت اورنگ، هفت کشور، هفت آسمان، هفت اقلیم، هفت اندام، هفت خوان، هفت دریا، هفت دوزخ، هفت طبق و ... بکار برده اند.

البته چگونگی استعمال این عدد نه تنها در زبان دری بلکه در زبانهای زنده‌جهان نیز معمول میباشند. دانستن اینکه‌چرا توجه‌دانشمندان به بکار بردن این‌عدد (**عدد هفت**) بیشتر بوده کاریست طاقت فرسا ومشکل. زیرا نمیتوان حکم قاطعی کرد که چرا این عدد را پسندیده اند ونسبت بدیگر اعداد بیشتر استعمال نمودند. اما اینقدر باید گفت که **عدد هفت را سعدالاعداد** خوانده‌اند. چنانچه‌مولاناجلال‌الدین‌بلخی ثم رومی در مثنوی خود به بیان مفهوم این عدد (**عدد هفت**) چنین آغاز میکند که اینك ابیات مذکور را در این جا نقل می نماییم وسپس مطالب دیگر رابامثله منثور ومنظوم دورهای مختلف بیان میدارم.

✿ در آغاز تحقیق ومطالعه ام‌دربارهٔ (عدد هفت) ازیادداشت‌های مرحوم داکترمحمدمعین استاد دانشکده ادبیات تهران در این مورد بی اطلاع نبودم. اما تصمیم بنده آن بود که در اخیر مطالعات وتحقیقات خویش از یاد داشتهای آن دانشمند نیز استفاده کنم. مدتها در دیوان‌های شاعران نام آورزبان دری تفحص وتجسس کردم ومطالب را از آنها گرد آوردم وسپس به مطالعه کتاب (تحلیل هفت پیکر نظامی) تالیف‌مرحوم داکتر محمد معین پرداختم. چنین یافتم که این اثر در ذات خود از تحقیقات بی نظیری در زبان دری است ودرباره عدد هفت مطالب بسیار سودمند ارائه میدارد که یادداشت های منثور بنده مشتی در برابر خروار است اما چیزیکه قابل تذکر است، این است که هر نویسنده در تحقیق وکاوش موضوعات همانند، روش خاصی دارد. من به طرز کار عالمانهٔ مرحوم داکتر محمد معین که هفت پیکر نظامی را تحلیل نموده وبامثله وشواهد زیادی از متون منثور دری به نهج‌استادانه آنرا بانجام رسانیده‌است، قائلم. اما من مثالهای شعری زیادی را که دریادداشتهای داکتر معین نیست‌از دیوان ها گرد آور دم وبر آن شدم که ما حصل مطالعات خویش را به خواننده ارجمند تقدیم دارم. امیدوارم زحمات من در این راه مثمر باشند.

از مثنوی مولوی:

ای ضیاء الحق حسام الدین سعید — دولتت پاینده فقرت بر مزید
چونکه از چرخ ششم کردی گذر — بر فراز چرخ هفتم کن مقر
سعدالاعدادست هفت ای خوش هوس — زانکه تکمیل **عدد هفت** است وبس
گر شماری حرف شمس الحق، هفت — آنکه کار ما از او بالا برفت
هم ضیاءالحق هفت اندر علوم — این چنین هفت دگر مولای روم
شمس ومولا وضیاءالحق یکیست — در میانشان یکسر موفرق نیست
لفظ نا آشتی و معنی واحد — واحد است او واحد است او واحد
جنس هفت ومور هفت ومار هفت — انس هفت ونور هفت ونارهفت
بحر هفت و نهر هفت وهم زمین — هفت آمد هم جوارح هفت بین
نکتهٔ سیروافی الارض بازهم — نکته سیر وافی الانفس زد علم
هم سما را آفریده هفت طاق — قوله سبع سموات طباق
این چنین طاق ورواق بی ستن — در نگر در نفس خود فکری بکن
آسمان اول از آب آفرید — پس دوم از صفر وثالث از حدید
چارم از سیم است وپنجم اززراست — سادس از دروهفت یاقوت احمراست
کوکب سیارهفت وهفته هفت — هریکی از وی شده تابان وتفت
الذی جعل لکم گفت النجوم — در قدم بودش چنین صنع از علوم
هفت تن قطب رسولان الله — که مدار این جهان بوده براه
هر رسولی را اشارات کوکبی — آنچنانکه طالبان را مطلبی

. . .

هفت جوقند امت احمد بدان — گر ترا هست آگهی از درد جان
نغمز ایشان خیل صدیقین بوند — بعد از ایشان عالمان دین بوند

بعد از آن ابدال رب العالمین پس شهیدان وسر افرازان دین
پس مطیعانند وآنگه عابدان هفت شد این جوق شوق مابدان
دوزخ آمد هفت‌ای، ازین(۱) زمان سبعة ابواب از قرآن بخوان
اولین باشد جهنم ای فلان در نبی آن جهنم را بخوان

. . .

قوم هفتم از درون هاویه زآن بلاو درد وسقم ونایبه

. . .

آن جمیع هفت قوم آنجا شدند نزد آن طاؤوس شه گرد آمدند
هر گروهی برده بریك عضو راه هفت قوم از هفت عضو مرغ شاه
مثنوی هفتمین کنز غیب جست شش صد وهفتاد تاریخ درست
تو زشنبه تابه جمعه از زمان تا بیك هفته رس این رمز دان
هست از آنجا تا بدان شهر شکوه هفت بحر وهفت دشت وهفت کوه
دم مزن از سه وچارو پنج وشش هفت عضوت زان یکی یار است‌خوش
هر یکی‌را هفتصد داده خدا بهر او آماده آنجا بی ریا
وین معلق هفت‌چرخ بی‌ستون قائم ازخود تاکه چون باشند چون
آن ششم شمع ارچه رفته بود پیش هفتم ارچه دیر آمد بود پیش

۱ـ ازین: بروزن افعل از فعل زینت آمده‌است .

هفت HAFT

هفت بفتح اول وسکون ثانی عددیست معروف وبضم اول هردمی باشداز آب وشربت و دوغ وامثال آن که فروکشنده وبترکی (قرت) وبه‌عربی جرعه گویند(۱) وبکسر اول اندك خشکی را گویند که بعدازتری بهم رسد(۲) . عددهفت یعنی شش بعلاوه یک آمده است(۳) وریشه عدد هفت درزبان های باستانی چنین دیده است:

هفت در یونانی Hepta بوده ودرزبان فرانسوی Heptacorde آله موسیقی است دارای هفت تار ومرکب است از Hepta یعنی هفت یونانی و Corde یعنی تار ودسته (۴) ونیز دربرخی اززبان‌هاعددهفت چنین ریشه‌دارد: Hup وخی که‌ازنگاه‌ریشه با Hepte یونانی وهفت Haft دری مشابه است ونیز دراوستا Hapta ودرهندی باستانی Sapta درساك Hauda درسغدی Avd درپشتو Owə در اشکاشمی Avdah ودر شغنی Uvd و Uft دیده شده است (۵) .

هفت اختر :

هفت اختر عبارت از هفت ستاره (٦) وسیاره (۷) است بدین قرار :

۱ـ قمر که‌به‌دری آنرا (ماه) گویند وبه‌هندی (سوم)نامند وجایش بفلك اول باشد .

---

۱ ـ درلهجهٔ دری‌پروان برای اندکی نوشیدن از آب وشربت ودوغ وچای وامثال نوشیدنی‌ها (قرت) رابه مفهوم جرعه ای نوشیدن وبلع کردن نیز استعمال کنند .

۲ ـ ص ۱۲۱۷ برهان قاطع تالیف محمدحسین خلف تبریزی

۳ ـ فرهنگ عمید ج۲ص۱۱۱٦

٤ ـ لروس چاپ ۱۹٦۹پاریس .

٥ ـ ۱۲۰ مجله وژمه ازیادداشت های داکترزیار .

٦ـ ستاره : بکسر (سین) هر یك از نقطه‌های درخشانیکه شب در آسمان دیده می شود که اختر کوکب، استاره وستار هم گفته شده وستارگان‌جمع آن ص ٥۸۷ ج ۱ فرهنگ عمید. بعضی از دانشمندان راعقیده بر آنست که ستارگان ازخودنوردارند وسیارگان‌ازخودنور نداشته ونورخودرا از آفتاب می‌گیرند .

۷ـ سیاره: بفتح (سین) مونث‌سیار ، کاروان، قافله وهر ستاره که بدور خورشید بگردد، سیارات جمع آن ودر اصطلاح علم هئیت: سیارات ، ستارگانی‌هستند که فاصله آنها نسبت بیکدیگر ثابت نیست ومکان خود را در آسمان تغییر میدهند ، سیاراتی که بدور خورشید میگردند وبه‌ترتیب فاصله از خورشید دور واقع اند عبارت‌ازاست: عطارد، زهره، زمین ، مریخ ، مشتری ، زحل ، اورانوس ، نیپتون وپلوتون وسیارات از خود روشنایی ندارند واز خورشید کسب نور میکنند ،ص ٦۳٥ ـج ۱ فرهنگ عمید.

۲ـ عطارد (۱) که به دری آنرا (تیر) و به‌هندی (بده) نامند، جایش بفلك دوم باشد.

۳ـ زهره (۲) که به دری (ناهید) وبه‌هندی (سکر) نامند، جایش بفلك سوم باشد.

۴ـ شمس(۳) که به دری (خورشید) وبه‌هندی(آیت) نامند، جایش بفلك چهارم است.

۵ـ مریخ(٤) که به‌دری آنرا بهرام گویند و به‌هندی (منگل) جای او بفلك پنجم باشد.

٦ـ مشتری (۵) که آنرا به دری (برجیس) گویند و به هندی (برسپت) نامند، جایش بفلك ششم باشد.

۷ـ زحل(٦) که به‌دری (کیوان) وبه‌هندی آنرا (سینچر) نامند، جایش بفلك هفتم باشد.

۱ـ عطارد: بضم عین وکسر (ر) تیر، نزد یکترین سیارات بخورشید وکوچکترین آنها است که در (۸۸) روز یك دور، بدور خورشید می گردد. (ص۷۲٤ فرهنگ عمید) .

۲ـ زهره: بمعنی ستاره معروف، اگرچه درعربی با این معنا بضم اول وفتح ثانی وثالث درست است؛ لیکن دری زبا نان بسکون ثانی استعمال کنند .

از منتخب وکشف ودر لطایف مرقومست که زهره دوخانه دارد، یکی ثور ودوم میزان وجای او بفلك سوم‌است ورنگ اوسپید واقلیم وماوراء النهرحواله با وست ونیزنام زنی که‌هاروت وماروت شیفته او بودند وبفتح اول وسکون ثانی بمعنی خوبی وآرایش وتازگی دنیا بمعنی سپیدی وحسن ونام قبیلهٔ از قریش وشگوفه زرد یا مطلق شگوفه بضم اول وبفتح ها ستاره ناهید وشگوفه زرد وبسکون ها نیز آمده وزهره با بفتح دردری بمعنی پوش باشد ، مانند کیسه که در آن آب زرد وتلخ پر باشد وآن بجگر هر حیوان چسپیده می باشد وبمعنی دلیری وشجاعت وقوت وقدرت باشد. ، ص ۲۱۲ غیاث‌اللغات چاپ بمبئی .

۳ـ شمس: از جمله ستارگانی است که سیارات از آن کسب نور نموده منور بنظر می خورند.

٤ـ مریخ: بکسر (میم) وبفتح (ر) بهرام ستاره است از زمین کوچکتر که بعد از زمین واقع شده و د وبرابر عطارد وبنصف زهره روشنایی دارد. مدت حرکت انتقالیش قریب دوسال است در دری بخون هم گفته شده در اساطیر آنرا خدری چتگ گفته اند . ص ۹٦۲ فرهنگ عمیدج ۲ .

۵ـ مشتری بضم (میم) وفتح (ت) وبکسر (ر) بر جیس ، هر مز، زاوش ، ژوپیتر بزرگترین سیارات منظومه شمس است واز حیث روشنایی در مرتبهٔ دوم یعنی پس از زهره است ،تقریباً (۱۲۳۰) برابر زمین است در ۱۲ سال یکدور گرد خورشید میگردد، قاضی فلك نیز گفته‌شده.ص ۹۷۵ فرهنگ عمیدج ۲

٦ـ زحل: بضم (ز) وفتح (ح) کیوان ، ساتوان یکی از سیارات که بعد از مشتری از تمام سیارات بزرگتر است وهشت قمر دارد ویك حلقه نورانی دورآنرا احاطه کرده مدت حرکت انتقالیش ۲۹ سال ونیم است . ص ۵۵۲ ـ ج ۱ فرهنگ عمید .

هفت اختر در دیوان شعراء :

پسری چون تو ندیدند درین شش روزن — هفت سیاره ونه دایره و چهار گهر - سنایی

چند از شش روی یکدم چار بالش های ما — بر فراز تارك نه چرخ وهفت اختر نهند «

قبول یافت زهر هفت اختر آتش وآب — شود زلطف جمالش مصور آتش و آب «

هفت سیاره روانند و لیك از رفتن — ماه در رقعت ودرجرم چو کیوان نشود «

هفت کوکب بر فلك گشته مبین در زمین — درده ودو برج پیدا گشته در لیل ونهار «

تا ز روی مایه مردم رانه از روی نسب — چار عنصر ما در رند و هفت سیاره پدر «

بادامرت در زمین چون چار عنصر پیش او — بادنامت در زمان چون هفت سیاره سمر «

بر تار هفت اختر چون خیمه زدی زان پس — هم خصل دمادم نه هم رطل دمادم زن «

باز نیلوفر که زاهد روی وصوفی کسوتست — چون دل او سوی شاد وسمع هفت اختر کشد «

تا بر این هفت فلك سیر کند هفت اختر — هم چنین هفت پدیدار کند هفت ارونگ - فرخی

همی شد از پس شب باستارگان پروین — چو هفت کوکب سمین بر آهنین زبزب .. «

زمانه ساخت ز هفت اختر وچهار ارکان — برای زینت بزمت دو لشکر آتش وآب - سنائی

بسر سد ملك تو و بهفت اقلیم — که چنین است حکم هفت اختر - مسعودسعد

اگر ببازم بافلك نرد سخن از یك دو حزب — زان سخنی درششدرم افتد همی هفت اخترم - عطار

ای ترا گردش نه گنبد دوار مطیع — وی ترا خواجهٔ هفت اختر سیاره غلام - انوری

ای بسرسم خلقت از آغاز دوران داشته — طارم قدر ترا هندوی هفتم اختری «

نه چرخ نموده هفت اختر — یلك فکرت او بتیز پایی «

بادت اندر خسروی برشش جهت فرمانروا — تا بر اوج آسمان لشکرگه هفت اختر است «

ای کرده بخدمت همایونت — هفت اختر ونه فلك تولا «

نی نبودست که پوشیده نباشد بروی — زرهٔ نیك وبد نه و فلك وهفت اختر «

درو بحکم روان کرد هفت سیاره زلطف داد وطنشان دوا زده جوسق ـ انوری
این هفت گوهران که از آن را سقراط بازبست بهفت اختر ـ ناصر خسرو
هفت اختر هرجنین را مدتی میکنند ایجان بنوبت خدمتی

هفت کشور :

در ادبیات دری غالباً سخن از تقسیمات هفت کشور (۱) یا هفت اقلیم در میان است. چنانکه خاقانی گوید :

گویی اندر کشورما برنمی‌خیزد وفا یاخود اندرهفت کشورهیچ جایی برنخاست

و ابو حنیفهٔ اسکافی گوید: «... گر شنید ستی نام ملك هفت اقلیم.»

در برهان قاطع هفت کشور چنین آمده است: کشور هندوستان، چین وختا ترکستان، عراق وخراسان ، ماوراألنهر ، روم، اقصای بلاد شمال.

در قسمت های مختلف اوستا نیز غالباً از هفت کشور یا هفت بوم سخن رفته است واسامی آنها چنین آمده: ارزهی ـ سوهی ـ فرد ذفشو ـ ویدذفشو ـ واو روبرشتی واو روجرشتی ـ خو نیرث (کشور مرکزی مسکن ایرانیان) این اسامی در مقدمهٔ شاهنامه ابومنصوری باتحریفاتی آمده است«برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به بیست مقاله قزوینی ص ۳۱ ـ تا ۳۳ وحواشی آن و کتب اوستا وحاشیه برهان چاپ مرحوم داکتر محمد معین جلد چهارم ص ۲۳۴۹ (۲).» ونیز نام های هفت کشور در تحلیل هفت پیکر نظامی تألیف مرحوم داکتر محمد معین چنین آمده است:

۱ـ ارزهی (۳) یا ارزه، کشوریست که در مغرب واقع است.

۲ـ سوهی (۴) یا سوه (ساوه) کشوریست که در مشرق واقع است.

۱ـ کشور : سرزمین پهناوری که شامل چند استان باشد ومردم آن مطیع یك دولت باشند اقلیم ومملکت نیز گویند ـ ج ۲ ، ص ۸۳٤ فرهنگ عمید .

۲ـ از تعلیقات دیوان‌منوچهری دامغانی ، ص ۲۳۹ بکوشش محمد دبیر سیاقی چاپ دوم .

3- Arezahi

4- Savahi

۳ـ فرد ذفشو (۱) یافرد ذفش، کشورجنوب شرقی است.

۴ـ وید ذفشو (۲) یا وید ذفش، کشو ر جنوب غربی است.

۵ـ واو روبرشتی (۳) یا وروبرشت ، کشور شمال غربی است.

٦ـ واو روجرشتی (٤) ویا وروجرشت (ورو گذشت)، کشورشمال‌شرقی است.

۷ـ خونیرث یا خونیرس (خوانسیرس) (٥) که کشور مرکزی است(٦) ص ۱۰۴ تحلیل هفت پیکر نظامی.

و اما در تعیین سرحدهفت کشورمولف غیاث اللغات‌چاپ بمبئی چنین ابراز نظر میدارد:

هفت کشور : عبارت از هفت ملك که محل سلطنت کلان هستند ، ظاهـر آن چین وتر کستان وهند وتوران و ایران وروم وشام وبعضی بجای ترکستان، فرنگ را شمار کنند وبهتر آنست که هفت کشور مراد از هفت اقلیم باشد که حکما هفت حصه ربع مسکون را قرار داده اند (۷) .

هفت کشور در دیوان شعر اچنین آمده است:

هفت کشورزیر فرمان کرد، نوبت سه زد — صبرکن تاپنج گردد نوبت طفل تگین.. انوری

ز عوفش در عنایت چهـار عنصر — زسیرش بـا سعادت هفت کشور «

تـونـام سید سادات بگذرانیدی — ز هفت کشور بر آسمان هفت طبق «

1- Fradadhafshu

2- Vidadhafshu

3- Vouru-barəshti

4- Vouru-jarəshti

5- Xvanirutha

٦- برای معلومات بیشترمتون منثور رجوع شود به تحلیل هفت پیکر نظامی بقلم داکترمحمدمعین .

۷- ص ، ۱٤۷ ـ غیاث اللغات چاپ . بمبئی.

او تا د هفت کشور اگر کان زر شود همست در آن نبندم وجز خاك نشمرم انوری

بالای هفت کیوان ایوان ماست امشب سلطان هفت کشور بر خوان ماست امشب ـ دیوان شمس

چون رو به معراج آورم از هفت کشور بگذرم چون پای بر گردون نهم نه چرخ و چنبر بشکنم «

اگر هفت کشور به شاهی تراست چرا رنج وسختی همی بهر ماست ـ فردوسی

جهان هفت کشور ترا بنده باد سرت بر تر از ابر بارنده باد «

همان هفت کشور به شاهنشهی نهاد از بزرگی وتاج مهی «

به هر هفت کشور تویی شهریار زهر باد تو باشی بهر شهریار «

بهر هفت کشور همی بنگرید که آید ز بیژن نشانی پدید «

شوم پیش یزدان بباشم بپای کجا هفت کشور بدو اندر رای «

پس آنجا بر کف نهاد و بدید درو هفت کشور همی بنگرید «

زمین هفت کشور ترا بنده اند به پیش تو دولت پرسنده اند «

هم از هفت کشور بر او بر نشان زدهقان واز رزم گردن کشان «

مرد کی گردد به گرد هفت کشور نامور نابود زین هشت حرف اوصاف ذاتش بیخبر ـ سنائی

جلالش بر نگیرد هفت کشور سپاهش بر نگیرد هفت گردون ـ عنصری

هفت کشور نمی کنند امروز بی مقالات سعدی انجمنی ـ سعدی

شیراز وآب رکنی واین باد خوش نسیم عیبش مکن که خال رخ هفت کشور است ـ حافظ

شه زاولستان محمود غازی سر گردن کشان هفت کشور ـ فرخی

تا به شاهی نشستی از پی تو هفت کشور همی شود هفتاد «

مهتران هفت کشور کهتران صاحبند هرکسی کو کهتری صاحب بود مهتر شود «

کشوری خالی نخواهد بود از عمال او ور همیدون هفت کشور هفتصد کشور شود «

جهاندار محمود بن ناصر الدین خداوند و سلطان هر هفت کشور «

همیشه شاد وخندان بادو دلشان ملك محمود شاه هفت کشور «

خیز تا دامن زچرخ هفتمین برتر کشیم هفت کشور رابد ورساغری اندرکشیم-سنایی

گرفت از ماه فروردین جهان فر چو فردوس برین هفت کشور-عنصری

هفت کشور تمام در عهدش دختر هفت شاه در مهدش - نظامی

وآن سراچه که هفت پیکر بود بلکه ارتنگ هفت کشور بود »

هفت اقلیم (۱) :

عبارت از هفت کشور است کنایه از تمام کشور های روی زمین (۲).

هفت گاه : عبارت از هفت اقلیم (۳) . برای معلومات بیشتر وتقسیمات هفت‌اقلیم روی‌زمین رجوع شود به کلمه(هفت‌اقلیم) ج - ۷ - ص‌ص - ۴۵۹۰۴۵۸۱ فرهنگ انند راج تألیف محمد دبیر سیاقی (۴).

هفت دکان: کنایه از هفت کشور آمده که‌هفت‌اقلیم باشد وآن یك حصه‌از هفت حصه‌ربع مسکون‌است‌چنانکه گویندکشوراول وکشوردوم وهرکشوری‌به‌کوکبی‌تعلق دارد کشور اول که اقلیم اول باشدبه‌زحل و آن هندوستان است ودوم بمشتری وآن ختاوختن‌است‌سوم‌بمریخ وآن ترکستان‌باشد چهارم بافتاب‌وآن عراق وخراسان‌است.

پنجم به‌زهره وآن ماوراء النهراست.ششم عطارد که روم باشد هفتم بقمر وآن اقصای بلاد شمال است. (۵)

مرکز عالمی از غایت حلم هفت اقلیم تراهفت اندام .. انوری

عالم دیگری تو در عالم هفت اقلیم تو ز هفت اندام »

۱- اقلیم مأخوذ از یونانی ،مملکت، کشور، ناحیه ،قطعهٔ از عالم که از لحاظ آب وهوا و سایر اوضاع واحوال طبیعی از منطقه وقطعه دیگر جدا باشد . پیشینیان کلیه خشکی های عالم را به هفت قسمت تقسیم کرده وهر قسمت را اقلیم نامیده اند ج ۱ ص ۱۲۵ فرهنگ عمید .

۲- ج ۲ ، ص ۱۱۱٦فرهنگ عمید .

۳- ص ۵۰۵ غیاث اللغات چاپ بمبئی .

٤- برای معلومات بیشتر رجوع شود به تحلیل هفت پیکر تالیف مرحوم داکتر محمد معین .

۵- ص ٦٤ هفت اقلیم .

افتخار ملوك هفت اقلیم تاج دین خدای ابراهیم - انوری

تو جهان کاملی اندر جهان مختصر هفت اقلیمی که باقی باد هفت اندام تو «

شکر ایزد را که خسرو هفت اقلیم آن شاه مبارك قدم آن ذات کریم «

زین سیه چشمی جادو صنمی طرفه چو ماه بی نظیری که نظیرش نه در هفت اقلیم - سنائی

بسا مجال سخات هفت اقلیم تنگ میدان بسان هفت اورنگ «

نظامی گوید:

هفت شهزاده را زهفت اقلیم در کنار آورد چو دریتیم

وی بسا کشور دل که از تعلیم گشت قاضی القضاه هفت اقلیم

چون ز کشور خدای هفت اقلیم هفت دختر ستد چو دریتیم

همیشه تا بجهان زیر این دوازده برج بود جهت شش واقلیم هفت وطبع چهار - مسعودسعد

برسد ملك تو به هفت اقلیم که چنین است حکم هفت اختر «

دست جود تو جان ساخته با هفت اقلیم پای قدر تو چو دل تاخته با هفت اورنگ - سنائی

ای که هفت اقلیم وچهار ارکان عالم را به علم همچو هفت آبا تو در بانی وچون چهار امهای «

لاجرم حرمتی پدید آید شاعران را به گرد هفت اقلیم - «

هر آینه که تویی آفتاب هفت اقلیم گهی به بدره فرستی عطا گهی بجوال - عنصری

زهیبت قلم تو عدو هفت اقلیم بگونه قلم توشد ست زار ونزار - فرخی

کد خدای ملك هفت اقلیم خواجه سید ابو سهل عمر «

بنشاند بسخن بدعت هفتاد هوا بنور دد به قلم قاعده هفت اقلیم «

ملك هفت اقلیم صنایع میکند چون گدا بر دلق سوزن میزند - مولوی

کشور خوبی مسلم شد ترا در گوش کن حلقه خدمت سر افراز ان هفت اقلیم را - جامی

گرفت از شش جهت عشق تو خواهد مرا رسوای هفت اقلیم کردن - جامی

«ادامه دارد»

پوهنمل عبدالرسول رهین

ارشیف* ملی افغانستان

ارشیف ملی چیست :

ارشیف ملی عبارت از مجموعهٔ اسناد ومدارك کتبی دولتی ایست که بعد از اجراآت قانونی دولت بغرض استفاده محققان ومتتبعان کشور در یک منبع مرکزی تنظیم ونگهداری می‌گردد. منظور از مدارك کتبی تمام ریکارد ثبت وقید شده ملی از قبیل اوراق واسناد رسمی ، قباله‌ها، مقاوله‌ها، ریکارد های مذهبی، تعلیمی تجارتی، اجتماعی، مدنی، ملی، معاینات طبی، مکاتیب رسمی وخصوصی ونشرات رادیویی بشکل تیپ، فلم ومایکروفلم میباشد. برعلاوه درین مرکز نسخه‌های خطی اصیل ، عکسها ، نقشه ها وحتی اسناد ومدارك شخصی که‌توسط شهریان اهدا ویا توسط خود دولت خریداری شده محافظت میگردد که بدون شک نسل آینده و اهل تحقیق بهریک از این اسناد واوراق ضرورت دارند. زیرا این مکاتیب وقایع روزانه، خاطره ها، قباله‌ها، وصیتنامه ها ودیگر اسنادکتبی برای نسل آینده می‌فهماند

---

* اصطلاح ارشیف ازکلمه Archeion ارچین یونانی گرفته‌شده بمعنی عمارت ادارات دولتی میباشد .

که مردم گذشته چه می‌نوشیدند، چه میخوردند ، چه محبوبات را می‌کشتند ، چطور زندگی میکردند، خانه ها وشهر های شان چه‌نوع بود، از کجا آمده بودند، عقاید شان در باره سیاست ومذهب چه بود، درسیاحتها چه دیده اند ودرزندگی چه کرده اند که که مجموعاً تاریخ قوم‌ها،ملت‌ها وکشورها را تشکیل میدهد .

هدف این مرکزملی حفاظت، نگهداری وفراهم آوری مواد برای محققان ومتتبعان میباشد که دریک عمارت مجهزمحفوظ از آتش گرفتن،محو شدن،شاریدن، رنگ زایل شدن وبالاخره‌پاره ونابودشدن بصورت محتاطانه ترتیب،تنظیم وفهرست‌میگردند.

تاریخ بی‌ارزش خواهد بود اگر از روی حقایق وحقیقت های مستند ودرست نوشته شده نباشد. دربسیاری موارد تاریخ گذشته،حقایق تاریخی وجود نداشته وتاریخ واقعی نگارش نیافته وتاوقتی‌نگارش نخواهد یافت که اسناد ومدارك کتبی که حقایق درست تاریخ را نشان میدهند بدسترس مورخان قرار داده نشود. چه اکثر قسمتهای دانش مورخان در بارهٔ تاریخ گذشته ازدهنی به دهنی بایشان رسیده است. مگر تاوقتیکه اسناد ومدارك برای اثبات حقایق دهن دهنی نداشته باشند قبول آنها بحیث حقایق تاریخ بمنظور درك تاریخ واقعی موثق نبوده ارزش واعتبار تاریخی ندارد.

مواد ارشیف‌ملی:

معمولاً ارشیف ملی محتوی مواد آتی میباشد:

۱ـاسناد واوراق قدیمه: این دسته مدارك شامل مکاتیب،فرمانها،وقایع روزانه خاطره ها، وقفنامه‌ها، وصیتنامه ها، قباله ها،اوراق عسکری واسناد قدیمی مربوط به متوطن شدن اقوام ووقایع تاریخی گذشته میباشد.

۲ـ ریکارد مساجد اماکن مقدسه ومقابر : ریکارد مساجد منبع مفیدی برای‌مورخین وشجره نویس‌ها میباشد. ریکارد مساجد شامل موعظه‌ها، کنفرانسها، لست آخندها مقررات مساجد، وقایع روزانه ، ریکارد عروسی‌ها، ریکارد مرده‌ها وغیره بوده واسناد راجع به قبرستانها را احتوا میکند.

۳ ـ اسناد مکاتب : مجموعه مکاتیب محتوی دفتر های وقایع ، اطلاعیه ها تصاویب ، مجالس معلمین ، اعلان ها ، مکاتبه های شاگردان ، تعلیماتنامه های مکاتب ومکاتیب راجع بمعلمان واستادان مکاتب .

۴ ـ اوراق واسناد محاکم وقضاوت آنها : رویه قضایی شامل تمام اسناد ومدارك جزایی وانضباطی میباشد که در عموم محاکم وشعبات قضایی صورت میگیرد. این دسته مدارك برای حقوق دانان وهمچنین در مورد تاریخ سیاسی واجتماعی کشورها خیلی مهم وپر ارزش میباشد.

۵ـ مجموعه های هنری : این گروپ اسناد شامل ریکارد موسیقی قدیمه ، موسیقی های رزمی ، شرح زندگی موسیقی دانها ، موسیقی نوازها ، سرایندگان ومجسمه سازان هیکل تراشان ، عکاسی عکسهای هنری ، تابلوها ، میناتور هاوغیره میباشد.

٦ـ ریکارد کلپ ها ، انجمن ها وموسسات : درین مجموعه ریکارد کلپ های مسلکی تعلیمی ، موسسات ملی از قبیل کلپ های سپورتی ، انجمن های تعلیمی وفرهنگی موسسات نسوان وغیره میباشد.

۷ـ ریکارد های طبی : درین مجموعه تجارب داکتران ، ریکارد معاینات ، احصائیه امراض ، ریکارد شفاخانه ها ، مریضان داخل بستر در سالهای مختلف ، شیوع امراض ساری ، وقایه امراض وغیره شامل است.

۸ـ ریکارد های مملکتی : مجموعه ریکارد های مملکتی شامل ریکارد مربوطه به تاریخ قریه ها ، ولایات ، جاهای تاریخی وشهرهای مختلف کشور میباشد. شامل کار نامه های حکومتهای گذشته ، کنفرانسهای مطبوعاتی حکومتها ، تصاویب حکومتها واعلامیه های تاریخی میباشد. علاوتاً عکس های اعضای حکومتها ، رجال واماکن رویداد ها ووقایع مهم درادوار مختلف شامل این مجموعه بوده میتواند.

۹ـ ریکارد پلها ودروازه های نهرها وتونلها : این مجموعه ها شامل احصائیه پلها

تاریخ ومقدار پول مصرف شده، تاریخ شروع وختم پروژه ها، تصاویب تاریخی وهمچنان ریکارد کارگران ومعماران را احتوا میکند.

۱۰- ریکارد جنگها: این مجموعه شامل ریکارد شورش ها، بغاوتها، جنگها مدنی اسمای جنگها، تعداد عساکر جنگهای تاریخی یاد داشتهای قهرمانان وسربازان، نقشه های جنگی، نامه های سربازان وریکارد های جنگ آوری عساکر میباشد.

۱۱- مجموعه های متفرقه: مجموعه های دیگریکه درکتگوری های فوق داخل شده نمیتوانند عبارت از مجموعه های اهدایی نویسندگان، اسناد ومدارك علمی و تحقیقاتی ورساله های استادان و نویسندگان ومحققان میباشد. و نیز سایر اسناد ومدارك که بنحوی از انحا بدرد نسل آینده میخورد مواد ارشیف را تشکیل میدهد.

ارشیف ملی افغانی:

از خلال مجموعه هاییکه درین مرکز ملی جمع آوری میگردد واضح میشود که همه مواد این موسسه مواد اولی وضروری عموم محققان ومتتبعان وبالاخره نماینده سیر فکری وتاریخی جامعه بوده بدون شك براهمیت وارزش همچو یك مرکز بزرگ افغانی بادر نظر داشت واقعیت ها وشرایط کنونی افغانی می افزاید که تاسیس آنرا تحت مواد آتی محیطی پیشنهاد می نمایم:

۱- ارشیف ملی افغانستان بفرمان شاهی تأسیس وافتتاح گردد تامواد ارشیف که مربوط بقوای سه گانه دولت میباشد بمرکز انتقال کرده بتواند.

۲- اساسنامه ارشیف که شامل تشکیل بودجه، محل وطرزاجراآت آن می باشد ترتیب گردیده مراحل قانونی خود را طی کند.

۳- یکتعداد محصلان وکتابداران جوان در صورت امکان در داخل کشور ودر غیر آن تحت پروگرامهای سه ماهه عاجل برای تنظیم وترتیب درست این ذخیره ملی در خارج کشور تربیه شوند.

۴ـ در پلانهای بعدی فکر طرح یک تعمیر مجهز که از سرماه، گرماه، آتش وبسا پیشامد های دیگر جلوگیری بتواند در نظر گرفته شود .

۵ـ مواد واسنادمربوط به افغانستان از کشورهای دیگر بروی مایکروفلم ها، فلم ها، فلم ستر پها، فوتوکاپی، عکاسی وغیره جمعآوری گردد.

بادر نظر داشت مواد فوق ارشیف ملی افغانستان قادر خواهد شد بوظایف آتی اشتغال ورزد.

۱ـ تهیه وترتیب اسناد ومدارك وگذاشتن آنها درجاهای مناسب بصورت منظم طبق پرنسیپهای مسلکی وفنی.

۲ـ کمک به محققان ومتتبعان کشور در استفاده از مواد ارشیف.

۳ـ تهیه فهرست های اسناد ومدارك سیاسی، تاریخی، اجتماعی، وبالاخره فهرست عمومی مواد ارشیف به سیستم فنی ومسلکی کتابداری.

۴ـ نشر مطالب در باره اهمیت ارشیف ملی، طبع متین بعضی ازاسناد ومدارك معتبر ومفید عامه ارشیف.

۵ـ تهیه وسایل عکس برداری از اسناد ومدارك ارشیف وبرقراری رابطه باارشیف های بزرگ جهان.

انتظار داریم ارشیف ملی افغانی پیش از آنکه در جریان تاریخ در حالی افتتاح شود که اثری ازآن بجا نمانده باشد تأسیس گردیده این خلای بزرگ ملی و میراث افغانی از محوه ونابود شدن نجات یابد .

نویسنده: عنایت‌الله شهرانی

لغات مستعمل در لهجهٔ دری بدخشان

- د -

۱- دادر Daadar : اسم ، (ك د ج ف) بر ادر و این کلمه را معمولاً زنها بمرد های نا محرم نیز استعمال میکنند. دادرك Daadarək تصغیر دادر است.

مثال : ای دادرجان همو بریك مره بگردان (برادرجان همان بره مرا بگردان) .

۲- دارو Daro : اسم، (ج ف د) باروت ، دوا

الف - دروازی ها داری Daari گویند.

ب - چل دارو Chəldaaro: دواییست که ازچهل نوع دارو که از علوفه بدست می آیند، ساخته شده باشد.

۳ـ داسکله Daaskəla : اسم آلـه (ك ف ج) داس خـوردیـکه برای خیشاوه کچالـو وغیره بکارمیرود . داس انواع واقسام مختلف دارد : مثلا داس کدرو Kadraw وداس گندم‌دروی وشاخ‌بر که توسط آن‌شاخه‌های درختان را قطـع کنند .

الف‌ـ داس: بروزن تاس‌افزاری است که‌بدان‌غله درو کنند وبه عربی منجل خوانند وخس‌های سر تیز را نیز گویند کـه بـر سردانه‌های گندم وجو هست که درخوشه می باشد ونوعی از دام هست که آنرا پادام گویند ودام نخچیر هم است وگیاهی است دوایی که آنرا به عربی ودهره را نیز گویند وآن سلاحی است مانند داس ودستهٔ درازهم دارد وحربهٔ مردم گیلان است واستخوان ماهی را نیز گویند ، برهان .

۱ـ نخچیر Naxcheer : اسم، در بدخشان بمعنی آهـو.

ب‌ـ داس،آلـهٔ زراعتی است که بدان کاه وزراعت را قطع کنند، غیاث.

۴ـ داش Daash : اسم، (ج) خوراك سگ وجاییکه خشت پخته می شود.

الف‌ـ داش خر Daashxər کنایـه از اشخاص فرومایه وطامع .

ب‌ـ گندیGəndi : نان وخوراك سگ ها .

۵ـ داف Daaf : (ج) دفعه ، نوبت ، وار

٦ـ داغ Daagh : قید، صفت(ك ج د) نشانه جوش، گرم وسرخ، لـکه

الف‌ـ بروزن باغ معروفیست وبمعنی نشان هم آمده است ومعنی کـه شاعر چند جا ببندد. ونام شاعر که غزل وقصیده مذکور شود. برهان.

۷ـ داك Daak : صفت فاعلی وکنایـه (ك د ف ج) مخبر، خبر رسان،سخـن‌چین، پوسته .

الف‌ـ داك ، پوسته چی ، افغانی نویس .

۸ـ دانیك Daanek : اسم تصغیر (ف ج) دانه یا خستهٔ زردالو.

الف ـ در کشم Daanək دانك .

۹ـ دامن گیر Daamangeer : (ك د ج) ادعای حقوق، خواهش ویا آرزوی بیش.

مثلاً : دا درجان اگه همو کارمه نکدی ده روز قیامت دامن گیرت هستم .

(برادرجان اگر همان کار مرا اجرا نکنی در روز قیامت دامن گیرت می شوم) .

الف ـ کنایه از مصائب است وکنایه از مدعی وباعث سکون وصانع شدن هم است ـ برهان .

۱۰ـ دامنه Dammana : اسم ، اسم مکان (ك ف ج) مرض محرقه ، مرض دوام دار ودامنهٔ کوه .

الف ـ در درواز دومنه Domana وهسپیه Hispiya گوید .

ب ـ دامنه، دامان کوه، مرض محرقه، افغانی نویس .

۱۱ـ دالون Daalon : اسم مکان (درواز) دهلیز ، خانه ییکه یکطرف آن باز باشد خانه تابستانی.

الف ـ در (ج ف ك) دالان Daalaan گویند.

۱ـ دالان خانه‌ییکه سه طرف آن دیوار ویك طرف آن پنجالی باشد، افغانی نویس.

۲ـ بروزن پالان دهلیز خانه وکوچهٔ سر پوشیده باشد ـ برهان .

۱۲ـ دپودپ Dapodəp : (ك د ج) سروصورت، خودنمایی نشان ازغرور بیجا .

الف ـ کروفش Karofash وکروفو Karofar هم گویند.

ب ـ دپودوپ : خود نمایی وکروفر ، افغانی نویس .

۱۳ـ دپی Dapi : صفت که‌درجرم وکشم دوپه Dopa هم گویند. بمعنی شخصیکه زیاد قرضدار باشد ونتواند قرض خود را تأدیه نماید . در سابق دوپه به آنهایی اطلاق می شد که قرض شان به هزار روپیه می رسید .

۱۴ـ دت Dat : ضمیر (ك ف ج) پدرت.

الف ـ ده Da وده dəda یادده dada وده Tha همه بمعنی پدر استعمال میگردد. در

زبان ترکی نیز این لغت مستعمل است.

ب- پدر کلان را Vaa واویا بوا Bowa گویند اما در کشم ما در کلا ن را ویت Vet گویند که در مناطق دیگر بشکل ماما Maamaa استعمال میگردد. ترکی زبانهای بدخشان پدر کلان راباوه Baawa ومادر کلان را مامه Maama گویند.

ج- بفتح اول و ثانی بمعنی دد است که جانور درنده باشد وقلندر را نیز گویند. در ترکی کنیز را نیز گویند که فرزندان کلان کند - برهان.

د - دده بفتح هر دو دال چهارپاییکه درنده باشد - غیاث.

۱۵- دختندر Dəxtandar :(ك د ف ج) دختر اندر.

الف- بروزن سوزنگر دختر شوهر باشد اززن دیگر ودختر زن ازشوهر دیگر برهان.

ب- دختر زن باشد، رودکی گوید.

جز بمادندر نماند این جهان کینه جوی با پسندر کینه دارد همچو یاد ختند را

لغت فرس

۱٦- در آمیز Daraamayz : اسم مرکب (ك ف ج) آمیختن دو نوع روغن مثلاً روغن چربو را با روغن زغر یکجا کنند وآنرا در آمیز گویند.

الف- دولاب Dolaab یا دولاو dodaaw نیز گویند.

ب- بعضاً دولاب را به جای دوپه نیز استعمال کنند.

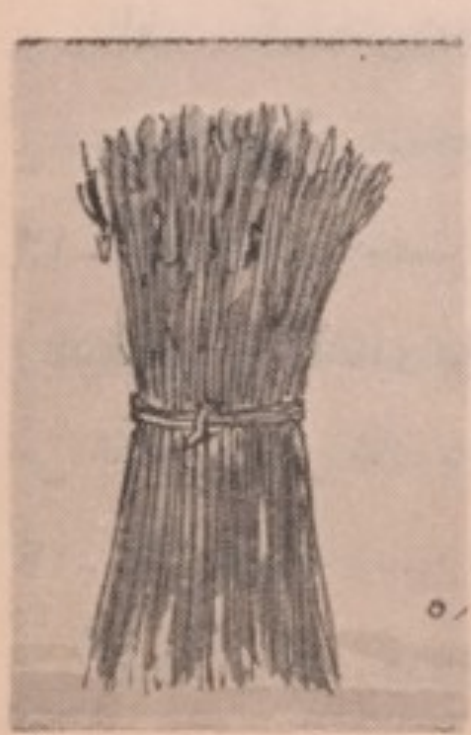

۱۷- درزه Darza: اسم(ك د ف ج) چند قبضه گندم، جو، علف وغیره که با هم بسته شوند.

الف- بروزن هر زه‌توده وپشتهٔ علف وخار وخاشاك باشد وبمعنی درز هم آمده است که چاك دوخته باشد ودختر را نیز گویند وبمعنی اول بازای دری آمده یعنی درژه باشد- برهان.

۱۸- درس Dərras : حاصل مصدر (ك د ف ج) لرزه وتکسان خوردن درسردی، ترس وغیره.

۱۹- درشته Dəroshta : اسم (ك د ج) مخلوط کاه ، جوورشقه که به اسپ دهند .

الف - بروزن درسته است که عفو کردن وگذاشتن از گناه باشد ، برهان .

ب- میده سبزه که با کاه به اسپ دهند، افغان نویس .

۲۰- دروش Dərawsh اسم آله (ك دف ج) درفش آله ییکه بدان بوت ، چموس کفش وغیره را دوزند .

الف- درفش، به کسر اول وفتح ثانی وسکون فأ وشین قرشت افزار کفش دوزی وامثال ایشان را وعملی را نیز گویند که در روزچنك بر پای کنند وبرق را نیز گفته اند بمعنی فروغ وروشنی وچیزیکه درخشان باشد وقوط ییکه در روز جنگ بربالای دستار خود که به ترکی دولغه گویند، پیچند، برهان .

ب- فوته (Fota :) که در برهان قاطع « فوطه» ضبط است دستارخورد یا تکه یی باشد که بر کمر بندند .

۲۱- دروش Dəıosh : (ك ف ج) بریدن ونشانی کردن گوش گوساله، بزغاله وبره جهت تمییز از مال (حیوانات) دیگران .

الف - بضم اول ووا ومجهول بر وزن سروش نشتر حجام را گویند که بدان رگ می کشانید وبه عربی مبضع خوانند وباین معنی بمفتح اول هم گفته اند ویا واومعروف

در عربی داغ ونشان را خوانند وبکسر اول بر وزن ومعنی درفش است که افزا رکفش دوزان وامثال آنها باشد وعلم روز جنگ را هم گفته اند فوط را نیز گفته اند که درروز جنگ بر بالای خود آهنین ودستار بندند وبمعنی روشن هم آمده است. برهان .

۲۲- در گاو Dargaaw : قید، اسم (د ج) جوی بزرگ وخورد تر از دریا .

الف- در کشم « سیل رو » را درگاو گویند .

۲۳- درمبس Darrambas : صوت (ك د ف ج) صدای افتیدن چیزی یا شی .

۲۴- درم Darram : (کشم) یکجا، مخلوط، گدو ود .

۲۵- دروه Darawa : اسم وصفت (درواز) کامه کهنه جامه پنبه دار.

الف- در(ج ف ك) دروی Darawi گویند که لباس کارگری ودهقانی باشد این نوع لباس معمولاً از پشم ساخته می شود .

۲٦- دریك Dareek : اسم تصغیر ومکان (ف ج) درهٔ خورد .

الف - دره Dara : اسم مکان سیل روکلان ، محل بین دو کوهی که با هم نزدیك باشند .

۱- بفتح اول وتشدید ثانی شکمبهٔ گوسفند وغیره باشد وکشاده گی میان دوکوه را

نیز گویند وبه تخفیف ثانی نیز همین معنی دارد ونام ولایتی هم است از ملك بدخشان که مردم آنجا بخوش صورتی مشهور است وانار خوب در آنجا می‌شود وبضم اول وتشدید ثانی پوستی چند باشد باریك که برهم بدوزند یا برهم ببافندوگناهکاران را بدان تنبیه سازند وگاه باشد که دهل ونقاره را بدان نوازند وبمعنی دلیل وبرهان هم‌آمده است وبکسر اول در عربی آلهٔ ضرب وزدن را گویند ـ برهان .

۲۷ـ درچه Darcha : اسم تصغیر (ك د ف ج) دریچه ، دروازهٔ خورد ، کلکین وروزن .

الف ـ دریچه ، در کوچك ، غیاث.

۲۸ـ دزی وگرگی Dozeogargy : صفت ،قید (ك ف د ج) ، دزدی وگرگی ، سرقت وخیانت.

۲۹ـ دساق Dəssaaq: صفت (ج) بزوگوسفند مادهٔ دوساله .

۳۰ـ دس به ریش کدن Dasbareeshkardan : مصدر (ك ف ج)دست‌به‌ریش کردن، فاتحه کردن ، نامزد ساختن ، دعا کردن داشتن .

الف ـ دست به ریش کردن، کاری را متعهد شدن وسر خط بروت آمدن ـ افغانی نویس .

۳۱ـ دستا ویز Dəstaawayz: (ك د ف ج) تحفه، ارمغان ، سوغات ، بدست داشتن ودارای دلیل بودن .

الف ـ بر وزن رستاخیز آنچه همراه آورند وآنرا وسیله مدعای خود سازند وبمعنی درآویختن ودست درچیزی زدن وآنرا پشت‌وپناه خود ساختن وتکیه برآن‌کردن هم آمده است ـ برهان .

۳۲ـ دست وپازدن Dəstopazadan: مصدر یا «دست‌وپا» (ج ك‌ف د) سعی‌وکوشش نمودن تلاش ورزیدن بعصاً بجای دست وپازدن تپ وتلاش Tapotalaash هم گویند .

مثال : یک دست وپا که نا کینه پیدا شوه« یک کوشش کن شاید که پیدا شود»
معمولاً جمله فوق را به عوض تادیهٔ قرض استعمال کنند .

۳۳ـ دست پاچه Despaacna : (جرم) وارخطا ، سرا سیمه شدن .

۳۴ـ دست وپنجه Dəstopanja : (ك ج) سلیقه ، دست رسی درکار مهارت در عمل وغیره.

مثال ـ دگانك مه ایته دست وپنجه ده چاك داره که ادم حیران می مانه (دوست‌من در دوخت ودوز آنقدر مهارت دارد که انسان حیران می ماند) .

الف ـ سلیقه وکار ، افغانی نویس .

۳۵ـ دسیار Dəsyaar : اسم (ك د ف ج) دستیار ، خدمتگار ، همکار بچه یا دختریکه کاری را انجام داده بتواند .

مثال : ـ الهی شکر که بچیکم نیالی دسیار شده دیگه ای رنگ زردی خلاصم .
(الهی شکر است که پسرم حالا دستیار شده دیگر از احتیاج خلاص شدم) .

الف ـ دستیار ، بر وزن بختیار بمعنی ممد ومعاون ومدد کننده ویاری دهنده وشاگرد زبرست باشد ـ برهان .

۳٦ـ دس تی سر Dsttaisar : صفت نسبتی (ك د ج) ناداری ،فقیری، ناتوانی.

۳۷ـ دستان Dəstaa : وبعضاً دستان Dastaa حاصل مصدر (ك ج) طعنه گفتن، کنایه گفتن ودست ها را شوردادن معمولاً درکشم آدم (پرگپ، پرگوی) ومزنگ .

الف ـ بر وزن مستان‌جمع است که دست‌ها باشد برخلاف قیاس ونام زال پدررستم بود ومکروحیله وتزویر گزاف وهرزه را نیز گفته‌اند وسرود، نغمه، حکایت وافسانه‌را گویند ونام جادویی هم هست ونام موضعی است درسمرقند ـ برهان .

۳۸ـ دس نارس Dəsnaaras : صفت (ك ف ج د) دست نارس، غریب ظالم ظالمی که میخواهد بر مظلوم ظلم نماید اما موقع میسر نشود. محتاج .

الف ـ دست نارس ، ظالم وبی صرفه، افغانی نویس .

۳۹ـ دس نگر Dəsnegar : وبعضاً دس بین Dasben (جرم) دست نگر و دست بین محتاج کسیکه محتاج معاونیت دیگران باشد .

۴۳ـ دست حلال کدن Dəsthalaalkdan: مصدر (ك ف ج) ختنه کردن .

۴۰ـ دس ورکشی Dəswarkashi : حاصل مصدر (ك ج) محبت وجور پرسی جور پرسانی.

الف ـ بدروازی واخوردی Waaxordi که درحصص دیگر ورخری Wprxəri گفته شود .

۴۱ـ دشوان Dahwaan : اسم‌فاعل، (ف ج (دشت بان، دشت وان) کسیکه زراعت وکشت مردم را نگهبانی میکند. مردمان بدخشان چون بطور عموم زراعت پیشه می باشند. برای اینکه حیوانات زراعت وکشت را تلف نکنند شخصی را بنام دشت بان استخدام میدارند ودر وقت برداشتن حاصل مزد او را می پردازند .

۴۲ـ داخانی Daaxaani : (دعا خوانی) (ف ك ج) فاتحه دادن، دعا کردن .

الف ـ فاتیه کدن Faatyakadan فاتحه کردن، بمعنی نامزد ساختن میباشد .

۴۳ـ دق دق Deqdəq: یا دغ دغ Deghd gh نوعی از رفتار اسپ است که نه بسیار تیزونه بسیار آهسته باشد .

الف ـ دقی Dəqi قید(د) دق دق کردن اسپ ودقیت وخفگی.

۴۴ـ دغدغه Dəghagha : (جرم) جارو جنجال غم وغصه .

الف ـ بفتح اول وعین نقطه دار به وزن لخلخه‌بمعنی ترس‌وبیم وتشویش خاطر ومیل نمودن بچیزی باشد وبکسر اول وثالث جنباندن انگشتان دست در زیر بغل

وپهلوی کسی تا بخنده افتد وکف پا خاریدن را گویند ، برهان.

قسمت دوم توضیح برهان قاطع را در بدخشان بنام تخ تخك Təxtəxək گویند.

۴۵ـ دغدی Daghdi : صفت (کشم) هرزه گرد (معمولاً برای زنها استعمال میگردد)جرم ونواحی آن بجای دغدی دیدو Daido گویند ودید وبه کسی اطلاق میگردد که بودن در بیرون خانه را نظر به داخل خانه ترجیح میدهد اما در درواز « دیـدو» در مورد سگ های ایلاگرد بکار رود درترکی بدخشانی عوض دغدی بغدی Dəghdi به زنهای بیجا گرد وشوخ اطلاق می شود .

۴٦ـ دفه دار Dafadaar : صفت (ج د) استعمال assagaal (آق سقال یعنی ریش سفید، لغت ترکی) شخصی بارسوخ .

۴۷ـ دق و پرسه Dəqoparsa : حاصل مصدر (ك ج) استفاده نمودن بصورت غیرمستقیم .

۴۸ـ دق وسل Dəqoseel : صفت (ك د ج) خفه وغمگین، کسیکه«درازمریض» باشد ودراز مریضی بمعنی مرض سل است.

۴۹ـ دکشا Dakashaa : استفهام (ك ج ف) در کجا .

الف ـ بدروازی درکارو Darkau

۵۰ـ دکه Dak : (ك د ف ج) مرض سینه بغل، خله زدن ، اندك شور دادن چیزی .

۵۱ـ دگدگ Dagdag: صوت (درواز) آوازبه هم فشردن دندانها از شدت سردی . در مناطق دیگر عوض دگدگ « غرچ غرچ» ghərəchghərəch گویند .

۵۱ـ دگانیك Dəgaanek : (ك د ج) دوگانه ، خواهر خوانده.

مثال ـ مه وتاش بی جان هر دمان دکانیکستیم (من وتاش بی بی جان هر دو خواهر خوانده هستیم) تاش Taash در ترکی بمعنی سنگ است.

۵۲ـ دگر Dagar : صفت (ك ج) گوسفند یکه خصی نشده باشد وبمقصد قچقار شدن تربیه شود.

الف ـ دگر بلروازی نوعی از مرغهای نر خانگی.

ب ـ بلروازی گوسفند نر یکساله را کوژبره qawzbara گویند .

۵۳ـ دل پیچ Dəlpeych :(ك د ف ج)دل دردی، شکم دردی وپیچش .

۵۴ـ دل تلخ Dəltalx :(ف ك د ج) دعای بد، غمگین .

۵۵ـ دلدل Dəldəl : حاصل مصدر (ك د ج) مشغول ساختن اطفال با گدی ویا حرکت دادن خود طفل بازمزمه کلمه دلدل تا که خاموش شود ویا بخواب رود یعنی بمعنی « لـلو» گفتن باشد .

الف ـ دلدل کردن ، بیقراری کردن. از مصطلحات ، غیاث.

۵۶ـ دلتنگ Dəltahg : صفت(ك ف ج د) شخصیکه از مصرف کردن پول بترسد غمگین ، نفس گرفته ، اندوهناك .

الف ـ غمگین ، افغانی نویس .

گوهرم نشناخت بیدل قدر دریا مشربی کارها با خود فتادآخر من دلتنگ را ـ بیدل

۵۷ـ دلسوزك Dəleozək : (ك د ف ج) کنایه است از کسی کـه میخواهدظاهراً اظهار کمك وهمکاری کند . مثلا بسیار مره دلسوزك نتی (مرا بسیار درین قسمت فریب نده، یعنی من میدانم که تو مرا گول میزنی) وعده های خالی ازعمل.

۵۹ـ دلرو Dəlraw : (ك ف ج) اسهال

۶۰ـ دلزراوه Dəlzaruwa: صفت (درواز) دل تلخ

۶۱ـ دلگیر Dəlgeer (ك ف ج د) برای چیزی دق شدن، دق آوردن مثال : خیلی وقت میشه که ترندیدم خیله خیله دلگیرت کداودم (ازخیلی وقت بااینطرف توراندیدم خیلیها پشت دق شده بودم) .

دلیل

٦٢ـ دلیل Dalel : اسم (ك ف ج) چراغ چوبی ویا خسی که بگرد آن تکه‌را بروغن مالیده وپیچ دهند مخصوصاً در شب ها ی عروسی از آن استفاده نمایند .

اسم تصغیر آن دلیلك Da'elək باشد .

٦٣ـ دلمل Dəlmal : قید (ك ج د) گندم نیم رسیده(نیم‌خام ونیم پخته)گندم را درحالت‌دلمل بودن در آتش می اندازند وبعد از بریان شدن میخورند خود بریان شده آنرا نیز دلمل گویند .

الف‌ـ غله که هنوز خوب نرسیده‌باشد، افغانی نویس .

ب‌ـ بر وزن بلبل غله را گویند که هنوز خوب نرسیده باشد عموماً نخود خام که در غلاف باشد وهر غله نارس که آنرا بریان کند ـ برهان .

٦٤ـ دلمه Dəlama: اسم (ك ف ج) که بعضاً دیلمه Daylama نیز گویند بمعنی اولین شیریست‌که بعد از زاییدن حیوان (گوسفند، بز وگاو) دوشیده می شود. گاهی هم با سم فله:Fəla یاد کنند. اما معمولاً درترکی شیریکه با راول دوشیده شود فله وپخته آن دیلمه گفته شود.

الف‌ـ دلمه : بفتح اول وثانی شیری که بعد از مایه زدن بسته شود وبضم اول وسکون ثانی جانوری است‌زهر دار شبیه عنکبوت که به عربی رتیلا خوانند ـبرهان.

ب‌ـ شیری که بعد از مایه شدن بسته شود از سراج اللغات وغیاث .

٦٥ـ دلودق Dalodəq :(ك د ف ج) سامان وآسباب ، لوازم .

مثال : دلودق ته ایو خانه به‌نو وخانه بر (سامان‌خود را ازان‌خانه‌به این خانه‌ببر) .

٦٦ـ دله خنك Dalaxffak : اسم (ك ج د) حیوانیست معروف (به خنك مراجعه شود) .

٦٧ـ دله Dəla قید (ك ج ف د) نرمی داخل نان، مغز دانه تربوز وخربوزه وغیره .

٦٨ـ دلشوراك Dəlshoraak :دلشورك (ك د ف ج) دل بدی .

۶۹ـ دلیه Dalya : اسم (ك ف ج) نوعی ازخوراك از میده گندم بقسم آش که دربهارساخته وخورده میشود ودلده هم گویند ترکی زبانها دلیه ودری زبانها دلده را زیاده تر بکار می برند .

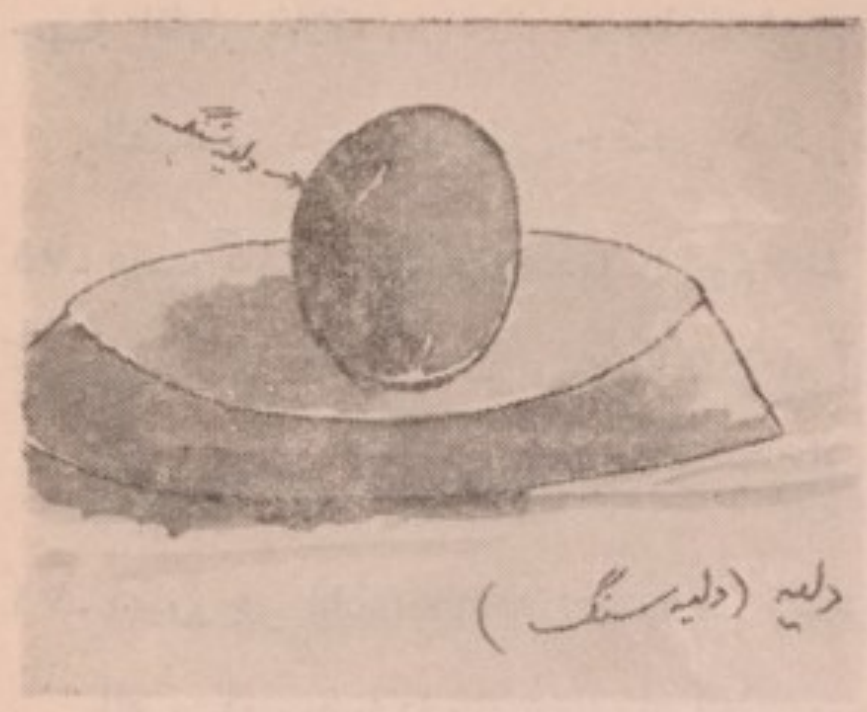

دلیه (دلیه سنگ)

الف- دلیه پلاش Dalyplaash

کار عاجل و نیم کاره ، کاریرا بسر اسیمگی اجرا کردن .

ب- دلیه سنگ DalyaSanq اسم آله (ك ج ف) سنگی که توسط آن گندم را جهة دلیه کردن میده سازند وبعضاً Lembaan لمبان هم گویند.

۷۰ـ دم آت Damaat : (د ج ف) جای هموار ، دم گرفتن، نفس براحت کشیدن . کسیکه خسته نشده باشد، دم راستی . درترکی نیز این لغت معمول است.

۷۱ـ دماد Domaad : (ك ف ج) داماد .

۷۲ـ دم :Dam :اسم (ك ف ج) خاموش .

۱ـ دم Dam : پدرم .

۲ـ دم Dam : نفس .

۳ـ آودم aawidam : آبیکه دروقت عقدبعد از قرائت خطبه نکاح به عروس وداماد داده می شود.

۴ـ دم Dam : اصطلاحیست وبمعنی از پیشم دور شو .

مثلاً کسی میگوید که« دمبت گره» یعنی برو ودوباره میای.

۷۳ـ دمبری Dombary: قید(ك ج) کلان وبزرگ بعضاً اشقر Ashqar را نیز بمعنی کلان وبزرگ استعمال کنند. درترکی به عین تلفظ ومعنی نیز استعمال میشود.

۷۴ـ دمبك Dombay: حاصل مصدر (ك د ف ج) دم زدن دم شور دادن سگ

جهة اظهار علاقه بصاحبش ، جا پلوسی وتملق نمودن .

الف- در دراییم وبعضی حصص دیگر دمبك Dəmbək گویند .

۷۵- دمب گاوك Dəmbigaawək : اسم (ك ج ف) نوعی از نبات کوهی است که طول آن تقریباً بیك متر وبعضاً بیشتر از آن میرسد .

الف.. به کسر ثانی معروفست که تا زیانهٔ بزرگ را گویند - برهان .

۷٦- دمبورچی Damborachi: اسم فاعل (ك د ف ج) دنبوره نواز ، نوازنده دنبوره

الف- دمبوره یا دنبوره نوعی از آلات موسیقی است بشکل دوتار .

۷۷- دمتاو Dəmtaaw: حاصل مصدر کسی را دنبال کردن ، خود را از دیگران مخفی کردن .

۷۸- دمبیل Dambayl: قید (ف د ج) دبل وکته، شکم کته .

۷۹- دمچك Dəmchək: اسم تصغیر (ك د ف ج) دم خورد، دم .

۸۰- دم دم Damdam: قید (ك د ج) پیش روی پیش پیش وقت. مثلاً میگویند:

(دم دم صبح بود که مه ای خانه بر آمدم) یعنی وقت صبح بود که من از خانه بیرون شدم .

۸۱- دم روك Dəmrawək: صفت (ك ف ج) کسی که ازقفا می آید، طفل وخدمتگار وچاپلوس هم آمده برای حیوان نیز مستعمل است.

۸۷- دم زدن Damzadan: مصدر (ك د ف ج) سخن گفتن ، نفس کشیدن ، ودم بمعنی خاموش .

الف- دم زدن ، سخن گفتن ، غیاث.

۸۲- دمغول Damgool : صفت قید (ك ج) محل تنگ وکم هوا ، نفس تنگی ، آدم بد خلق .

۱- در ترکی نیز بعین معنی وتلفظ استعمال میگردد.

۸۳- دمگر Damgar : اسم‌فاعل (ك د ف ج) دم کنندهٔ زغال، آهنگران (زغال را انگشت angosht نیز گویند) دم کنندهٔ مریض جهة بهبودی وصحت یابی، هم چنان کسانیرا که مارو گژدم وزنبور وغندل نیش میزند. دمگر توسط دم کردن زهر ما را از بدن خارج می سازند.

د مگرها کسی را جهة بهبودی مریض‌هادم اندازی‌میکنند باسم « بخشی Daxshi» نیز یاد کنند واین لغت زیاد تر معمول است در مناطق ترکی زبان ، این لغت خیلی قدامت تاریخی داشته وحتی در زمان حکومت مغلها این لغت درمورد ساحرین بکار میبردند. چنانکه در مطالب آتی این حقیقت میتوان یافت.

سحر وجادو (۱) مغل بکشتی گیری وجنگ مشت زنان علاقه بسیارداشتند. واز تماشای مبارزه ایشان لذت میبردند، چنانکه خانان مغول همه وقت ازاین جماعت عده‌ای را نزد خود نگاه میداشتند. واز «ختا» و« قیچاق» کشتی گیرمیخواستند ووقتی که ماورا النهر وایران مسخر ایشان شد از آن بلاد ، هم جمعی را که این هنر را داشتند به مغولستان بردند.

مغول بمناسبت بی علمی و عدم معاشرت بامتمدنین ، عقاید خرافی بسیار داشتند وشیاطین وجادو وسحر را درمجاری احوال وزندگانی انسان مؤثر وصاحب نفوذ شدید میدانستند، ازسحر وجادو بسیارمیترسیدند وهرکس را باین حیله متهم می شد، بسختی عذاب میکردند ودر« یاسا» نامهٔ چنگیزی احکام، شدید برضد این جماعت موجود بود.

کسانی که می توانستند ملتفت سحر وجادوشوند وآنها را کشف ودفع کنند، جماعتی بودند از کشیشان بت پرست بودایی بنام« بخشی» و« توین » واهل علم سحر وباسم « قام »عقیده قامان این بود که شیاطین مسخر ایشان اند وارواح شریر را با آن جماعت الفتی است وبوسیله مراوده با شیاطین وارواح می توانند از احوال واوضاع خبردهند

۱- اطلاعات هفتگی صفحه ۱۷ سال ۱۳۴۹ شمارهٔ ۷ به‌عنوان «در کرانهٔ تاریخ »

ومغول به این مردم اعتقادی داشتند ودر شروع کار ها تا موافقت « قامان » منجمان را جلب نمی کردند وبه امری مبادرت نمی ورزیدند» .

۸۴ـ دمگه Dəmga : (ف) آخر چیزی.

الف.. در جرم دمبش dembəsh .

ب ـ بدروازی دمگه جای دم گرفتن را گویند واصل آن « دمگاه» است .

ج ـ بر وزن همزه محفف دمگاه است که کورهٔ آهنگران وگلخن باشد ـ برهان.

۸۵ـ دندان کاوك Dandaankaawək اسم آله (ك د ف ج) چوبیکه توسط آن بین دندانها را پاك کنند.

الف.. با کاف به الف کشیده به واو زده چیزیکه دندان را بدان خلال کنند ـ برهان.

۸٦ـ دنگل Dəngəl : اسم مکان (ج) بلندی ، تپه خورد.

الف ـ در کشم دنگل Dəngəl ودنگلك Dəngilək گفته می شود.

ب ـ شخصیکه بر دوپا نشسته باشد نیز دنگل گویند ودر فیض آباد چنگلك Chəngələk معمول است.

ج ـ بدروازی نداختن به فاصلهٔ دورتر وخمچه را هم گویند .

۸۷ ـ دنگوزك Dəngozək حاصل مصدر (ك ف ج د) لنگد با لا کردن اسپ وخر.

۸۸ـ دنگك ودینگك Dangodeng قید، صفت (درواز) دپ ودوپ کروفربی موازنه رفتن.

الف ـ درکشم دنگك ودینگك بمعنی شهرت وآوازه استعمال میگردد.

کوس ودهل مایه شعور نـــدارد دنکه‌نه‌چنددنگك ودنگك توان‌زد ـ بیدل

۸۹ ـ دنوژه Danaoza : (کشم) در آنجا .

الف ـ در جرم وفیض آباد ده نووجا ojaa ـ dana گویند .

۹۰ـ دنه Dana: اسم (ك ف ج) دهنهٔ آب جاییکه آب از جوی بزرگ بزمین جدا ساخته می شود .

الف ـ بد روازی بنگه Banga گویند.

۹۱ـ دندان غرچك Dandaan gəchak : (ج) قهر شدن دندان ها را باهم ساییدن.

الف ـ جیس کردن Jeskardan: سیاست وقهر کردن وترساندن باشد .

۹۲ـ دوبند Doband: (ك ج ف د) تشله ویا گلولهٔ خوردی که‌درهنگام بازی با تشله ویا گلوله خورد دیگر تصادم کند .

۹۳ـ دوپه Dopa: صفت (ك ج ف د) کسیکه بسیار مقروض باشد .

۹۴ـ دوخ Dox: اسم (درواز) دودی که از روزن براید .

۹۵ـ دوختن Doxtan : مصدر (ك ج) دوشیدن .

الف ـ دوشیدن ، شیریکه از پستان بز وگوسفند وغیره بر آورند ، غیاث .

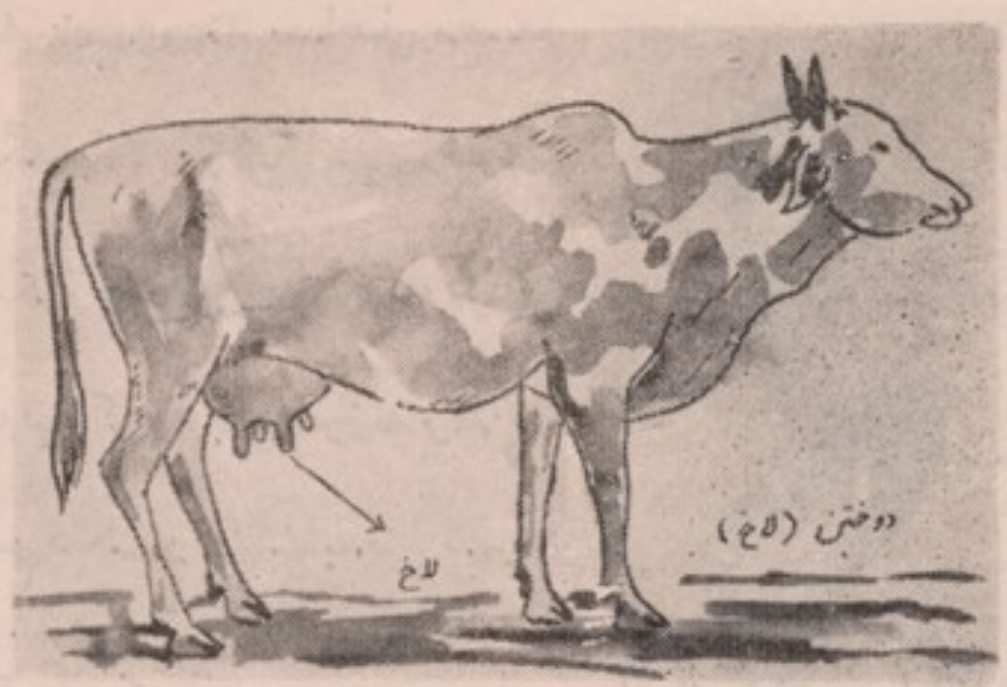

ب- دوختیستاده Doxtaystaada: درحال دوختن یا دوشیدن (فعل) و دوختن بمعنی دوخت دوز نیز است .

مثال- اونی ایم لاخکای گاومانه دوختیستاده (خواهر بزرگ لاخ های گاومانرا می‌دوشد)لاخ laax اسم ، بمعنی برآمدگی های پستان که‌از سوراخ آن شیر بیرون می‌شود .

وهر گاه کلمه « ستاده » درآخر فعل بیاید حالت استمرا ر را نشان میدهد مانند وقتی ستاده ، خردایستاده ، آمد ایستاده وغیره .

مثال دوم - جیه جان دروی‌هامانه دوختی ؟(ما درجان دروی‌های« لباس کارگری» ما را دوختید؟) .

ج- دوخته Daxta: فعل دوشیده .

۱- بر وزن سوخته معروف است دوشیده ادا کرده وگزاریده را نیز گویند . برهان.

د - دوشای Dəshəy حیوانیکه‌زاییده‌باشد،واز آن شیر بدست‌آرند. ظرفی را که در آن شیر دوشند ، بنام « دگوشك Dəgoshək یاد کنند اصل آن دوگوشك است یعنی ظرفی که دارای دوگوش یا دو دسته باشد .

۱ـ دو گوشك ، کلاه را گویند که دوگوش داشته باشد واز دو طرف چنانکه گوش ها را بپوشانند وسبو وکوزه را نیز گویند که دو دسته باشد ، برهان .

۹۶ـ دوچشم چارشدن Docashm chaar shədan: مصدر (ك د ج) کنایه از انتظار زیاد کشیدن .

الف ـ کنایه از ملاقات ودیدار واقع شدن دوکس باشد یعنی دوکس همدیگر را نبینند ، برهان .

۹۷ـ دوده Doda: اسم (ك د ف ج) سیاهی چت خانه (بدخشانیها داخل خانه های نشیمن خود درمیان تندور Tandor « تنوریاد یگدان) آتش را می افزورند، سپس دود آتش مذکور درسقف خانه آهسته آهسته زیاد گردیده ، اسم دوده را بخود میگیرد که مشاقان از آن در مشق کردن استفاده میکنند) .

الف ـ بر وزن روده دود مان وخانواده را گویند ودوده چراغی که بجهة ساختن مرکب وسیاهی گیرند ودوکش حمام مطبخ وبخاری را نیز گفته اند ، برهان .

ب ـ دود چراغ ، غیاث.

سحر بیدل شکایت نامهٔ باید رقم کرد بیاتادوده گیریم ازچراغ انتظار امشب ـ بیدل

۹۸ ـ دودی Dode : صفت (ك د ف ج) تعویذی است بجهة شفایافته مریض وپیش روی اوسوزاند .

الف ـ دودی آتشیست که بعد ازخاموش شدن دربین آن « قماج باقماش qəmaash » پزند ومعمولا آسیا بانان چنین کنند قماج نوعی ازنان های دبل وضخیم است. ترکی این کلمه کاماچ Kaanach است.

۹۹ـ دوره Dawra: اسم (ك ف ج) پول که درختم ادای نماز جنازه بمردم بخش میکنند این پول را اسقاط Isqaat هم گویند مگر نا گفته نماند که درایام وسالهای خیلی قبل مردم را چنان رواج بود که نسبت عدم پول نقد عوض آن نمك وغیره چیز ها

را به «دوره شین‌ها» یعنی کسانیکه میخواستند از خیرات استفاده کنند تقسیم میکردند.

الف- بضم اول بروزن شوره مرتبان وچک را گویند وبفتح اول دایره وپیمانه شراب وبمعنی زلف هم آمده- برهان..

۱۰۰- دوشک Doshək: اسم آله (کشم) کد وی خوردیکه در آن شیر اندازند.

الف- در جرم و نواحی آن شیردوشه Sheerdosha وشیردوشک Doshək بالادسته Baalaadasta پخاچک Pəxaachək وپخاچ Pəxaach هم‌گویند که‌هردولغت اخیرالذکر در بین ترکی زبانهای بدخشان نیز معمول است .

۱۰۱- دوغاوی Doghaawe : اسم ظرف (دف ج) کاسهٔشوربا خوری چینی که معمولاً درآن دوغ را نوش کنند .

الف - دوغاوه Doghaawa : دوغیکه در آن آب علاوه کنند.

۱۰۲ - دوگ Doog: اسم آله (ك ف د ج) دوك - آله ییکه ذریعه آن درچرخ ریسمان ریسند.

الف - دوك کنایه از اشخاصیکه لاغر اندام باشند.

ب - بروزن غوك آله که بدان ریسمان ریسند - برهان .

دورگردون بامزاج کاملان نارسته‌است رشته سست‌افتدا گر باشدکجی درسازدوك - بیدل

۱۰۳ - دوك Dowak: صفت (ك د ج) زیر دست ویا معاون ارباب (قریه دار).

۱۰۴ - دول Dool: اسم (ك ف د ج) گندم دانی، آسیاب که گندم بمقدار معینی بداخل سنگ ها جهة آرد شدن ریزد.

۱۰۵ - دو لواخ Dolwaax: اسم (درواز) ایلاق (ییلاق) محل‌بود وباش تابستانی.

۱۰٦ - دوند Donand: صفت (ك ف ج د) دونده، تیز.

۱۰۷ - دونه Dona: اسم (درواز) خسته زردآلو، دانیك، خسته، پسته وغیره .

۱۰۸ ـ دوین Daweyan: مصدر (دروازه) دویدن، پیکه (مسابقه اسپ دوانی).

۱۰۹ ـ دولانه Dolaana: اسم (ك ف ج) نوعی از میوه های کوهی است دولانه در راغ ویفتل (دو محله بدخشان) بوفرت یافت میشود.

الف .. بفتح نون ـ میوه ا یست شبیه سیب کوچکی وآن در باغ: صحرا هردو بهم میرسد ورنگش سرخ میشود. لذتش مانند آلوی رسیده میخوش میباشد ویك عدد خسته دارد ـ برهان.

۱۱۰ ـ ده یك Dayak: (ك د ف ج) غله ایکه در آخر برداشت خرمن به اطفال و غربا دهند.

الف ـ اندك غله که در وقت رفع خرمن بااطفال دهند ـ افغانی نویس.

۱۱۱ ـ دی De: (درواز) دید.

۱۱۲ ـ دیدو Daido: صفت (ك ج) آواره وسر در گم، گردنده، بیرون گرد.

۱۱۳ ـ دیر گرمی Dayrgarami: (درواز) دیر میشود.

۱۱۴ ـ دیست Deyast: (درواز) دیده است.

۱۱۵ ـ دیکچك Daygchək: اسم ظرف وتصغیر (ك ف ج) دیکچه یادیك خورد.

۱۱۶ ـ دیك اندك Daykrəndək: (ك ف ج) آخر دیك که بعضاً «قرماچ qermaach» گویند وقرماچ لغت ترکی بوده بمعنی رندیدن تراش کردن دیك است.

۱۱۷ ـ دیك گیرگ Dayggeərək: اسم آله (ك ج د) تکه پشمی ویا نخی دبل وضخیمیکه ذریعه آن دیك را از دیگران بر میدارند.

۱۱۸ ـ دین دار Daindaar: صفت نسبتی (ك دج) قرض دار.

مثال: خدا جان مره دین دارنکشی (خداوندا مرا قرضدار ازجهان نبری)

۱۱۹ ـ دینه Dena: زمان (ك د ف ج) دیروز.

الف ـ پگه Pəga صبح وفردا.

ب ـ پریر Parayr پریروز.

ج ـ پیش پریر Payshparayr سه روز قبل.

د ـ دینه شو Denashaw شب گذشته.

ه ـ پیش ازاجل تهیه مردن کمال ماست آن به که فکر بیگهٔ خود را پگه کنید

۱۲۰ ـ دیوانیك Daywaanek: اسم تصغیر (ف ج ك) دیوانه گك یادیوانه که بلروازی دیوانه Dayona: گویند.

۱۲۱ ـ دیوزیره Daywzera : اسم (ج) پلاو (خوراکیکه از برنج ساخته‌میشود) نوعی از زیره ییست که دانه های آن از زیره عادی بزرگتر باشد که کشمی ها آنرا قیلك qaylək گویند وقیلك را در پلاو استعمال نکنند.

۱۲۲ دیو تاك Daywtaak: اسم (ف ج) بته ییکه درخت آن مشابه تاك میوه آن مثل دانه های انگورخورد میباشد.

الف ـ در کشم دیك تاك Dayktaak گویند.

واقع گرایی علم بدیع وتخیل شعری درادبیات کلاسیک اسلامی*

منظور از سطر های ذیل آن است که اهم تفاوتهای میان‌شعر کلاسیك دری وشعر کلاسیك عربی را مطرح کنم وبه خصوص در جهت استنباط این دو ادبیات ازنظر واقع گرایی (ریالیزم) وعلم بدیع (Rhetorik) و تخیل شعری (Fiktion) اجازه بدهید تأملات کلی در بارهٔ شعر را خدمت تان عرض کنم تا منظور مفاهیم بالا روشن گردد :

نظریات در مورد ماهیت شعر ، امروز از یکدیگر فاصله میگیرند. بعضی‌ها این هنر را در سادگی وطبیعی بودن زبان شعر میبینند، عده ای برعکس در تزئینات و

---

* مطالبیکه در ذیل این عنوان از نظر خوانندهٔ گرامی میگذرد، متن کنفرانس پروفیسر دکتور خریستوف بورگل ، استاد پوهنتون برن سویس است که در نیمهٔ دوم سال ۱۳۵۰ در ادیتوریم پوهنتون کابل در محضر استادان وشاگردان پوهنځی ادبیات وعلوم بشری وعلاقمندان ادب ایراد گردید. نگارندهٔ مجلهٔ ادب از آقای پروفیسور بورگل ، پس از ختم سخنرانیش ، تقاضا کرد تامتن کنفرانس خود را جهة نشر در این مجله بدهد . لیکن موصوف ازرهگذر نامرتب بودن ترجمهٔ دری آن ، معذرت خواست ووعده داد که پس از انجام سفرش ترجمهٔ صحیح آنرا به اداره «ادب» خواهد فرستاد. اکنون که متن سخنرانی وی بما رسیده است . آنرا جهة مطالعه دوستداران ادب بچاپ می سپاریم .

پروفیسور بورگل در سال ۱۹۳۱ در آلمان بدنیا آمد ودر فرانکفورت وبن تحصیلات خویش را دنبال کرد. او درزبانهای عربی ، دری وترکی مطالعاتی دارد وی در سال ۱۹۵۹ درگوتنگن استانت پروفیسور مطالعات عربی بود و از سال ۱۹۷۰ به اینطرف بحیث پروفیسور رشتهٔ شرقشناسی پوهنتون برن سویس ایفای وظیفه میدارد .

مهارت در استعمال صناعات شعری. بعضی ازاشخاص از شاعران متوقع اند که توصیف زیبایی از دنیا وما فیها بدست بدهند وآنرا بدون کم و کاست همانگونه که هست ترسیم نمایند. بنظر آنها شاعر نقاش کلمات است. عده یی دیگر انتظار دارند که شاعر رموز زندگی و دنیا را عریان کنندو ولسان الغیب باشد. شاعر بعنوان یك ریالیست یایك آیدالیست بعنوان جواهر نشان هنرمند کلمات یا کاشف وبیان کنندهٔ اسرار جهان اینهادو شقی هستند که نه تنها برای تاریخ ادبیات شرق ، بلکه برای ادبیات غرب هم اهمیت بسزایی دارند. در هر یك از این دو قلمرو، ادواری بوده است که در حقیقت از شاعر انتظاری بجز مهارت در تزئینات لفظی نمیرفته‌است. ولی در دورا نهای بسیار قدیم شاعر وظیفه دیگر داشته است ومردم تمدنهای قدیمی یا ابتدایی مرتبهٔ عالیی برای شاعرقائل شده از اوتوقع داشتن نیروی پیشگویی ورازشناسی را داشته اند.

این اصل، هم در قدیمترین زمان اعراب وهم در دورهٔ کلاسیك یونانیان معتبر بوده است.

از دیدگاه افلاطون شاعر حقیقت گویست که از الهٔ زیبایی ودانش الحام میگیرد. البته افلاطون شکایت دارد از اینکه شاعران غالباً ارزش خود را تا حد غلامان کذب ودروغ پایین می آورند وبدین ترتیب از نفوذ فوق العادهٔ خویش سؤاستفاده وبه مقام خود خیانت میکنند. ارسطو نیز گرچه دنیوی تر از افلاطون فکر میکند مرتبهٔ شاعر را گاهی بسیار عالی میداند.

اعراب باستان کسی را شاعر میدانسته اند که جن زده شده باشد. بقول آنها جن‌ها بشاعر معلوماتی میدهند که از ذهن اشخاص دیگر مخفی است. معنی اصلی«شاعر» هم بطوریکه میدانید «داننده» بوده است.

بعد از بعثت حضرت محمد (ص) اعتقاد اعراب به جن زده گی و الهام گرفتن

شاعر از بین رفت درین وقت شاعر از جن ها الهام نمیگیرد، بلکه قابلیت های شاعرانهٔ خود را از دو منبع طبع وصنعت اخذ میکنند ودر این صورت شاعرنه رمال است ونه غیبگو.

در دورهٔ قبل از اسلام هر چند رسم براین بود که اعراب شاعر را جن زده بنامند معذ الك او را غیبگونمی دانستند . صدق این مطلب بابررسی اشعار مدلل میگردد . شاعر عرب در چهار چوب قصایدش صحرا را با مجموع نباتات وحیواناتش وزندگی روز مره خودِ وقبیله اش را در آن ـ مهمان نوازی بادیه نشین‌ها، وق وق سگ را هنگام رسیدن مسافری در شب تاریك و کشتن شتر وروشن کردن آتش ظرف غذا وسیخ کبابش را بخوبی توصیف میکرد اوهول وقلوت یك شب طوفانی وویرانی کشت زارها را بعد از یك باران شدید وشکارو جنگ واسلحه وبالاخره شور شراب وسوزعشق را درنقشهای رنگین تصویرمیکرد ، خلاصه اینکه اوشاعری بود واقع گرا .یا بعبارت دیگر ریالیست.

همین واقعیت است که بسیاری از شعر شناسان عرب دورهٔ کلاسیك آنرا تأیید میکنند ومیگویند که اکثرشعر های عربی «وصف» است. مثلاً ابن رشیق یکی از معروفترین شعر شناسان که در قرن پنجم هجری میزیسته است، در کتابش بنام «العمدةفی محاسن الشعر وآدابه ونقده»میگوید : «الشعر الاقله‌راجع الی باب الوصف» چنانچه یك شاعر عرب که اکثر اوضاع خارجی را دقیقاً ترسیم کند، ومختصات بارزو برجسته آنرا طوری نشان دهد که درنظرشنونده مجسم شود، این شاعر قابل تحسین خواهد بود.

در اینجا چنانکه گفته ام، شاعر همانند یك نقاش است. نقاشی که میخواهد تصویر هایش مطابق واقعیت باشد.

بدین طریق اشعار قبل از اسلام برای مردم بعد از ظهور اسلام به مثابهٔ یك تابلوی

تاریخی زمان گذشته بود بطوریکه ابن عباس پسر عموی حضرت محمد (ص) میگوید: شعر های بادیه نشین‌ها «دیوان العرب»، دیوان اعراب است و اصطلاح «دیوان» در اینجا بمعنی آرشیف استعمال شده است.

نا گفته نماند که نقش سیاسی شاعر در اجتماع، در کوشش او برای توصیف عینی واقعیت، تأثیر منفی میگذاشته است. زیرا که شاعر باستانی عرب، سخن گوی آمال قبیله خویش بوده است. وی می بایست از طایفهٔ خود تجلیل کند و از قبیلهٔ دشمن بد بگوید. وطبیعتاً طایفهٔ خود را باشهامت واصیل وآزاده میدانست وایل وتبار دشمن را پست میشمرد. در اینجاست که واقع گرایی عرب باستان بپایان میرسد.

در دنیای عرب قرون وسطایی اکثر مردم براین بودند که شاعران دروغ پردازی میکنند و در حقیقت شاعران فراوانی بودند که حتی بصورت یك دسته ومکتبی در آمده بودند ودروغ پردازی را هنر خود میدانستند وآشکارا معترف به این بودند که «خیر الشعر أ کذبه؟» یعنی بهترین شعر دروغترین آنهاست. ولی بیشتر شعر شناسان و شعرای عرب قرون وسطی، طرفدار این مکتب نبودند واز دروغ پردازی شعری مخود داری کردند.

مفهوم جملهٔ فوق چه بود؟ منظور دروغ پردازی اشعار مدحی نبود، بلکه هنر دروغ پردازی شعری بیشتر در قلمرو آن دو مفهوم دیگر میشد که در عنوان مقالهٔ ما به موازات واقع گرایی قرار گرفته است، یعنی تخیل شعری (Fiktion) وعلم بدیع (Rhetorik).

ابتدا میخواهیم از تخیل شعری (Fikion) صحبت کنیم. منظور از این اصطلاح چیست؟ این کلمه از زبان لاتینی مشتق شده است ومفهوم «ابداع» از آن مستفاد میگردد. شاعر چیزی را در تخیل خود ابدع میکند که خودش با آن مواجه نشده است واین ابداع میتواند بدو نوع انجام پذیرد: اول آنکه موضوع ابداع شده از یك

واقعیت شناخته وقابل تجربه تشکیل شده باشد که در این حال بصورت واقع گرا ظاهر میشود. دوم اینکه گفتهٔ شاعر فقط در قلمرو خیال امکان پذیر است؛ مانند غالب افسانه های هزارو یك شب.

آنچه که مربوط به ابداع ریالیستی است، برای شاعران عرب یك امر عادی است ومنظور صنعتگران شعر عرب هم همین است. در اینجا جالب توجه این است که قدامة بن جعفر، یك شعر شناس ارجمند قرن سوم هجری، در کتابش بنام «نقدالشعر» بقرار زیر در این مورد اشاره میکند:

«ان الشاعر لیس یوصف بأن یکون صادقاً بل أنما یرادمنه اذا أخذ فی معنی من المعانی کائنا ما کان أن یجیده ...»

یعنی هنر شاعر دراین نیست که صادق باشد، بلکه از او میخواهند که هنگامیکه مطلبی را در دست میگیرد، هر چه هم که میخواهد باشد، از آن چیزی نیکو و زیبایی بسازد.

ابن رشیق که قبلاً نیز با و اشاره کردیم، با این نظر موافق است و در کتاب قبل الذکر مینویسد:

«ومن فضائله ان الکذب الذی اجتمع الناس علی قبحه حسن فیه».

یعنی یکی از فضایل شعر در این است که دروغ که در نظر عام عمل نا پسندی است در آن یك زیور زینت است.

منظور از «کذب» یا دروغ در این جمله ها ابداع (Fiktion) است ولی اکثر صنعتگران شعر عربی، میخواستند این ابداع را درچهار چوب واقعیت محدود بنمایند.

و اما چند کلمه یی راجع باشعار حکایتی در قرون وسطای اسلامی: در اینجا به یك اختلاف قابل ملاحظه بین اشعارعربی ودری برمیخوریم: اشعار عربی افسانه های خیال انگیز را نمی شناسند. این مطلب توسط ابن سینا برای اولین بار در اثر فلسفی

مهم او «شفاء النفس» که بطور اخص بر فلسفهٔ ارسطو استوار است، تحلیل شده است. بنظر او حکایاتی مثل «کلیله ودمنه» که در آن حیوانات همانند انسان رفتار میکنند، در زمرهٔ موضوعات شعر عربی بشمار نمیاید. همین مطلب را بعداً هازم القرطاجنی در اثرش بنام «منهاج البلغاء» با استعمال کلمات دقیقی بیان کرده است وی یکی از ادبای قرن هفتم هجری میباشد که تحت تاثیر ابن سینا قرار گرفته بود. ظاهراً او تنها محقق عربی است که کلمه یی برای ابداع یا تخیل شعری (Fiktion) بنام «اختلاق» بکار برده است. وبطوریکه ما آنرا بیان کردیم تعریف مینماید، یعنی تخیل شعری را که با خصوصیات ریالیست همراه است واوآنرا «اختلاق امکانی» مینامد، با تخیل شعری که خارج از چهار چوب امکانات است و او آنرا «اختلاق امتناعی» مینامد فرق میگذارد ومطالب ابن سینا را تکرار میکند، یعنی اختلاق امکانی در اشعار عرب معمول است، در حالیکه اختلاق امتناعی وجودندارد. البته تحقیقات ابوعلی سینا وقرطاجنی فقط یك قسمت از کمبود واقعی شعر عربی را در بر میگیرد، زیرا در اینجا بکلی جای اشعار حکایتی وافسانه یی ویا بعبارت دقیقتر مثنوی حماسی وعاشقانه، خالی است. خواه مربوط به اختلاق امکانی باشد، خواه باختلاق امتناعی.

علت این کمبود را نمیتوان بدرستی معلوم کرد. البته میتوان تیوری ایجاد کرد وبوسیلهٔ آن تا اندازه یی قضیه را روشن نمود. ولی علت اصلی به احتمال قوی آشکار نخواهد شد. معذالك تا اندازه یی واضح شده که اشعار افسانه یی طولانی یا حماسه های منظوم (که در ادبیات عرب آنهارا بلفظ یونانی Epos می نامند) در اجتماعات فیودالی متداول بوده وهمین ترتیب هم اشعار حماسی دری که از دری باستان ودری میانه سرچشمه گرفته در دربار های هخامنشی ها وساسانیان بوجود آمده اند.

بنظر میرسد که زندگی ناآرام بادیه نشینان، با ایجاد داستانهای منظوم تناسب نداشته است. و در دورهٔ اسلامی در حقیقت عوامل مهمی، منجمله نقش اساسی

عنعنه ومحافظه کاری اجتماعی واهمیت دادن باشعار نمونه یی بادیه نشینان، وترس هر نوع بدعت وهمچنین اعتماد واطمینان باینکه ادبیات عرب محتاج به هیچ ملتی نیست ، سدی در پیدایش حماسه های منظوم گردید. بنظر ماترس از دروغ پردازی در عدم پیدایش وآفرینش اینگونه اشعار نقشی نداشته است. چه در غیر اینصورت میبایست کلیه شعرا که معتقد به شعار «خیر الشعر أکذبه» میباشند، در موقعیتی بوده باشند که بتوانند افسانه و حکایتی بصورت شعر درآورند. ولی ازقرا رمعلوم این شعرا حتی یك مرتبه هم بفکر سرودن اینگونه اشعار نیفتاده اند . اینها بیشتر دروغ پردازی درچهار چوب صنایع علم بدیع خصوصاً در غلو و در صنعت دیگری که بحسن تعلیل یا تعلیل تخیلی معروفست، جستجو میکردند که اکنون شمه ای از آن بعرض میرسد: شعر شناسان عرب مبالغه را ازدروغ میدانند: اول آن نوع مبالغه‌ییکه محتوی آن اگر چه با حقیقت وفق نمیکند ولی قابل تصور است و در چهار چوب امکانات قرار دارد . مثلاً در یك شعر ، امیری، انسانی آزاد منش تر وشجاع تر ظاهر میشود ومعشوق، خو شگل تر از آنچه هست توصیف میشود . معذالك از حد و مرز امکانات تجاوز نمیکند . این نوع مبالغه توسط هیچ یك از محققین قرون وسطایی مورد شك قرار نگرفته است.

بر خلاف مبالغهٔ نوع دوم غلو یا افراط ویا اغراق نامیده میشود . در اینجا شاعر آنقدر از واقعیت دور میشود که بیان او درقلمرومحال و غیر ممکن جای دارد. این نوع مبالغه توسط اکثر شعر شناسان عربی طرد شده است وشاعران محافظه کار از استعمال این نوع مبالغه دوری جسته اند . در حالیکه شعرای جدید «المحدثون» استعمال آنرا جزو لازم سبك جدید، یعنی بدیع میپنداشتند.

مخالفین این نوع مبالغه دو دلیل ارائه میکردند: یکی اینکه این نوع مبالغه مخالف با حقیقت است. دیگر آنکه غیر عربی است . رأی ابن رشیق در کتابش

بنام «العمده» حایز اهمیت است و نظر اوبدین قراراست:

«ومن الناس من یری ان فضیلة الشاعر انما هی فی معرفته بوجوه الاغراق والغلو ولاأری ذلك الا محالاً لمخالفته الحقیقته وخروجه عن الواجب والمتعارف وقد قال العذاق: خیر الکلام الحقائق فان لم یکن ما قربها وناسبها».

یعنی اشخاصی هستند که فکر میکنند امتیاز یك شاعر بستگی به معرفت او بر انواع اغراق وغلو دارد، ومن شخصاً این نوع مبالغت را حماقت میدانم چون مخالف با حقیقت است و از واجبات ومتعارفات دور است. متخصصین میگویند بهترین کلام، کلام حقیقی است یا لااقل آنچه نزدیك به حقیقت باشد و با آن خویشاوندی داشته باشد.

ابن رشیق به دانشمند دیگر که نامش برما معلوم نیست، اشاره میکند که اوهم مخالف مبالغه میباشد. وی معتقد است که مبالغه نه تنها مفهوم کلام را از میان میبرد بلکه باوظایف شاعر که وضوح بیان مطالب است، منافات دارد و در ضمن مخالف عنعنهٔ عرب هم میباشد «فان العرب انماء فضلت بالبیان والفصاحة» یعنی اعراب بـا بیان فصیح وروشن از دیگران متمایز میشوند.

آن دسته ییکه در اغراق وغلو یك امر غیر عربی مشاهده مینمودند تا اندازه یی حق داشته اند. این نوع مبالغه بدون شك مورد استقبال شاعران خراسانی الاصل کـه بعربی شعر میسروده اند، بوده است واز طرف دیگر طرفداران تیوری اغراق از یونانیان قدیم مخصوصاً ارسطو اقتدا میکردند که کتاب «هنر شاعری» او بعربی ترجمه شده بود. بعبارات زیر در کتاب «البرهان فی وجوه البیان» که مؤلف آن شخصی تا حدی ناشناس بنام اسحاق بن ابراهیم بن وهب الکاتب است، توجه فرمایید:

«شاعر میتواند در توصیف وتشبیه ودر تمجید وعتاب هم اعتدال به خرج دهد وهم مبالغه کند. حتی تابه حد اغراق بطوریکه کلام او بحد محال برسد ویا نزدیك به آن شود.».

اغراق و دروغ و احاله در هیچ یك از انواع بیان جایز نیست مگر در شعر. حتی ارسطو بحثی راجع بشعر دارد و آنرا توصیف نموده و معتقد است که در شعر دروغ بیشتر از حقیقت وجود دارد و در هنر شاعری جایز است.

همچنین قدامة بن جعفر، معروفترین طرفداران اغراق در مبالغه، به ارسطو (گرچه به طور غیر مستقیم) استناد میکند.

البته هم قدامة و هم اسحق بن ابراهیم اشتباهی را مرتکب شده اند. زیرا گرچه ارسطو در جایی از رساله اش از هومر (Homer) بعنوان استاد دروغ پردازی تجلیل کرده است، ولی ارسطو در این مورد باصطلاح از قیاسی کاذب صحبت میکند که منظورش یك روش مخصوص است در نمایشنامه های تراژدی یا کمیدی: یعنی ایجاد توقعی اشتباه انگیز در تماشاچیان و وقتی که این اشتباه مرتفع میشود، تعجب بیشتری به آنان دست میدهد، و این تعجب در نزد ارسطو نقش مهمی را بازی میکند.

در هر حال ارسطو را نمیتوان مدافع نظریهٔ اغراق دانست؛ زیرا در بدیع مدافع تعادل است و هر گونه افراط را مردود می شمارد.

هر چند قدامة در این مورد بخطا رفته است، معذلك تیوری اغراق او جالب توجه است. وی مینویسد:

« کل فریق اذا اتی من المبالغة والغلو بمایخرج عن الموجود ویدخل فی باب المعدوم فانما یرید به المثل وبلوغ النهایة فی الوصف»

یعنی هر مکتبی که از اغراق تابه آن حد استفاده کند که خارج از وجود شود و مرز عدم را بپیماید، در اینصورت اراده یك مثال و وصول به حدود یك صفت منظور نظر او بوده است.

قدامة شواهدی چند برای وضوح مطلب بدست میدهد؛ مثلاً یك بیت که وصف خلیفه یی توسط ابو نواس سروده شده:

واخفت اهل اشرك حتی انه لتخا فك النطف التی لم تخلق

تومشرکان را بطوری ترسانده ای که تو را حتی تخمه‌های نامخلوق ایشان میرسانند.

بدیهی است که این بیانات خارج از حیطهٔ واقعیت قرار دارد ولی بدون استعمال غلو ممکن نبود که اقتدار یك حاکم ووحشت او را به‌این برجستگی بیان کرد.

متأسفانه نظریهٔ قدامة از طرف اعراب با استقبال مواجه نشد. مثلاً قرطاجنی که قبلاً از اوصحبت کردیم غلوی را که بیان کننده محال است، فقط در چهار چوب هجو وطنز معتبر میداند؛ مثل هجویه زیر که در ترسویی قبیلهٔ عربی تمیم سروده شده است:

ولو ان برغوثاً علی ظهر قملة یکر علی صفی تمیم لولت

یعنی اگر یك کیك سوار برپشت شپشی به‌یمین و یا در لشکر تمیم هجوم بیاورد آنها فرار میکنند.

بطور کلی ابن رشیق هم مخالف غلو است. اگر چه انکار نمیکند که غلو در سبك جدید نقشی موثری را بازی میکند. همچنانکه در اشعار ابو طیب متنبی که از بزرگترین شعرای عرب واستاد مسلم این زمینه است، بزحمت میتوان بیتی بدون غلو پیدا کرد. این شاعر نظر به مهارتش مقام شامخی در نزد ابن رشیق وشعرشناسان دیگر دارد اگر چه از انتقاد از بعضی بیت های اغراق آمیز خود داری نمیشد، ولی آنچه برای شاعران دیگر مجاز نیست، برای متنبی جایز است.

ابن رشیق اصولاً سفارش میکند که در یك قصیده نباید بیشتر از یك بیت اغراق وجود داشته باشد.

چنانکه میبینیم تمایل اعراب نسبت باغراق بطور کلی منفی است وموطن اصلی آنرا باید در اشعار دری جستجو کرد. این پدیده یی است که‌شماطبیعتاً از آن کاملاً آگاه هستید. معذلك اجازه بدهید که چند بیت را از دیوان حافظ بطور مثال ذکر کنم تا معلوم شود که در نظم فارسی اغراق تابه چه حد رسیده است.

بیتهاییکه‌در وصف زیبایی یار سروده شده اکثراً از این قبیل‌است مثل بیت‌های ذیل:

ای قصـــهٔ بهشت زکـویت حکـایتی شرح جمـال حور زرویـت روایتی

انفاس عیسی از لب لعلت لطیفه یـی آب خضـر زنـوش لبانت کفایتی

ویا بیت هاییکه در آنها معشوقه بصورت یك قاتل وظالم معرفی میشود که با جعد زلفش عدهٔ زیادی‌را بزنجیر میاندازد وبا تیر مژ گانش خیلی‌ها رامیکشد؛ مثل بیت‌ذیل:

حسن بی پایان او چندان که عاشق میکشد

زمرهٔ دیگر به عشق از غیب سر بر میکند

وعلاوه بروصف یار، تمجیر شاعر ازخرد، درمقطع غزلها هم غالباً خیلی واغراق آمیز است مانند بیت ذیل:

غزل گفتی ودر سفتی بیا وخوش بخوان‌حافظ

کـه برنظم تـو افشـاند فلك عقـد ثریا را

ویا:

حجاب‌ظلمت از آن‌بست آب‌خضر که‌گشت

زشعـر حافظ وآن طبـع همچـو آب خجل

ابیاتی مثل اینها در اشعار عربی خیلی نادر است و یا اصلاً نیست به هر حال غلو در اشعار دری خیلی رایج تر از عربی است ومبالغه در آنها بحد اعلی رسیده است واین بخصوص در مورد صنعت شعری دیگر صدق میکند؛ یعنی در مورد تعلیل تخیلی که در دری مقامی ارجمند دارد. این صنعت فقط توسط یك محقق عربی بنام عبدالقاهر الجر جان (گرگانی) در کتاب خود بنام «اسرار البلاغة» مورد بحث قرار گرفته است. وی در اصل ایرانی بوده ومعنی «خیر الشعرا کذبه» بنظر او این بود کـه شا عر علتهایی تخیلی برای پدیده های طبیعی ابداع کند و او از ایـن تعلل تخیلی بعنوان عالیترین ابداع سبك نو نام میبرد:

جرجانی تعلیل تخیلی را بعبارت ذیل تعریف میکند: «ما از موردی صحبت میداریم که شاعر برای عملی که به طبیعت وابسته است، سببی یا دلیلی میتراشد که بر حسب قوه ادراک وعقل قابل قبول نیست» و برای نمونه از اینگونه تعلیل منجمله بیت ذیل را میآورد:

فاللشمس عند غروبها تصفر من فرق الفراق

یعنی خورشید در هنگام غروب از ترس جدایی رنگش زرد میشود در اینجا یك پدیده طبیعی که زرد شدن خورشید هنگام غروب باشد، با چیزیکه فقط در خیال انجام آن امکان دارد، استدلال میشود و خورشید به موجودی با احساسات بشری تبدیل میگردد.

همچنین در مورد ماه: شاعر دیگری ادعا میکند که معشوقه اش آنقدر قشنگ است که ماه از وی خجالت کشیده چهره را در زیر ابر پنهان میکند. اختلاف این دو بیت در آن است که در مثال دوم یك تشبیه اغراق آمیز وجود دارد که معشوقه شاعر خیلی از ماه قشنگتر است. جرجانی تنهامحقق عرب است که‌به‌این ظرافت و زینت‌ها توجه داشته وهم اوست که نه فقط به تعلیل تخیلی بلکه هم بزنده کردن وانسانی کردن طبیعت وتحویل کردن استعاره به مرتبه حقیقت دقت خاصی معطوف نموده است. بیت زیر از یك شاعر ناشناس موضوع را روشنتر میکند:

کان بها من شده الجری جنة وفد البستهن الریاح سلاسلا

یعنی رودخانه گویی از شدت جریان دیوانه‌شده بود وباد آنرا در زنجیر گذاشت.

در اینجا اساس بیان تشبیه امواج آب بازنجیر است. اما شاعر این استعاره را به مرتبه حقیقت گذاشته وسببی را که ظاهراً معقول است برای موجودیت این زنجیر پیدا میکند ورودخانه را باید بااین زنجیر مهار کرد.

شبیه اینها در اشعار دری وهندوستانی فراوان بنظر می آید. در اشعار حافظ میتوان

به نقش وبازی زیبایی که از تشبیه طرهٔ گیسو بزنجیر وبند ویا سلسله کرده میشود مراجعه کرد:

عقل اگر داند که دل در بند زلفش چون خوشست

عاقلان دیوانه گردند از پی زنجیر ما

تعلیل تخیلی وانسانی کردن طبیعت وقرار دادن استعاره بجای واقعیت اینها روش هایی از علم بدیع است که درحقیقت بعضی از شعرای عرب به آن میپرداخته‌اند.

جرجانی از پدیده هایی در این مواد صحبت میکند که بیشتر در مورد اشعار فارسی صادق است تا عربی. برای روشن شدن موضوع مجددا چند بیتی از حافظ را نقل میکنیم:

از آن بدیر مغانم عزیز میدارند که آتش که نمیرد همیشه دردل ماست

وی در این بیت استعارهٔ آتش را که به آن از شوق دلش صحبت میکند، بجای واقعیت قرار داده آنرا سبب ارتباطش را دیر مغان میکند.

در بیت آینده او حکمت بخشیدن شراب را با این دلیل اثبات میکند که شراب مثل افلاطون در خم مینشیند (این عنعنه شرقی با مصادرتاریخی یونان قدیم مطابق نیست حکیمی که در خم زندگی میکرد افلاطون نه بلکه دیو گنیس Diogenes بود):

جز افلاطون خم نشین شراب سر حکمت که گوید باز!

همچنین شوق و احتیاج طبیعی عشاق بلمس کردن لبهای معشوق یادست در پشت گردن او نهادن را با کمال زیبایی باسبب های خیالی وبوسیله تحویل استعاره بحقیقت تعلیل میکند. عاشق ناموفق بیمار میشود از مرض مالیخولیا که علاجش در طب قرون وسطایی دارویی بود بنام «مفرح» که آنرا منجمله ازیاقوت وجواهرات دیگر میساختند یاقوتی که برای این علاج لازم است در اختیار معشوق است چونکه لبش در خیال شعرایاقوتی است. حافظ میفرماید:

علاج ضعفت دل مابه لب حوالت کن که این مفرح یاقوت درخزانهٔ تست

در مورد دیگر عاشق دستش را به معشوق اهدا میکند که بعنوان گردن بند زیبایی او را از چشم بد محافظت کند:

ای دوست دست حافظ تعویذ چشم زخمت

یارب ببینم آنرا در گردنت حمایل

در هم آمیختن تعلیل تخیلی با مبالغهٔ اغراق آمیز در اشعار حافظ هم نادرنیست. مثلاً او اشکهایش را با یك رود خانه یا دریا تشبیه کرده این استعاره را ظاهراً جدی میگیرد. ومیگوید اگریارش بخواهد او ازجدا شود اشکهایش که بصورت رود خانه جاری میشود راه او را مسدود خواهد کرد:

گهٔ وداع بگریم بدان مثابه که یار بهر زمین که رود آب‌دیده راه بگیرد

در حالت دیگر: کشتی شراب باید او را از آن دریا نجات بخشد:

کشتی باده بیاور که مرا بی‌رخ دوست گشت هر گوشهٔ چشم از نم دریایی

بیتهای فوق بطور کافی نقش مهم تعلیل تخیلی و اغراق را در اشعار فارسی نشان میدهند.

درنظم عربی ابیات مماثل این وجود ندارند. شعرشناسان وادبای عرب بطوریکه دیده ایم علیه اغراق وغلو وآزادی خیال وبرای حفظ دستی ومطابقت اقوال شعرا با حقیقت جنگ ونبرد میکردند. ولی آنها در این جنگ بدست دشمنی مغلوب شدند که ازوجودش آگاه نبودند، یعنی بدست سابقه‌وعنعنهٔ شعر قدیم. اگر چه شعرای دورهٔ عباسی اکثراً درشهرها میزیستند وحیطهٔ بیابان وزندگی بادیه نشینان راخوب نمیشناختند ولی حرمت شعرای قدیم مثل امرو القیس وشنفرا وطرفه ولبید ودیگران ونمونه های بینظیر ایشان چنان قوی بود که اکثر شعرا بجای اینکه محیط خود را توصیف کنند به الفاظ غریب ومصنوع از بیابان لاف میزدند. «اختلاق امکانی» که شعر شناسان عربی تجویز کرده بودند، معنیش برای بسیار از شعرای شهری عربی بیشتر از آن نبود که

فقط برای ایفای یك وظیفه یا عادت ادبی وبدون تجربهٔ شخصی از «بادیه»، «اطلال» و«سلمی» صحبت بکنند. تخیل شعری (Fiktion) درشعرعربی دورهٔ انحطاط از دو جهة بالهایش شکسته شد. اول ازمحدود کردنش در چهار چوب ریالیزم ودوم از بستنش به نمونه های کلاسیکی اشعار بادیه نشینان.

تخیل شعری در دری بکلی طوردیگر جلوه میکند و بعداً در اشعار ترکی وارد میشود وجای خود را بازمیکند. شاعر دری گوی مواد تاریخی و افسانه یی چیزی را با اصول هنری در می آمیزد و از اشکال حکایتی و افسانه یی بدیع میسازد واین کار را خود آگاه برای اشکار را نمودن‌حقیقتی انجام میدهد که برای او خیلی مهمتراست از مطابقت سطحی با ظواهرجهان که برای موجودیت آن ریالیست های عرب کوشش میکردند.

استاد بزرگ در این زمینه نظامی گنجوی است. وی شخصیتهایی مثل شیرین وفرهاد و لیلی ومجنون را بوجود آورده که رفتارآنها کار اکتر های انسانی معینی را بصورت کمال مطلوب مجسم مینماید. برای روشن شدن این موضوعات که نظامی چگونه از موضوعات خود برای اینگونه حقایق استفاده میکند به بررسی چند نمونه از حماسه های او میپردازیم.

شیرین درشاهنامهٔ فردوسی باوجود داشتن خصوصیات یك زن نجیب باکی ندارد رقیب خود را با زهر از میان بردارد. البته ممکن است که فردوسی به واقعیت تاریخی نزدیك تراست تا نظامی . برای نظامی که او شیرین را از این گناه تبرئه میکند مساله حقیقت والاتری مطرح است. نظامی در مقدمه های مثنویهایش مبارزه یی را که برای بدست آوردن حقیقت کرده بابرجسته گی تمام نشان میدهد مثلاً راجع بطرز استفاده کردنش از شاهنامه میگوید:

بجای که نا راستی یافتم بر او زیور راستی بافتم

در ابیات ذیل بازهم به‌شدت باین موضوع تکیه میکند:

سخن را بـاندازه یی دار پـاس — کـه باور توان کردنش درقیاس
سخن گرچه گوهر برآرد فـروغ — چـو نا بـاور افتد نمـاید دروغ
دروغـی کـه مـانند باشد براست — بـه از راستی کز درستی جداست

حال ما میخواهیم مصداق این ابیات را در شخصیت هایی منجمله شیرین تشریح کنم. شاید از نظر تاریخی راست نباشد که شیرین از گناه کشتن رقیبش مریم تـوسط زهر بری است. ولی این واقعیت تاریخی از درستی اخلاقی جداست واز این دید گاه باور کردنی نیست که زن کاملی مثل شیرین چنین گناهی را مرتـکب شده باشد ودر چنین مو ردی دروغ شاعرانهٔ برای جلوه کردن یك حقیقت معنـوی نافع تر از تصویر واقعیت تاریخی میباشد. اگرچه ابیات فوق را از کتاب خسرو وشیرین نه بلکه از اسکندر نامه شاهد آورده ایم ولی من معتقدم که میتوان آنها را بطور مذکور تعبیر کرد. این اعتقاد نظامی که شاعر میتواند وحق دارد برای کشف وبیان حقایق فلسفی یا اخلاقی یا باطنی دروغی بنوع مخصوص بکار ببرد کاملاً مماثل است به اعتقاد فلسفه غرب راجع به شعر اعتقادی که یك دانشمند قرن دوازدهم میلادی دریك جمله پرمعنی بزبان لاتینی چینی افاده میکند:

Menacia poetarum inserciunt veritati

یعنی دروغهای شعرا در خدمت حقیقت (حقایق باطنی) گفته میشوند.

بهمین سبب است که شاعر بعنوان کاشف اسرار معرفی میشود. نظامی اولین مثنوی خود را «مخزن الا سرار» مینامد و در اسکندر نامه هم بهمین موضوع در بیت ذیل اشاره میکند:

در این گنجنامه زرازجهان — کلید بسی گنج کردم نهان

در اینجا باید دید که علت اصلی اینگونه ادراك حقیقت درنزد شاعران دری گوی چه بـوده است. بنظر اینجانب این علت را در فکر تصوف میتوان یافت که شعرای دری کم وبیش تحت تاثیر آن رفته اند. تصوف از تعایم افلاطونیان جدید متأثر است.

برای این دسته ظواهر ومحسوسات دنیا بمرتبهٔ رموزی هستند که بحقایق باطنی اشاره میکنند وتمام آفرینش مثل یك جام جم یا آیینه‌اسکندر پر از اسرار است که شاعر میتواند مانند جمشید یا اسکندر یا پیر مغان کشف وتأویل کند.

اکثر شعرای عرب سنی وتابع مذهب وفلسفهٔ ظاهریه میباشند و شعر شناسان آنها غالباً اهتمام خود را باین شعرای ظاهر بین محدود نموده بحث در مورد اشعار صوفی عربی را مثل دیوان حلاج وعمربن فارض وترجمان الاشواق توسط محی‌الدین بن عربی به سیرت نویسان صوفیان واگزار کرده اند. حال چنانچه شاعر ظاهر بین از شراب صحبت بدارد، منظورش تنها شراب حقیقی وواقعی است ونه چیزی دیگری. برعکس اگر شاعر که تابع مذهب باطنی یارمزی میباشد از شراب صحبت کند شاید شراب حقیقی را وشاید عرفان صوفی را ویا هردوی آنها را وشاید بطور کلی چیزی دیگری را اراده کند. او بوسیله‌سمبل ها از اسرار جهان وانسان صحبت میکند.

سر چشمهٔ این معرفت شاعرباطن بین چیست ؟ شاعر حقیقی باید بطوری باعالم غیب آشنا شود که آواز هاتف یا سروش بگوش قلبش برسد. واین آشنایی را شعرای صوفی وصوفی منش عشق مینامند. حافظ میگوید :

تا نگردی آشنا زین پرده رمزی نشنوی گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش

فرق بین شعرای ظاهر بین عربی و شعرای باطنی دری زبان در استعمال کلمهٔ «معنی» هم بخوبی آشکار میشود. این لغت در عربی یعنی در نصوص شعر شناسان قدیم، برابر «موضوع» و «محتوی منطقی» یك بیت است. ولی در اشعار دری «معنی» مفهوم بیشتر دربر دارد وجنبهٔ لاهوتی وروحانی ازآن مستفاد میگردد. عنوان «مثنوی‌معنوی» مدلل این است ودراشعارحافظ هم چند باراین لفظ به مفهوم مذکور بکارمیرود مثلاً :

دگرزمنزل جانان سفرمکن درویش که سیرمعنوی وکنج خانقاهت بس

ویا :

صنعت مکن که‌هرکه‌محبت نه راست باخت عشقش بروی دل درمعنی فراز کرد

وبالاخره باین اشاره کنیم که استنباط متفاوت شعرای باطنی دری زبان هم مسبب دید متفاوت آنان است نسبت به صنایع بدیعی ، مثل غلو وتعلیل وتخیلی ، در حالیکه شاعر ظاهر بین برای مسخ وخراب نکردن واقعیت از استعمال اینگونه صناعات احتراز میجوید. شاعر باطنی دری زبان دستش بازاست وباندازهٔ نامحدود میتواند آنها را بکار برد زیرا او را کمتر با واقعیت ظاهری سرو کار است تابه یك حقیقت مافوق تصور.

برای روشن کردن این مطلب بیتی را که ذکرش در فوق رفته است اینجا دوباره بیاد تان میاورم :

حسن بی پایان او چندان که عاشق میکشد

زمرهٔ دیگر بعشق از غیب سر بر میکند

اگر این بیت بیك معشوق انسانی مربوط باشد بی معنی وبی ذوق و سلیقه است ولی اگر از شوق بی حد انسان بیك موجود جاویدان صحبت کند بامعنی وزیباست.

دامنه فکر و تصور شاعر ظاهر بین عربی در مرز های دنیای محسوسات ونطاق منطقی و چهار چوب زمان ومکان که ظاهراً غیر قابل گریز است محدود میباشد. در حالیکه شاعر باطن بین خود را ماورای زمان ومکان حس میکند و همانطوریکه نظامی در «مخزن الاسرار» میفرماید بلبل عرش است . حافظ این مطلب را در بیتی عالی افاده میکند وبا همین بیت است که میل دارم سخنان خود را خاتمه دهم :

من آن مرغم که هرشام وسحر گاه ز بام عرش میاید صفیرم

پروفیسور خریستوف بورگل

اصول تحقیق متون قلمی

-٤-

۴- نشریه چطور ترتیب میشود؟

مقابلهٔ شواهد مختلف به‌ما موقع بخشید تابه دونتیجه قائل گردیم: یکی پیدا کردن متن اصلی چنانکه مؤلفش آنرا نوشته است و دیگر نشان دادن تاریخ انتقال آن متن از موقع نوشتن تا عصر ما.

اکنون لازم است وارد مرحلهٔ اخیر گردیم که آن عبارت از ترتیب نشریه میباشد.

۱- انتخاب نسخه هاییکه‌در نشریه‌بکار برده میشوند:

پس از مطالعهٔ تاریخ یك متن، دو طریقه برای‌نشان دادن آن وجود دارد.

الف - طریقهٔ اولی عبارت است از انتخاب بهترین نسخه و نشر آن. این طریقه توسط عکاسی یا نقل کردن نسخه صورت میتواند گرفت. درینجا ادعا نمیشود که متن

به آن قسمی که مؤلفش آنرا نوشته است، بخوانندگان تقدیم میگردد؛ بلکه بخوانندگان یك شاهد خوب نشان داده میشود وموضوع اصطلاحات لازمه بکمك اختلافاتیکه در پایین صفحه نشان داده میشوند، به عهده خوانندگان میباشد. بادر نظر داشتن ترتیب ذیل به انتخاب نسخه میپردازیم:

۱ـ نسخه بدست شخص مؤلف نوشته شده باشد (اطمینان باید داشت که این نسخه شکل نهایی است که مؤلف به اثرش داده است.)

۲ـ نسخه توسط مؤلف خوانده شده یا برایش خوانده اند واو اصلاح کرده است (قرات).

۳ـ نسخه از روی متن نوشته شده بقلم خود مؤلف نقل شده یابه متن مذکور مقابله وبعد از آن اصلاح شده است.

۴ـ نسخه در عصر مؤلف نوشته شده ودارای شواهد سماع میباشد.

۵ـ نسخه ییکه بعد از عصر مؤلف که با نسخه های دیگر مقابله شده، بیشتر مورد اطمینان میباشد.

ب ـ طریقهٔ دومی عبارت است ازتقدیم کردن متن بدان نحویکه مؤلف آنرا نوشته و به اثر مقابلهٔ اختلافات بدست آمده است.

نشریه در حقیقت ثمر تمام کاری میباشد که قبلاً اجرا شده است گاهی که در پایان صفحات اختلافات نسخ را نشان نمیدهند، باید انتخاب طوری باشد که توسط «ستما» به ماتوضیح گردد.

اگر یك نسخهٔ نقل نسخه دیگری میباشد که آن در نزد ماموجود است، درین صورت یاد داشت کردن اختلافات نسخهٔ نقل شده بی لزوم است. تنها باید درمقدمه دلائلی را تذکر داد که بما ثابت کند که اولی نقل دومی است.

نسخه هاییکه متن آنها از روی چندین اصل نقل شده میباشد بر کنار گذاشته

میشود از هر اصلی که موجودیت آن کشف شده باشد ، یك یاد و نسخهٔ آن حفظ می گردد. بدین ترتیب به عدهٔ محدود نسخه‌ها دسترسی پیدامیشود که‌در نشان‌دادن سیر متن کمك زیاد میکند. مثلاً در مورد منازل السایرین ازجمله ۳۴ نسخه که در «ستما» وجود دارد ۲۲ نسخه قابل حذف میباشد. زیرا این نسخه ها مربوط به متن میباشند که یك شارح با استفاده از چندین اصل آنها را نقل وترتیب‌نموده است. از متباقی پنج نسخه قابل حذف اند، زیرا یا از روی چندین اصل نقل نشده‌اند ویا استناخ آنها از روی نقلی صورت گرفته که خود آن از چندین اصل نقل شده است . تنها شش نسخه میماند که پنج نسخهٔ آن قابل نگاهداری است. ازین میان دو نسخهٔ آن به یك اصل جدید مشترك، مربوط میباشند.

بدین ترتیب هر یکی از نسخه های حفظ شده، از یك مرحلهٔ انتقال متن نمایندگی میکند.

۲- ترتیب نشر متن:

متن اصلی توسط یکی از طریقه هاییکه مادر فوق نشان‌داده‌ایم، نقل ونمره‌زده میشود وآن صفحات وخطوط (برای اینکه حاشیه بسیار پر نشوند عدد را تنها پنج پنج یا سه سه باید نوشت) یا پرا گرافها وجملات را شامل میباشد . در پایان صفحه اختلافات، طبق طریقه هاییکه ما در مورد مقابلهٔ شواهد گفته ایم، نشان داده میشوند وجمیع اختلافات نسخه های اصلی که یاد داشت گردیده اند ، نقل خواهند شد .

۳- ترتیب فهرستها:

برای انجام دادن این کار باید فهرستهایی‌را که برای معاینهٔ بسیط متن لازم است ترتیب کرد.

فهرست مندرجات تقسیمات کتابی را که‌مؤلف ترتیب داده است، باید نوشت فهرست اسمای خاص اشخاص واقوام یا قبایل در آثار عربی ودری ترتیب شود.

بهتر است این فهرست به سه حصه تقسیم گردد: اسم ولایت، نسب یالقب. برای اینکه هر دفعه مراجعات نقل نشوند، درین دو فهرست اخیر میتوان به‌ستما رجوع کرد.

فهرست اسمای ممالك :

فهرست آثاریکه در مورد کتاب تذکر یافته اند (برای شناختن منابعی که‌مؤلف بکار برده است، مهم است.)

به این فهرست ها که موجودیت شان حتمی میباشد، میتوان نظر به نوعیت اثر فهرستهای دیگر علاوه کنیم که آن عبارت از فهرست قافیه ها وغیره میباشد. مثلاً در نشریهٔ طبقات الصوفیه، پوهاند عبدالحی حبیبی، بدون در نظر گرفتن یك فرهنگ بانکات دستوری خیلی کار آمد برای فهمیدن این متن بشکل، هشت فهرست داده است.

برای ترتیب فهرستها با کمال دقت متن مطبوع را باصفحه زدن نهایی آن خواهیم خواند . تدریجاً معلومات لازم را بالای‌تکتها یاد داشت نموده واین تکتها را یکی بالای دیگری در قوطی های مربوط هر فهرست خواهیم گذاشت . کاریکه باقی میماند اینست که این تکتها به ترتیب الفبا طبقه بندی شوند وبا دقت نقل گردند.

۴- ترتیب دیباچه :

دیباچه اولاً باید حاوی لست وشرح مختصر اما صحیح جمیع شواهد متن باشد که جمع آوری ودر آغاز کار مطالعه‌شده است. درلست‌متذکره‌شواهد باید به ترتیب الفبا بادر نظر گرفتن حرفیکه برای نشان دادن هر یك‌انتخاب شده‌است، ترتیب شوند .

بعداً اگر بعضی نسخه ها دارای سلسله های نقل باشند ،آنها مطالعه کرده شود که معلومات تاریخهای‌مربوط نقل کنند گان مختلف بدست آیند. در یك خاتمه نتایجی را که این سلسله ها از تاریخ بما میدهند نشان داده شوند. سپس ارتباط نسخه ها نسبت به اصلهای مسلسل تابه مؤلف به‌تدریج شرح داده میشود. در هر محله باید اسنادیکه

تکیه گاه نتایج است با مراجعات صحیح داده شود. برای ترتیب کار مثال علمی مقابلهٔ نسخه ها در فوق دیده شود. این مطالب ذریعه رسم یك «ستما» خلاصه کرده میشود که در آن روابط نسخه هاییکه از روی چندین اصل نقل شده اند واصلهاییکه به این نسخه ها مربوط میباشند، توسط خطوط نقطه یی نشان داده میشود.

بالاخره وصف وتاریخ انتقال متن که نتیجه مطالعه سابق میباشد، شرح داده خواهد شد.

در صورت امکان بهتر خواهد بود که عکس آغاز واخیر یا کدام صفحهٔ مهم نسخه های عمده به نشریه ضمیمه گردد.

در خاتمه باید با کمال دقت پروف چاپ شده را اصلاح کرد و کار تحقیق متن را تمام نمود. البته با پیدا شدن اسناد جدید، اشخاص ذی صلاحیت آنرا تنقید خواهند کرد و در صورت لزوم آنرا دو باره تحت اجرا خواهند گرفت.

فهمیدن متن

وقتیکه نشریه‌ای ساخته شد، گویا تمام کار بپایان نرسیده است حتی میتوان گفت که کار تازه شروع میشود. در حقیقت یك متن مجموعهٔ کلمات نیست که بنوعی ترتیب یافته باشد وما از روی آن آنرا بشناسیم. چون این‌متن در یك محل معین در یك عصر معین در تحت عوامل معین وبرای یك هدف معین نوشته شده است؛ لهذا برای فهمیدن بهتر آن واستفاده بهتر از آن باید در زمینه به تحقیق وغور دست برد.

این تحقیق درین بارالبته راجع به صحت متن نخواهد بود؛ بلکه راجع به نکاتی خواهد بود که توسط آن معنی حقیقی ووسعت آن درك میشود.

۱ـ مؤلف متن کیست؟

۲ـ در کدام مرحلهٔ حیاتش آنرا نوشته است؟

۳ـ در کجا آنرا نوشته است؟

۴ـ در موقع ظهور کدام عوامل آنرا نوشته است؟

۵ـ چرا آنرا نوشته است؟

٦ـ این متن نسبت به دیگر آثارمؤلف چه موقعیت دارد؟

۷ـ این متن نسبت به دیگر آثاریکه در همان موضوع نوشته شده اند چه موقعیت میگیرد؟ البته در اینجا مراد از آثاریست که قبل از این متن یا معاصر آن ویا بعد از آن نوشته شده است (پروبلمهای ابتکار وتأثیر متن)

۸ـ مؤلف از کدام مأخذ استفاده کرده است؟

۹ـ کدام اصولها را بکار برده است؟

۱۰ـ به کلمات مهم کدام معنی را داده است؟

۱۱ـ خواسته است کدام پیام به معاصرینش یا به اخلافش انتقال داده شود؟

هنوز هم میتوان این سوالات را ادامه داد هر شخص متجسس باید بداند که خود چه سوال کند و برای سوال چگونه جوابی بیابد. همه این کار وظیفه تحقیق یعنی کشف حقیقت میباشد.

ADAB

BI-MONTHLY LITERARY DARI MAGAZINE

OF THE

Faculty of Letters and Humanities

Kabul University

Kabul , Afghanistan

Vol . XX No . 6 - Feb - March . 1973

Editor

Abdul Khaliq Wafai

Annual Subscription:

Foreign Countries - 2 Dollars

د پوهنځي د چاپ انستیتوت

د پوهنځي مطبعه